

اهل التسنن من هم في عداوتهم ذووا فنون بها اغراهم العوج

مثل العناكب قد عادت عداوتهم بالوهن حيث بها بيتا لهم نسج

لذاك ودّوا ابابكر وقد زعموا بالمدح خص بثاني اثنين فابتهج

وما دروا ان فيما الله نص به في حق ذاك لاقصى الذم مندرج

لا شيء الا وثانيه مغايره ودون ذلك في ايضاحه السرج

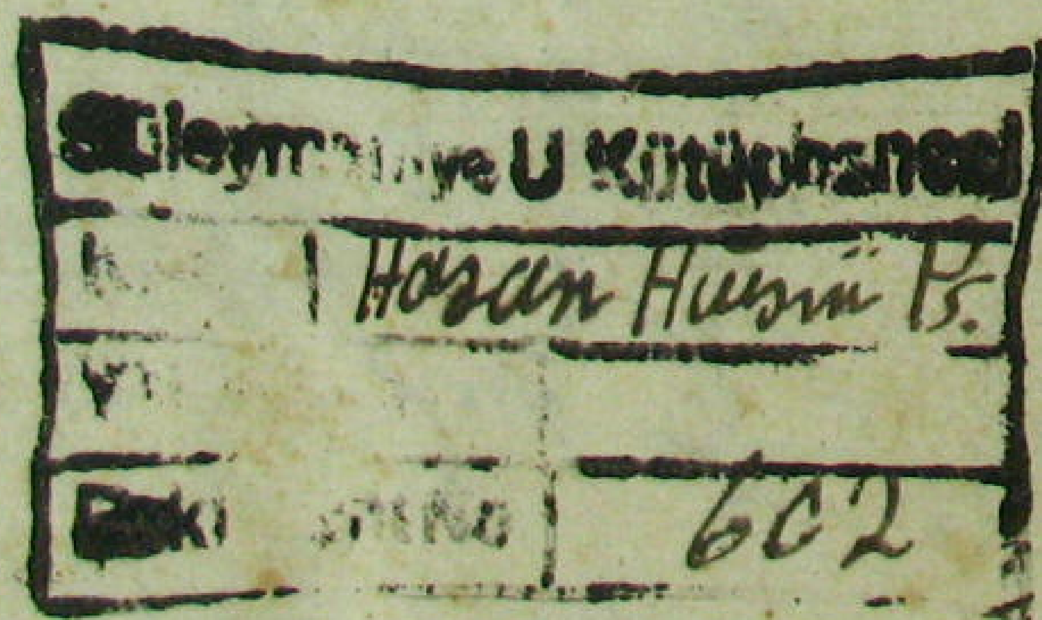
فذاك اوضح ردّ مفلج لهم فلا عداهم اذا ما خاصموا الفلج

فمن غدا ثانيا للطهر موردُه هناك يا ما انت تدري فيه يا سمج

ومن غدا كعلي نفسه فلقد اضحى له السبق لا ما يزعم الهمج

فليقرأوا قل تعالوا ندع وليثقوا ان نفس احمد صلعم من جانبه ابتهج

602



قال الله تعالى واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة
الا على الخاشعين قال رسول الله ص انا الصبر وعلي الصلوة
وعنه صلى الله عليه واله من اعان تارك الصلوة ولو بشربة
من الماء كمن قتل سبعين نبيا والمقصود من تارك الصلوة
من ترك علي بن ابيطالب وحاربه مثل الناكثين
والقاسطين والمارقين لانهم تركوا عليا وحاربوه
اللهم ارزقنا البرائة منهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی
من الذل وکبره تکبیرا والصلوة والسلام علی محمد خاتم النبوة وفاتح الولایة
رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین وعلی آله المعصومین
الذین هم یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله واسع علیم وبعد ایامی که فیض عزلت دادر یافته جانم
از معاشرت ومشاهدت این دوران فارغ بود اصحاب جسمانی امر بمراوده ابناء این زمان
ومجالست داوهن البیوت ایشان مینمودند فنایج خلطه وامیزش را
بو بهبود طول امل می آراستند احباب روحانی بصوت جلی در صماخ جان میسرودند
که ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون بل ازانی که مناده فاذا فرغت فانصب
والی ربک فارغب ندای جمل در داده کالبد سجینی در خاک متلاشی شود و شخص
حقیقت بمدارج افلاک تماشی کردد ع وقت را غنیمت دان انقدر که بتوانی
درحق ماننی که ود بعد خدا بخلاف استظلوم وجهول مباش یقین بدان که

در توحید

ادمی بمثل مانند شخص تشنه است که حامل کوزه اب باشد و نداند که ماء حیات
خود را حامل است هر سرابی را اب پندارد و عاقبت در طلب بهلاک کردد شعر
غم دنیای دنی چند خوری باده بخور ؛ حیف باشد دل دانا که مشوش باشد ؛
طالب وصل اصل خود باش وبا ناجنس مجالست منما که تورا همچون خود بورطه
هلاکت اندازد شاه ولایت پناه فرموده است ما من احد الا لقلبه عینان
یدرک بهما الغیب فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح له عینی قلبه مطالبی که از مشرق
خاطرت طلوع نموده در ثبت نمودن ان تعجیل فرما تا بمغرب نسیان در نیفتد
در تنقیح و تزیین خلوت دل مبالغه کن زیرا که منبع انوار فیوضات حضرت
ذو الجلال است وان مکان شریف را از خیال اغنام واحشام خالی دار که ورد
رب الارباب را در اصطبل دواب ملحوظ نکردد وانچه را که میکوئی از حقیقت کوی
از مجاز لبیق و بند زیرا که چون اصول قوی کردد فروع را زینت نمی باید ولکن فروع
بی اصل هر کز خرمی و طراوت نخواهد بود نصیحت صدیق صادق در فتوحات
اطاعت کرده بر زبان حال کفتم شعر با تو ان عهد که در وادی ایمن بستیم
همچو موسی ارنی کوی بمیقات بریم ؛ تند روقت ار نشناسد دل و کاری نکند ؛
پس بحالتی که ازین حاصل اوقات بریم ؛ مطالبی که در رسایل علیحده متفرق
بود بجمع نموده جرح و تعدیلی که لازم بود حتی المقدور بعمل مد و در این کتاب
ثبت وضبط کردید و اورا هادی المضلین نام نهادم و اکر تکرار در الفاظ بنظر
بنظر اید بعض ایجاد و اضطرار در فروع باشد زیرا که اثبات مطالب غامضه با تکرار

الفاظ خواهد شد اشاره مختصر در چنین موارد کافی نخواهد بود مذاکره اخبار
و آیات و امثال عدیده و اهتمام در شرح و بسط معانی و مفهوم آنها فرد افرد
ضرور است باید هر مطلبی را که عنوان شد مجموع ملزومات و مفهومات
معانی و تأویل آن را در ضمن خود آن مطلب بیان نمود و بعد را مکان فهمید
آنها را محول باوراق سابق و لاحق نمود ملاحظه این امور در کل موارد
ضرور است بخصوص در اموری که تعلق بالهیات دارد و مذاکره اسرار خفیه مبدء
و معاد و تحقیق مقام نبوت و ولایت باید بشود و کل این امور احتیاج باقامه
دلایل عدیده عقلی و نقلی دارد و از شرایط صحت ادله این است که با آیات کلام الله
و احادیث صحیحه اهل البیت علیهم السلام توافق داشته باشد و این مطلب نیز
واضح است که مقتضی حکمت نخواهد بود مطالب عقلانی را بی پرده و صریح بفرمایند
مثنوی در خلایق روحهای پاک هست ؛ روحهای تیره گلناک هست
این صدفها نیست در یک مرتبه ؛ در یکی در است و در دیگر شبه ؛ و بهمین ملاحظات
آیات مبارکات را بطون عدیده مقرر فرموده اند هر یک از آیات قرآن تأویل
و تفسیر آیه دیگر را مینماید و همین حالت دارد احادیث نبوی و ائمه اطهار در
فرمایشات خود ملاحظه اصناف طبقات خلق را فرموده اند در این صورت
تفهیم و تفاهم مطالب عدیده بمذاکره الفاظ قلیله از حیز امکان خارج است
از آنجا که عقلای روزگار در قبول نمودن معاذیر صحیحه اتفاق فرموده اند در
و قبول سایر طبقات خلایق چندان اعتبار و اعتنائی نخواهد بود مطالب

این رساله در ابواب خمسه استقرار یافت باب اول در اقسام معانی
توحید باب دویم در شعب عدیده عدل باب سیم در نبوت و ولایت و اثبات
معاندین اهل البیت عصمت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باب
چهارم در اقسام مراتب معاد که خلایق معتقد شده اند باب پنجم در
بعضی اموری که بتجربه و تتبع مفهوم شده است باب اول در اقسام معانی
توحید شهد الله انه لا اله الا هو والملئکة و اولوا العلم قائماً بالقسط
لا اله الا هو العزیز الحکیم مثنوی معنی الله گفت آن سیبویه ؛ یولهون
فی حوائجهم الیه ؛ الله یعنی مؤثر در وجود است و مختصر معنی کلمه طیبه
نفی و اثبات این است که نیست مؤثر در وجود مگر همان وجودی که موجودات
از اشعه نور او هستی و معرفت آن وجود فایض الجود از امور وجدانی است
پای الفاظ و عبارات از طی عوالم آن کوتاه است فهمیدنش در غایت صعوبت
و اشکال زیرا که هیچ جهت او را با مخلوق طرف نسبت نیست تا بوهم و تصور
در آورند و پی بکنه الوهیت بردن امر بسیت محال شعر سبحان من تحیر فی ذاته
سواه ؛ فهم خرد بکنه کمالش نبرد راه ؛ از عرش تا بفرش از مه و ماهی
همه مخلوق او است اجسام سفلی و ارضی را از صورت عناصر اربعه آفرید
اجرام علوی و روحانیون را از طبیعت عنصری خلق کرده بهمین قدر اختلاف
این دو صنف هم حالت و مقتضیات فطرت یکدیگر نکنند چنانچه انسان که
اشرف مخلوقات است هرگز درک حقیقت جن را که پست ترین خلق است

از دو جانب تعیین نکند او را نتوانند یافت تا چه رسد باینکه درک حقیقت
او را بکنند در این صورت چگونه پی بکنه حقیقت خداوند خواهد برد که ذات
پاکش از همه ماسوی سوی است و از روی جهت طلب رویت خواهد کرد انبیا
و عقول خلایق در توحید ذات بمنزله ریسمان دو تو است در چاه عمیق
قلم از تحریر راه بخود میلرزد از تنگی قافیه زبان در کام ناکامی میچسبد رب
النوع ادم و علت ایجاد عالم ما عرفناک حق معرفتک فرمود عرفت الله
بفسخ العزائم خواند سخن از علیکم بدین العجایز راند مثنوی من چگونه هیچ یک
دگر هشیار نیست ؛ شرح ان یاری که او را یار نیست ؛ چون نباشد نور
(من چگونه هوش دارم پیش و پس)
یارم پیش و پس ؛ انقدر هست که در طلب راه حق اگر شخص بضلالت هم
بیفتد باز مفید فایده هست زیرا که مطلوب عالم است که کشته راه او است
رباعی غازی ره شهادت اندر تک و پوست ؛ غافل که شهید عشق فاضلتر
از اوست ؛ در روز قیامت این بان کی ماند ؛ این کشته دشمن است و ان
کشته دوست ؛ اصل و عمده ایمان اثبات واجب الوجود است علما و فقها
و حکما و عرفا و اواسط الناس و صاحبان عقول ضعیفه بلکه اشخاص کور
و کر مادر زاد که هیچ چیز ندیده اند و از هیچکس هم چیزی نشنیده اند وجود واجب
الوجود بکلی و یکجهت هر گاه اندک درد و الم و صدمه بانها وارد شود
فوراً اعراض نموده توجه بتعالی میکنند که عزانا بتعالم است مثل اینکه سیر
ان عالم را بتفصیل کرده اند و اطلاع دارند و میدانند شعر جهانرا خالقی

باشد خدا نام ؛ گر نه اشفته در یا کرده دادام ؛ و کافه موجودات را علت وجود
(۲ در حیوانات کم و رتمان شاهده شده است که در [illegible] توجه عمیق نموده کشایش کار در اصلاح امر خود دارم)
او است و همین حالت از موجه مسئلت میکنند ایه مبارکه ولکل وجهة هو
مولیها شاهد است و هم چنین در هر ذره از ذرات عالم اگر شخص اندک
تفحص و تامل و تفکر نماید وجود نظم طبیعی و حرکت و سکون انها را بدون صانع از حیز
امکان خارج خواهد یافت و اگر در مکافات اعمال شخص تعقل کند خواهد
دانست نظم امور در باطن که مستور است چندین درجه از نظم ظاهر
بیشتر است که اگر در باطن ناظم و حاکمی نبود در ظاهر مکافات عمل واقع نمیشد
و نیز چندین هزار دلیل در افاق و انفس بر وجود صانع موجود است که ذکر
انها سبب تطویل خواهد شد چون معترفیم بر وجود صانع باید معتقد بوحدت
ان باشیم و بدانیم که وجود حق قائم بالذات است لا بالعرض در این صورت وحدت
لازمه ان وجود خواهد بود و توحید را معانی و موارد عدیده میباشد
که مجموع انها در موقع و مورد خود شان صحیح و معتبرند علی الاجمال باید دانست
که حق موجود است و در وجود مثل ما نیست اگر مثل ما میبود اینهمه قدرت و
استیلا هرگز از برای او ممکن نبود لابد در هر امری از امور بدیگری محتاج است
حق عناصر اربعه هر یک از انها در وجود خود محتاج بوجود دیگری است و از
همین علامات معلوم میشود که صانع و موجد انها غیر از انها است که در وجود
خود مستقل بالذات است و در ان وجود وحدت روا است هر گاه کثرت و تعدد
میداشت معلوم الماهیه بود و بعضی از جهال گفته اند که خداوند مجهول الماهیه

(عجز او را حاصل میشد زیرا که در عالم امکان ممکنیم از ناقابلی هر چیز را که ملاحظه نمائیم در امری از امور [illegible])

والحال استعداد شئ مجهول الحال بعدد چه ضرور دارد و بچه دلیل باید وحدت
داشته باشد و غافل ازین هستند که مجهول الحالرا قوی دلیل است بر وحدت
او هرگاه تعدد داشت فوراً معلوم الحال میشد و هم چنین حقایق مخلوقات
در عالم بسیار است و مجموع انها موجود از عناصر اربعه و طبیعت عنصری است
و حقیقت واجب الوجود خارج از همه حقایق و فوق هم باشد درین صورت
بحکم حتم و لزوم منحصر بفرد خواهد بود بعضی میگویند چه عیب دارد هرگاه
دو حقیقت ابنطور و در عالم ثابت بشود و غفلت ازین دارند که اگر آن دو حقیقت
در همه حال موافق و متحد باهم هستند و بهیچ وجه تفاوت ما بین انها نیست یک حقیقت
خواهند بود و اگر باهم اختلاف دارند درین صورت هر دو مثل سایر حقایق
عالم هستند و ما حقیقتی را میخواهیم که خارج از کل حقایق باشد باز هم این حقیقت
واحد و منحصر در فرد میشود و اگر در تعدد آن شبهه بوجود ذهنی و وجود خارجی
بکنند و بگویند واجب الوجود دو تا است یکی وجود ذهنی دارد و یکی وجود خارجی
جواب بگوئیم وجود خارجی تابع وجود ذهنی است اگر وجود ذهنی نداشت وجود خارجی
هم نداشت **شعر** بارگاه قرب حق در نیستی است غرق هستی چه داند نیست چیست
وجود اشجاری که در عالم ثابت و ملاحظه میشود اثر وجودی است که در تخم انها
موجود است اگر حقیقت شجری در تخم در کمون انها نبود در کاشتن هرگز صورت
انها ظاهر نمیشد پس این صورت با این معنی شئ واحد هستند و این مثل در وجوب
الوجود ذهنی و خارجی صدق می اید بیک لحاظ و تعبیر وجود ذهنی واجب الوجود

٤

عین وجود خارجی است و وجود خارجی عین وجود ذهنی زیرا که اگر موجد
در کمون موجود است نبود هیچ شئ وجود خارجی حاصل نمیکرد و اگر وجود
خارجی نبود معنی باطن و کمون و حقیقت در عالم معلوم و مفهوم نمیشد و
باصطلاح دیگر هیچ نسبتی ما بین وجود ذهنی و وجود خارجی نیست و وجود ذهنی
حقیقتی است مجرد و مفرد و مستقل بالذات است که دست حوادث روزگار
دامن جلالش کوتاه است زمان و مکان و ماضی و مستقبل و حال را در او راه نیست
از کم و کیف انچند چون منزه و مبرا است لکن وجود خارجی متصف بهمه صفات
عجز و انکسار و مستلزم زوال و فنا و غیره میباشد با نملاحظه مطلقا ربطی
باهم ندادند **ع** چه نسبت خاک را با عالم پاک وجود ذهنی از عوالم واجب است
و وجود خارجی از عوالم امکان و از ینجهة است که اولیا فرموده اند لی مع الله
حالات و در هنگام جذبه و مستی گفته اند لیس فی الدار غیره دیار **شعر**
با یکی عشق و رز از دل و جان تا بعین الیقین عیان بینی که یکی هست و هیچ نیست
جز او وحده لا اله الا هو و مبعوث شدن انبیا علیهم السلام از ادم تا خاتم
بجهة این بود که خلق را بخالق دعوت کنند نکات خفیه توحید را با صنات
امم علی قدر مراتبهم بگویند و عوالم خداوندی را از کن شنیده بپندارند بنابهند
و متذکر شوند که موجود کرده خداوند را هیچ وقت زوال و فنا نیست هر که
جام وجود نوشید از خوف و خطر زوال و فنا رست انچه از عدم بوجود اید
همیشه باقی بیقاء الله میباشد هر گز ضایع و فانی نخواهد شد عوالمی که تا حال

طی کرده ایم هیچ عالمی طرف نسبت بعالم کن نشده نداشته بود و امر که عالم ذر است
یعنی عالمی که وجود خارجی نداده و اراده محض است از علم خداوند وکن نشده است
که چنین وجودی موجود شود نظر باینعالم را خیال قرار داده است این ذر
و قتیکه در صلب قرار کرفتند در واقع موهومی موجود شده است واضح است
که عالم صلب باین واضح و اکبر از عالم ذر است و چون از صلب بیطن قرار کرفت
البته عالم بطن از عالم صلب اکمل و اوسع است و چون از بطن مادر باینعالم وارد شد
وسعت فضا و خوبی غذای اینعالم طرف نسبت بعالم بطن نداده و از غذائیکه
در بطن مادر میخورد در صورت اختیار هرکز دمی نخورد اکر بطور اجبار بخورانند
هیچ صدمه برای شخص بالاتر از این نمیشود چون از اینعالم بدرود کنیم عالم
دیکری از برای مهیا است که نسبت آنعالم باینعالم مثل نسبت اینعالم است
بعالم ارحام و همچنین در طی هر یک از عوالم ظهور و بروز قدرتکامله ظاهر تر و
لایح تر میشود و از اینجا است که کفته اند قدرت خدا را انتهائی نیست و اکر انحصار
بیک عالم داشته باشد همان عالم انتهای قدرت خداوند خواهد بود و طی اینعوالم
از حصر حد و عد خارج و غیر متناهی است و ما بهر یک از این عوالم که وارد بشویم از
وجود صانع غیر از اثر و اسم هیچ نخواهیم یافت و بعضی از خلق معتقد این هستند
که چون از اینعالم در کذرند با خداوند ملاقات خواهند کرد و جواب و سؤالی کرده خواهد شد
در بعضی نسخ ذکر نموده اند و عقیده اند که دامن واجب از آن بلندتر است که دست
ممکن باو برسد هر کاه بطفلی که در شکم مادر است بکویند که تو را خالقی داده

که تو را ایجاد کرده است و قتیکه از این شکم خارج شوی وارد عالمی خواهی شد
که متصف باینصفات است آن طفل یقین میکند که در صورت صدق آنکه بهار ذکر شده چنین
جائی بشود ابتدا با خداوندیکه او را خلق کرده است ملاقات میکند و با او
طرف صحبت و کفتکو میشود و قتیکه تولد یافت می بیند که عجب خیال محالی را تصور
کرده است از خالق غیر از آثار و اسمی نیست این دفعه یقین میکند از اینعالم و قتیکه
بیرون رفت با خداوند ملاقات و جواب و سؤال خواهد نمود بعد از آنکه وارد
آنعالم شد میداند که اینعالم در عدم ملاقات خداوند با عالم کذشته مساوی است
خواهد کفت ع زهی تصور باطل زهی خیال محال؛ پس معتقد این مذهب
که را خرت بروئیت خداوند قائل باشد از زمره مؤمنین خارج است
و او را از ایمان نصیبی نیست از شاه ولایت پناه صلوات الله و سلامه علیه
پرسیدند که خدای خود را دیده ای آنجناب فرمودند ما اعبد ربا لم اره
و در این فرمایش نکته خفی است که عقول ظاهری تاب و تحمل آن را ندارد و مخفی
این مطلب ذکر مقدمات چند یرا متضمن است که حال مناسب این مقام نیست
در جای خود کفته خواهد شد و هم آنجناب در دعای صباح میفرمایند
یا من قرب من خواطر الظنون و بعد عن ملاحظة العیون خدا را جز در
دل نمیتوان یافت و مقصود از دل نه این شکل صنوبری است بلکه آن قوه است
که در او واقع است حقیقت عقل و حقیقت علم و حقیقت آدمیت او است
و آن قوه را عبده راهی اشکال و اتصالی کامل است چنانچه حدیث قلب المؤمن

باب اول

اصبعی الرحمن حدیث قلب المؤمن عرش الرحمن وآیه الرحمن علی العرش استوی
اینجمله اشاره باوست آیات واخبار دیگر که دلالت باین معنی دارد بسیار است
شعر دل هر ذره را که بشکافی : آفتابیش در میان بینی : قلب محل نزول
روح است که امر رب عبارت از اوست چنانچه میفرماید یسئلونک عن
الروح قل الروح من امر ربی قلب منبع حواس پنجگانه باطن است و محل نزول
واردات غیبی و الهامات لاریبی است رابطه که آدمی با خالق و اتصالی که با
حقیقة الحقایق دارد از قلب است و باصطلاح قلب آدمی قبول کننده امانت
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن
منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا میباشد و امانت مذکوره
قوه متخیله و متوهمه است که در هیچ موجودی وضع نشده است الا در انسان
فقط و آدمی در حق این امانت ظلوم و جهول است زیرا که هر چیز بی اصل و بیهوده
و لغو را که واقع بشود نسبت او را بخیال و واهمه میدهند و این دو قوه معتبره را
که نظیر و نمونه خلقت خداوند است اسباب سخریه و استهزا و مضحکه مینمایند
و نمیدانند که حقیقت بهشت و جهنمی که گفته اند خود انسان است عبارت
ازین دو قوه است فرقی که دارد اینست تا میگه روح در بدن بالظاهر است
هر خیال و واهمه که در خاطر نقش می بندد معدوم و محال النظر میاید وقتیکه از
بدن خارج شد انسان اگر از ابرار و اهل بهشت است خداوند قوه واهمه را
از او ساقط نموده بر قوه خیال او می افزاید هرگاه آن شخص از اشرار و اهل عذاب

باشد

در توحید

باشد خداوند قوه خیال را از او بر میدارد و باقتضای عمل قوه واهمه او را می
افزاید هر چه را که توهم نموده فورا در خارج متصور میشود علی بن ابیطالب
قسیم النار والجنة بجهة این میگویند که اختیار این دو قوه خیال و واهمه
در ید قدرت اوست و چون در انسان که مقصود از امانت قوه خیال و واهمه است
بدانکه خداوند چرا او را امانت نامیده است حکمتش اینست که نسبت این دو قوه
در ذات حق تعالی بالذات و بالاصاله است و با انسان بالعرض و بالامانه است
بدانکه آدمی مادامیکه در این عالم است اگر این دو قوه را قوی بکند در این دنیا هم
وجود خارجی بهم میرساند چنانچه آصف تخت بلقیس را بزور قوه خیال فورا
در محضر سلیمان حاضر کرد و خداوند در قرآن از قول آصف میفرماید انا آتیک
به قبل ان یرتد الیک طرفک در قلب انسان عالم اکبر منطویست چنانچه شاه
ولایت فرموده اند عربیه اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
و شعرا بحکم و لله کنوز تحت العرش مفاتیحها السنة الشعراء در این باب
افراد خوبی مناسب گفته اند حافظ میگوید شعر سالها دل طلب جام جم از
ما میکرد : آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد : گوهری کز صدف کون و مکان
بیرون بود : طلب از گمشدگان لب دریا میکرد : بیدلی در همه احوال خدا با
او بود : او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد : گفتم این جام جهان بین بتو کی
داد حکیم : گفت آنروز که این گنبد مینا میکرد : در مثنوی میفرماید مثنوی
باده بکران قعر محتشم : با ابر بکه تک یزدان منم : نیست اندر جبه ام الا خدا

چند چون در زمین در سما: محتشم میگوید شعر هست ان ملک گرچه بری
ذات ذو الجلال: از دید لیست و هیچ دلی نیست بی ملال: اگرچه کشف
اسرار عزازیل ندامت حاصلی ندارد بمصداق حدیث لو علم سلمان ما فی قلب
ابی ذر لقتله ولو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لکفره تقریر و تحریر اینها ابتر دیده
اهل ظاهر خود را بعسر و حرج انداختن است شعر گفتن یار کرد و گشت
سردار بلند: جرم شان بود که اسرار هویدا میکرد: و مقصود از
اسرار علم است علم در معنی نقطه ایست چنانچه فرموده اند العلم نقطة
کثرها الجاهلون جهل جاهلان او را مبسوط کرده است لفاظی و استعمال
لغات و رعایت سجع و قوافی را بسبب کثرة اوراق و تعدد مجلدات نموده اصطلاحات
عزما نوسه را بقدری ذکر نموده اند که بکلی مقصود و معنی از میان
رفته است و نزاعها را من حیث المجموع لفظی کرده اند انچه گفته اند در واقع
یک حرف بیش نیست چنانچه در تحقیق اسم اعظم اینهمه اختلاف ذکر شده است
و ان یک اسم را زیاده از صد اسم بیان نموده اند و عجب اینست که با وصف
اینهمه تعدد و تفصیل هنوز ذکر ان اسم مبارک نشده است بعضی
الله را اسم اعظم دانسته اند و مستند برین هستند که اگر از برای خدا
اسمی بزرگتر از الله بود بموسی بن عمران در وادی ایمن میفرمود اینکه فرموده است
انی انا الله دلیل اینست که اسم اعظم الله است و جمعی معتقد این شده اند
که لفظ هو اسم اعظم است بدلیل اینکه هو اشاره بغیب الغیوب مطلق است

و استغنای این لفظ مبارک از زبان و از بیان و از مخارج حروف دلیل
بزرگی اوست و گروهی بر انند که حی و قیوم اسم اعظم است و طایفه
دانسته اند که رحمن و رحیم اسم اعظم است و جماعتی اسم اعظم را در
بعضی از دعوات ذکر کرده اند و این عجیب است که ذکر این اسماء مبارکه اثر
ان یک اسم را ندارد که اصف بن برخیا برکت ان یک اسم تخت بلقیس را فی الفور
در محضر حضرت سلیمان حاضر کرد معلوم میشود که اسم اعظم لفظ
نیست بلکه معنی است و خدا در ایه مبارکه اسم اعظم را تصریح بعلم فرموده
چنانچه فرموده است قال الذی عنده علم من الکتاب و علم را در موردی بنور
وصف فرموده اند چنانچه میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء
و در جائی علم را بنقطه فرض کرده اند کما قال العلم نقطة کثرها الجاهلون
و این نقطه کنایه از توجه بجانب خداوند است و این توجه باید از جانب روح منفرد
باشد جسم را در او راه نیست روح که عبادت از امر رب است وقتیکه توجه
بذی امر بکند نتیجه ان اسم اعظم خواهد بود هر اراده که فرموده قبل ان
یرتد الیک طرفک صورت انجام پذیرد اینکه فرموده اند العلم نقطة و او را
بنقطه فرض کرده اند بجهت انست که او بسیط است و خداوند جسم و قابل
ابعاد ثلثه نیست نقطه هم جزئی و قابل ابعاد ثلثه نیست پس فنای فی الله حکم نقطه
دارد چنانچه شاه ولایت در تفسیر بسم الله فرموده اند انا نقطة تحت الباء یعنی منم
ان نقطه که فنای فی الله ام انچه میگویم و میکنم محض الله است از نفسانیت

باب اول

در ادا شری بیست ملا نوری دی در مثنوی میفرماید مثنوی ای علی ای تاج
پرافروخته ؛ باشه و باساعدش اموخته ؛ ای علی ای باز عنقا کرشاه
اهیبا اشکن بخود نی باسپاه ؛ ای علی که جمله عقل و دیده ؛ شمه برگو
از انچه دیده ؛ در شجاعت شیر ربانیستی ؛ در مروت خود که داند کیستی ؛
تو ترازوی احد خو بوده ؛ بل زبانه هر ترازو بوده ؛ پس علم و نور و نقطه
جمیعا عبارت از توجه بولایت علی بن ابیطالب است اینکه خاتم انبیا فرمود
انا مدینة العلم و علی بابها مقصود از مدینه حصار و محوطه نیست
که پیغمبران مدینه و علی باب آن مدینه باشد بلکه کنایه از اینست که محمد م
در جنب خدا تعالی نقطه توجه است که فنای در او ست و علی نقطه توجه است
و فنا در محمد و از برای مدینه علم محمدی باب شیعی است که هر کس را هوس
وصول شهر علم خاتم انبیا است باید از باب ولایت علی بن ابیطالب داخل
شود و اسم اعظم توجه روح است بمدینه علم محمد از باب ولایت علی
بدانکه تحقیق توحید خدا تعالی منفرد او مستقلا نمیتوان بیان نمودن برا
که وصف باری تعالی در نفی صفات از او ست در تصور و چگونه امکان معرفت او
حصول میابد نخست باید دل را بعالم امکان وادار کرد کلمه نفی لا اله را
که مخصوص به واجب الوجود است در استثنای الا الله که مقام ممکن
الوجود میباشد باید هویدا نمود مجموع صفات و اسما را بمود دی که
ذات الوهیت باو وارد شده است باید راجع نمود که معرفت او جل جلاله

در توحید

حاصل کرد چنانچه فرموده است کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لکی اعرف انخلقت که بجهة معرفت خود از برای عقل بود او را موجود
فرموده و در او استقرار پدید نمود کان الله و لم یکن معه شیء را چنین باید معنی
کرد که هیچ چیز با ذات او مشارکت و مجانست ندارد و او را با هیچ شیء معیت
نخواهد بود هرگاه اینطور معنی نمایند که خدا تعالی بدون مخلوق موجود
بود در حالتیکه هیچ چیز ایجاد نشده بود جمیعا در عدم بودند چندین بحث
عمده وارد خواهد شد که ابدا جواب از برای انها نخواهد بود اول تعطیل در
وجود لازم می اید که ذات الوهیت الت معطله بشود ثانیا در وصف خدا تعالی
اینچنین گفته اند ؛ که داخل فی الاشیاء لا بالممازجة و خارج عن الاشیاء لا
بالمباینة وقتیکه ذات الوهیت بدون وجود مخلوق بوده است در تصور
بین و اشکار خارج عن الاشیاء خواهد بود مع المباینة و منع دخول او را
فی الاشیاء کرده اند بلکه مستقلا اثبات شخصیت و جسمانیت او شده است
غیب الغیوب مطلق را که از طرف و جهت خارج است او را در طرف و در جهت مخلوق
که بعد باید خلق نماید قرار داده اند و هیچیک از این بحثها را جواب نمیتوان گفت
هرگاه مخلوق را در وجود خود مستغنی از ذات الوهیت بدانند فساد آن
عقیده از همه افزون تر میباشد در تصورت خالق را با خلق مثل ذی ظل ظل
باید دانست و مثال بر روشنائی نسبت بچراغ تصور نمود که لازم و ملزوم
یکدیگر باشند امکان عقلی ندارد که چراغ حاضر باشد و نور در او مرئی

نشود وظلمت اورا فرو گرفته باشد همچنانکه تاریکی دلالت بر عدم وفقدان چراغ میکند موجود بودن مخلوق دلیل معظمی است بر علم خالق اعم از آنکه محض دفع این شبهه فرموده اند البعرة تدل علی البعیر الی اخر الحدیث یعنی وجود مخلوق دلیل بر وجود خالق است چنانچه از حال الی الابد لاینقطع مخلوق را بوجود می آورد و بهمین منوال از ازل تاکنون متصل ایجاد مخلوق فرموده است پس ذات الوهیت بالنسبة بمخلوق قدیم است و ذات مخلوق نسبت باو حادث خواهد بود همینقدر فرق مابین خالق و مخلوق کافی است که وجود مخلوق بسبب وجود خالق است همچنانکه روشنی چراغ در قدم و حدوث باهم مقرون است هیچ وقت تصور انفکاک مابین آنها نمیتوان نمود خالق با مخلوق هم بعینه همین حال را دارد خالق بدون مخلوق و مخلوق بدون خالق هرگز نبوده است قرب و بعد اورا در اشیا بحسب صورت نباید قرار داد بلکه قرب و بعد معنوی دارند فی المثل ذات الوهیت با مخلوق او مطابق مثل آب با روغن است که در یک ظرف مجتمع باشند با وصف اینهمه اتصال منتهای بعد را باهم دارند ولکن نور شمس که بروی الارض منبسط میشود بحسب صورت مابین آنها بعد الارض والسما است ولی بمجرد غروب نمودن شمس نور او در لمحه واحده طی طرق سموات نموده باصل خود متصل میشود همین حالت را دارد روح مؤمنین محض مجانستی که با علیین دارند فتح باب سموات بجهة آنها حاصل شده بمحض اینکه از قالب عنصری بدن خارج شدند کالبرق الخاطف عروج بسموات مینمایند واشاره باین معنی است یوم نطوی السما

کطی السجل للکتب را نموده بفرموده یمن الوهیت ربه والسموات مطویات بیمینه اینها تا حاصل خواهد شد و بیان این مطالب ان شاء الله تعالی در باب متعلق بمعاد خواهد شد در اینجا بجهة تقریب نوشته شد مطلب دیگر اینستکه ذات الوهیت که غیب الغیوب مطلق است بهیچ وصفی موصوف نیست اراده شده در کمون عقل هرگاه شخصی بگوید در اینصورت چه عیب دارد بگوئیم ذات الوهیت همان عقل میباشد چه لزوم دارد که معتقد ذات غیب الغیوب او را وادار عقل بدانیم میگوئیم عقل من حیث انه مستقل بالذات و قادر بمعاد بر الالوهیة و مؤثر فی الوجود میباشد جواب گفته میشود که ذات الوهیت مطلقا تقابل و تعارض با مخلوق خودش نباید داشته باشد و از برای ذات الوهیت ضدی در مقابل نخواهد بود بلکه او خالق و موجد و مربی کل اضداد است عقل چگونه اله مطلق است و حال اینکه تقابل و تعارض با جهل دارد مقابله و معارضه او را با ضد خودش باصطلاحات علیحده ذکر نموده اند گاهی او را نور گفته اند و معارض شده است با ظلمت و باصطلاح رحمن نامیده اند مقابله و معارضه شده است با شیطان هر چیز که بجهة او ضدی ثابت بشود با وصف اینکه مظهر ذات الوهیت باشد معهذا از رتبه واجب الوجودی خارج و در عداد ممکن الوجودی محسوب خواهد شد عقل با بودن معارضی که جهل است در مقابل او واقع شد چگونه رتبه الوهیت خواهد داشت بلکه در عداد مخلوق است لکن اشرف مخلوقات دارای رتبه ملکوت

السموات والارض است که جمیع عوالم امکان در تحت او وقوع یافته‌اند بهمین
دلایلی که نوشته شد محمد وال محمد که حقیقت ایشان عقل مجرد است در حالت قوس
نزول منتهی بنقطه ارض صورت شده با ابوجهل و سایر معاندین تقابل
و تعارض یافتند با صحابه خاص فرمودند نزلونا عن الربوبیة وقولوا فی حقنا
ما شئتم ولکن ذات الوهیت را هرگز قوس نزول نخواهد بود و منتهی بنقطه
ارضی که قبول نمودن صورت و تجسم لازمه اوست نخواهد شد ولکن ال محمد که حقیقت
ایشان عقل و مودد ذات الوهیت گردیده‌اند در آن جمال حقند بکران معانی
توحید آنکه مقصود ازین لفظ واحد بودن خدا تعالی از حیثیت عدد نیست
بلکه توحید ماخوذ از اتحاد است که او جل شانه را با حقیقت بنی ادم که ایجاد
کرده وصنع ید قدرت اوست الفت واتحاد بدرجه کمال است ملای رومی میفرماید

مثنوی اتحادی بی تکیف بی‌قیاس ؛ هست رب الناس را با جان ناس ؛ لیک
گفتم ناس من نسناس نی ؛ خلق را جز جان حق اشناس نی ؛

بدانکه ذات الوهیت
منزه است از وصف تحدد و تعدد در کمون حقیقت ادمی پس هر چند این حجب مستور
و مکنون میباشد وجود و حضورش در مخلوقات نظیر وجود معنا در الفاظ است
وهو داخل فی الاشیاء لا بالممازجة وخارج عن الاشیاء لا بالمباینة و بهمین جهة
فرمود ونحن اقرب الیکم من حبل الورید بعضی از عرفای حقانی قرب حق را بخلق
از شدت مبالغه بقرب اب نسبت بپسر مثل زده اند همچنانکه پسر را هیچ چیز اقرب
از اب نیست با الفاظ هیچ چیز اقرب از معانی نیست بهمین منوال و میزان بخلایق

هیچ چیزی اقرب از خدا تعالی نخواهد بود شرح مقال اینست که میفرماید یسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا نخست باید
دانست که فاصله مابین ذات و مشیت او امر او نیست ذات او در کمون امر و
اراده او مستور است امر و اراده او در کمون عقل اول مکنون شده است
عقل اول که باصطلاح حکمی روح القدس و باصطلاح عرش و بزبان شریعت
حقیقت محمدیه است و این عقل اول که حقیقت محمدی است در کمون عقل ثانی
مستور است که باصطلاحات عدیده او را کرسی و لوح و قلم و صراط و میزان
و کتاب مبین گفته‌اند و بزبان شریعت حقیقت نور علی بن ابیطالب ع است و
این عقل ثانی در کمون طبایع علوی عناصر اربعه که ماده وجود و ظهور مخلوقات
است میباشد و قالب مثالی ادمی از طبایع این چهار عنصر مخلوق شده است
و بزبان شریعت این طبایع اربعه را میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جبرائیل
حمله عرش نامیده‌اند زیرا که عرش عالم ایجاد و امکان بر این چهار حقیقت محکم
و مستقر شده است و این چهار طبیعت در قوس نزول در صورت چهار عنصر
آب و آتش و خاک و باد مختفی است هیکل بنی نوع ادمی در عالم سفلی ارضی از
صورت این چهار عناصر مرئی و محسوس شده است و شرح اینجمله در باب معاد
مفصلا مذکور خواهد شد و ذکر اینها در باب توحید اضطرارا نوشته
میشود پس نور خدا تعالی وارد است بهر چیزی و هیچ چیز بر او وارد نخواهد شد
و اینصورت ظاهری انسانی لطیفه ایست که مستجمع مراتب خمسه توحید و عکس

و نبوت و ولایت و معاد شده است نعم ما قال مثنوی ای کمان و تیرها
بر ساخته ÷ صید نزدیک تو دور انداخته ÷ نحن اقرب گفت من حبل الورید ÷
تو فکنده تیر فکرت را بعید ÷ هر که دور اندازتر او دورتر ÷ از چنین صید است
او مهجورتر ÷ و بهمین لحاظ بزرگان گفته اند سبحان من خلق الاشیاء
و هو عینها و اخفاها در عبارة اخری میفرمایند الله غیب الناس و الناس
شهود الله حق در خلق مخفی و خلق از حق آشکار است هر گاه در شخص بصیر باشد
مجموع مرتبات خود را در نفس خود خواهد موجود دید دلیل ظاهر و آشکار
بر صدق مطلب اینستکه نطفه آدمی از روزیکه انعقاد یافت تا وقتیکه از این
بدن خارج شود مجموع لوازم تکمیل او از باطن و حقیقت شخصی خودش
بصورت ظاهر او طلوع نموده قوا و خمسه و عظم جثه و مراتب علم و ادراک
و اعضا و جوارح و صورت ظاهریه آنچه هست تماما از باطن خود شخص
طالع شده است هیچ چیز از خارج ضمیمه بدن او نکرده اند همین دلیل واضح و
آشکار نیست که صانع و موجد او در کمون اوست از فرط و غلبه غفلت
و جهالت صانع و موجد و حافظ و رازق خود را از خارج دانسته است
شاه ولایت فرموده عربیه اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم
الاکبر و عجب اینستکه با اینهمه قرب و اتصال الباطنی از صورت و انظار
ظاهری مخلوقات کمال بعد را دارد هم آنحضرت فرموده یا من قرب من خواطر
الظنون و بعد عن ملاحظة العیون و علم بما کان قبل ان یکون و تهی

حدیث کان الله و لم یکن معه شیء و اشاره از استیعاب حقیقت او از اجسام
و جواب آن آیه مذاکره الآن کما کان گفته اند و بملاحظه قرب او بارواح و
بعد او از اجسام است که فرموده اند یا من علا فی دنوه و یا من دنی فی علوه
چون دانستی که حقیقت عقلیه محمد و علی علیهما السلام هیکل وحدت شد
که در کمون حقیقت آدمی که اوراق لیه مثال نامیده اند بطور ودیعه گذاشته
شده است و قالب مثالی که در کمون این صورت ظاهری خلق الانسان کالفخار
که طلسم توحید الهی است مندرج شده بیقین بدانی که عقل اول که باصطلاح
عقل معاد نامیده شده است و حقیقت محمد است نور مقدس از الوهیت را
موصل شده است از وحدت بکثرت و عقل ثانی که باصطلاحی عقل معاش
نامیده شده و حقیقت علویه علی است داعی خلق است از کثرت بوحدت عربیه
انما انت منذر لعباد ÷ و علی لکل قوم هاد ÷ و در کلام الله آیات عدیده
در اثبات این مطلب نازل شده و از جمله آنها اینستکه میفرماید و اذکر ربک
فی نفسک تضرعا و خیفة دون الجهر من القول بالغدو و الآصال و لا تکن
من الغافلین از این آیه محقق میشود که ذکر با دمی در قلب و در کمون آدمی قرار
گرفته است و او را در نفس خود باید طلب نمود در خارج نیست که بزبان و قول
احتیاج داشته باشد اقوال عرفا نیز اثبات این مطلب میکند مثنوی با مریدان
آن فقیر محتشم ÷ بایزید آمد که نک یزدان منم ÷ نیست اندر جبه ام الا خدا
چند جوئی در زمین و در سما ÷ در السنه و افواه عوام الناس اغلب این لفظ

جاذبیست میگویند حق بمرکز جای گرفت و این کلام را در موارد نامناسب ذکر
میکنند فرضاً شخص معتبر و متمولی را اگر در بلده داروغه شهر بکنند هر که
استحضار حاصل نمود فورا میگوید حق بمرکز جای گرفت حق اشاره بذات واجب
الوجود است که در نقطه مرکز حقیقت هر چیزی جای گرفته است و مراد از قلب
جای دارد و جوانرا در مد نظر و اشجار را در کمون ثمری که از شجر حاصل میشود
دست ولایت مطلقه انهار را از باطن شجر بظاهر او ارسال میفرماید و همین اثر
در معادن است که در حقیقت آنچه در معادن تکوین حاصل نموده و خارج میشود
از کف ولایت مطلقه حاصل شده است آیات مبارکات انواریه که افتتاح
آنها به الله نور السموات والارض شده و ختم آن باین فقره گرفت ومن لم
یجعل الله له نورا فما له من نور و این آیات بعضی از آنها تفسیر و تبیین بعض
دیگر را مینماید میفرماید: الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها
مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یعنی خدا تعالی ظاهر کننده
آسمان و زمین و هر بلندی و پستی اعم از اینکه در آفاق باشد یا در انفس و در
عالم صورت باشد یا در عالم معنی در ظاهر باشد یا در باطن خدا تعالی پدید
آورنده و جلوه دهنده اوست مثل نور او در عالم مثل شعله چراغ است که در فتیله
گرفته باشد و آن فتیله در میان زجاجه وضع شده و این سه فقره مجتمعا بمنزله شیء
واحد است که بستاره ایست درخشنده و روشن و تابنده و تاویل و
۲ نور الوهیت خدا تعالی لطیفه ایست که
توجیه آیه مبارکه اینست که آن نقلیه لطیفه صفا مظهر و فعقل شده است با یمعنی

که مورد او عقل است و در کمون عقل قرار گرفته است و آن عقل عقل اول است
که عقل معاد نامیده شده زیرا که مطلع نور الوهیت واقع شده لازم و
ملزوم یکدیگرند هم چنانکه شعله چراغ در حجاب فتیله باید بدون فتیله
شعله ملحوظ هیچکس نخواهد شد و این فتیله عقل معاد عبارت از حقیقت
نور محمد است که او را باصطلاحی عرش نامیده اند و آیه مبارکه الرحمن علی
العرش استوی اشاره بهمین مطلب است و این مشکوة حقیقت محمدیه واقع
در حقیقت عقل ثانی که او را عقل معاش نامیده اند و باصطلاحی کرسی گفته اند
و او عبارت از حقیقت نور ولایت مطلقه علویه و اولاد آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین است و آیه کریمه وسع کرسیه السموات والارض
اشاره بآنحضرت میباشد خدا تعالی محض اثبات مراتب شئونات اتحاد
و معیت ذات خود با بنی نوع انسانی که مصنوع ید قدرت اوست عز ذکره
اینمثل اقدام فرموده شبهه مغایرت و مفارقت را مرتفع میفرماید و
و بعد مکانی را که لازمه اجساد و اجسام است از خواطر مرتفع ساخته محقق
میدارد که وقوع حقیقت او جل شانه در اشیا مثل و نظیر بودن معانی در الفاظ
است همچنانکه الفاظ در متن واقع مملو است از معنی ولکن بحسب صورت ذره
از معنی در الفاظ یافت نمیشود و حال اینکه وضع او بجهت فهم معنی است در حقیقت
ظرف معانی است هیچ چیز بمعنی اقرب از الفاظ نخواهد بود تفاوتی که الفاظ با معنی
دارد اینست که معنی در وجود خودش مستقل بالذات است و احتیاج بالفاظ

ندارد ولی الفاظ بجهة این وضع شده است که خلق را دلالت بمعانی نماید
در حقیقت نفس الامر الفاظ بمنزلهٔ رسولی است که واسطه شده است میان
معانی باطنیه با صورت ظاهریهٔ انسانی در این صورت خدای تعالی را با بنی نوع
انسانی اجتماع و امتزاج معنوی و انفکاک و افتراق صوری است قرب و بحسب
معنی از قبیل قریب بودن روغن و قرب با نسبت بر فنا است و بعد او بحسب صورت
مثل تباعد لیل و نهار است که هیچ وقت ماده اجتماع حاصل نخواهند نمود
اینما تولوا فثم وجه الله اشاره بقرب معنوی و بعد صوری است با اینکه
دلالت باین معنی دارد بسیار است مطلب این بود که نور الوهیت و نور عقل
معاد و نور عقل معاش اجتماع حاصل فرمودند باین معنی که هر یک در کمون
دیگری قرار گرفته مجتمعا مشابه کوکب دری درخشنده شده مورد اینکوکب
دری شجره مبارکه زیتونه حقیقت آدمی است میفرماید یوقد من شجرة مبارکة
زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی
نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء
علیم خلاصه معنی اینست که کوکب دری مذکور افروخته شده است از شجره
مبارکه زیتونه حقیقت آدمی اکنون درخشندگی اینکوکب در این شجره انقدر
بروز و ظهور یافته است که شرقی محض باشد و نه انقدر منطفی شده است که غربی
محض باشد نه نیکست که نور اینکوکب و روشنی این شجره ظهور کلی حاصل
نماید این شجره را هرگاه مس نار نشود یعنی حالت حطب برای او وقوع نیابد

که قابل سوختن بشود نور علی نور خواهد بود مشابهت آدمی بشجره مبارکه
زیتونه بعلت اینست که همچنانکه در اشجار متعدده در بادی عدد است و در عدد
و کثرت و فراوانی و برکت است شجره حقیقت انسانی هم متعدد و با برکت است
همچنانکه از تخم هر درختی درختها ظاهر میگردد از نسل هر آدمی آدمها مخلوق و
موجود میشود بطوریکه در شجره زیتون مایه افروختن و سوختن هر دو
گذاشته شده است نیز آدم چراغ میشود و درخت او روشن و منور میماند
هرگاه اتخاذ دهن از او بشود و اگر هیمه او را مس نار شود بتمامها سوخته و
ضایع خواهد شد همچنان انسان نیز بمشابهت درخت زیتون دو وجه که از آنها
نفس مطمئنه آدمی بمنزله روغن زیت او است که اگر او را تربیت نماید مشتعل و منور
خواهد شد هرگاه از تربیت نفس مطمئنه صرف نظر کرد نفس اماره با شهوات
آدمی که بمنزله چوب هیزم درخت بدن انسانی است باعث سوختن و فاسد
کردن کل شجره حقیقت انسانی میشود چون دانستی که کوکب دری
افروخته شده از شجره مبارکه زیتونه است حال محتاج این هستیم بدانیم این شجره
در کجا است میفرماید فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له بالغدو
والآصال میفرماید این شجره مبارکه واقع در بیوتی است که خدای تعالی بعموم
ساکنین آن بیوت اذن رفعت داده است یعنی قدرت اینکار را داده است که
از سجین عروج بعلیین نمایند در این بیوت مذاکره اسم الله شده است یعنی
کوکب دری مذکور با این شجره در میان این بیوت است و تسبیح میکویند شام

باب اول

بیوت یعنی ان اشجار زیتونه که در بیوت اذن الله ان ترفع واقع شده اند داد
مخفی نمیباشند کوکب دری من کوکب را در هر صبح و شام اعم از اینکه صبح و شام
آفاقی باشد یا صبح و شام انفسی طلوع و غروب شمس از وجه الارض صبح و شام
آفاقی دخول و خروج ارواح از ابدان صبح و شام انفسی است مشارق و مغارب
کنایه از چیزهائی است که از عدم بدنیا طالع شده و از دنیا بآخرت غروب مینماید
محقق شد که شجره مبارکه زیتونه واقع است در بیوتی که خدا تعالی اذن رفعت
بآنها داده است حال باید معلوم بشود که بیوت مذکوره چه چیز است رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون
یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله
والله یرزق من یشاء بغیر حساب میفرماید بیوتی که اذن رفعت بآنها داده
شده است عبارت از رجالی است که آنها از تجارت و معیشت دنیوی باز نمیدارد
از مذاکره و یاد آوری کوکب دری الوهیت که در کمون آنها ودیعه گذاشته شده است
وایشان برپا میدارند صلوة را و میدهند زکوة را و میترسند از روزیکه منقلب
بشود در قلوب و ابصار یا یعنی که کوکب دری من کوب از قلب آنها مرتفع بشود
و در مقابل نظر آنها قرار بگیرد یعنی در هنگام مرگ هر گاه ایشان از ابرار بوده اند
کوکب دری همچنان در قلب آنها واقع است مثل شعله آنها داد و بعالم علوی
عروج میدهد و اگر ایشان را مس نار شده باشد یعنی از اشرار باشند در آنوقت
قلب آنها قابل قبول کوکب دری نخواهد بود اینکوکب از قلب آنها خارج میشود

در نور

بمحض حفظ و بقای آنها در مقابل انظار آنها واقع میشود و ارواح آنها
مس لباس ناریت نموده بصور مختلفه حیوانات داخل میگردد و بر حسب
اشاره کوکب دری در سطح زمین حرکت و سکون مینماید میفرماید والذین
کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا
ووجد الله عنده فوفیه حسابه والله سریع الحساب یعنی اشخاصیکه غفلت
از مذاکره و یاد آوری کوکب دری نموده و مغالطت کرده اند در دنیا مثل سراب
خواهند بود که تشنگان او را آب تصور نمایند یعنی اینجماعت در دنیا بصورت
آدم راه میروند خلایق ایشانرا عالم و هادی و نماینده راه می پندارند و تفتیش که
تفتیش حالات آنها را نمودند معلوم میشود که صورت آدم هستند و معنای آدمیت
در آنها نیست چون بمیرند بصورت حیوانات در آیند ظلمت جهل و جنون
حیوانیت از همه طرف آنها را احاطه مینماید ظلمت هر صورتی از صورت
حیوانیت فوق دیگری است نه اینستکه هر صورتها حالت تشادی داشته باشند
و کسی راکه خدا تعالی نور روشنی در باطن او قرار نفرموده باشد از برای او
نور و طلوعی نخواهد بود میفرماید او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج
من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد
یریها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور متمم آیه نور نعمانیز اهل البیت
علیهم السلام نیز تأویل نموده اند آیات و اخبار بکرده دلالت باینمعنی دارد ابیات
در دعوات نیز اشاره باینمطلب نموده اند که از جمله آنها دعائی است که در نود عشر

خلق اختصاص بماه مبارک رمضان دارد و در آن ایام تلاوت مینمایند
پیغمبر صاید یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم مقصود از علی شاه ولایت است
زیرا که او ستون عالم امکان خلق عظیم و آیه عم یتساءلون عن النبأ
العظیم الذی هم فیه مختلفون بآنحضرت تأویل شده است و آنجناب غفور
و رحیم است چنانچه در اشعار آنحضرت که خطاب بحارث همدانی است میفرماید
عربیه اقول للنار حین توقف للعرض : ذریه لا تقربی الرجلا : ذریه
لا تقربیه ان له : حبلا بحبل الوصی متصلا : هرگاه آنحضرت غفور و رحیم
نبود البته نار دوزخ اطاعت امر و نهی او را نمینمود قسیم النار والجنة
بودن علی دلالت بر غفور و رحیم بودن او است چون حقیقت آنحضرت
عقل است و عقل حافظ دم در اشیا است مخاطب شد بخطاب انت العلی
العظیم الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر زیرا که تربیت کننده
عالمیان است مثل اعلی است عقل است که مثل شیء عین شیء نخواهد بود بر
خدا تعالی که مثل الاعلی است واضح و آشکار است که مثل با ممثل از یک جنس نیست
لکن همچو مثلی است که مثل او شیء نخواهد بود و هذا شهر عظمته و کرمته
و شرفته و فضلته علی الشهور مشار الیه هذا شهر بدن آدمی است زیرا
که شهر در لغت مظهرگاه زشت را میگویند چون صورت بدن آدمی در این عالم
مظهر معنی و حقیقت است و این صورت جسمانی نسبت بقالب مثالی که صورت
روحانی حقیقی شخص میباشد بالاخلاف مظهرگاه زشت و کریه و نامطبوع

خواهد بود با وجود این خدا تعالی محض عنایت و عاطفت این صورت
آدمی را در بیت عظمت و کرامت و شرافت و فضیلت عطا فرموده و رجحان
داده است بمجموع صور حیوانات و بر همه آنها غالب و قاهر و مستولی کرده است
و هو الشهر الذی فرض صیامه علی و هو شهر رمضان و این شهر
که مظهرگاه زشت است آنچنان شهری است که در او صیام را بمن فرض فرموده
چون آدمی از این شهر بدن خارج گردد دیگر صیام بجهة او فرض نخواهد بود
و این صورت شهر زشت ما شهر رمضان است رمضان در لغت از رمضا
مأخوذ است که وادی ریگزار خشکی است که آفتاب بر آن تابیده باشد و آن
که این صورت زشت از برای تحقیقت نیکو وادی ریگزار خشکی میباشد
بلکه بمنزله قبر است که پوسته روح و حقیقت آدمی انتظار ظهور معنی آیه
اذا بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور : دارد و عظامی که در بدن
آدمی است حکم سنگریزهای خشک دارد : الذی انزل فیه القرآن : در
باطن شهر رمضان بدن نزول قرآن شده یعنی در بعد ولایت در او قرار گرفته است
هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان : نزول قرآن نور ولایت در شهر
رمضان بدن آدمی بجهة هدایت خلایق و بیان کنندگان از هدایت و فرق
گذارنده میان حق و باطل است : و جعلت فیه لیلة القدر و جعلتها خیرا
من الف شهر : و قرار دادی در شهر بدن آدمی لیلة القدر را که عبارت از قوه
قلبیه آدمی است که این قوه در غیر از انسان در هیچ مخلوقی خلق نشده است

اگرچه حیوانات صورت شکل صنوبری دل را دارند ولکن انصورت صنوبری
از قوه قلبیه خالی است چنانچه فرموده است وافئدتهم هواء در حق انسان
عاصی میفرماید ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها ولهم
قلوب لا یفقهون بها اولئک کالانعام بل هم اضل پس لیلة القدر که عبارت
از قوه قلبیه است در شهر رمضان بدن ادمی وضع شده است هر از هزار صورت
حیوانی است که قوه قلبیه در انها وضع نشده است فیا ذا المن ولا یمن علیک
من علی بفکاک رقبتی من النار فیمن تمن علیه ادخلنی الجنة برحمتک یا ارحم
الراحمین صاحب من وجود محمد وال محمد هستند که ایشانرا بمجموع موجودات
منت است و هیچ کس را بر انها منت نیست منت بگذار بر من باخلاص من از صورت
نفسانی و جسمانی از جمله احادیثی که اشاره باین مطلب شده است اینست عن کمیل ابن
زیاد قال سئلت مولینا امیر المومنین علیا علیه السلام فقال یا امیر المومنین
ارید ان تعرفنی نفسی فقال یا کمیل وای الانفس ترید ان اعرفک فقلت یا امیر المومنین
هل هی الا النفس الواحدة قال یا کمیل انما هی اربعة النامیة النباتیة والحسیة
الحیوانیة والناطقة القدسیة والکلیة الالهیة ولکل واحدة من هذه خمس
قوی وخاصیتان فالنامیة النباتیة لها خمس قوی ماسکة وجاذبة وهاضمة
ودافعة ومربیة ولها خاصیتان الزیادة والنقصان وانبعاثها من الکبد و
والحسیة الحیوانیة لها خمس قوی سمع وبصر وشم وذوق ولمس ولها خاصیتان
الرضا والغضب وانبعاثها من القلب والناطقة القدسیة لها خمس قوی فکر

وذک

وذکر وعلم وحلم ونباهة ولیس لها انبعاث وهی اشبه الاشیاء بالنفوس
الملکیة ولها خاصیتان النزاهة والحکمة والکلیة الالهیة لها خمس قوی
بقاء فی فناء ونعیم فی شقاء وعز فی ذل وفقر فی غناء وصبر فی بلاء ولها خاصیتان
الرضا والتسلیم وهذه التی تبدء من الله تعالی والیه تعود قال الله تعالی
ونفخت فیه من روحی وقال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة والعقل وسط فی الکل تم الحدیث بدانکه غرض اصلی را ینبغی دانستن
سه چیز است بطوریکه از غلبه اطمینان بصدق انها حق الیقین بجهة شخص
وقوع بیابد واین دویه تحقق نخواهد یافت الا باقامه ادله عقلیه که طبیعت
ادمی را مجبور و مستاصل و ملجا نماید بپذیرفتن وقبول نمودن مطلب اول
اثبات واجب الوجود است در تحقیق این فقره هیچ حجتی اقوی از مشاهده صنع
ونکات خفیه که در انها مشاهده و ملاحظه میشود نخواهد بود صنع
بدون صانع محال است وجود خود شخص گواه بر وجود موجد اوست و
همچنین عوارضی که بجهة او رو میدهد که اغلب انها بر خلاف میل و اراده او
وقوع یافته است بطوریکه قادر بدفع ورفع نمودن انها نیست پس اینهمه
اضطرار وعدم اختیار دلیل معظمی است بوجود مختار مطلق همچنانکه
اولیا فرموده اند عرفت الله بفسخ العزائم و همچنین از عبور و مرور قافله
کرپیوسته از عدم بوجود می اید استدلال باین مطلب مینمائیم که قافله سالار
حی و حیات بخش است از برای او هیچ وقت زوال و فنا نخواهد بود از وقوع مکان

عمل چنانچه در اوراق سابق مذکور شد یقین حاصل میشود که خدا تعالی
مدرک است و فرار نمودن از حکم او محال خواهد بود اختلاف صور مخلوقات
تصریح این مطلب نمود که ذات الوهیت قادر و مرید و فعال لما یرید است مطلب
دوم در اثبات وحدت ذات الوهیت است رابطه معنوی از کل طبقات مخلوقات
مشاهده میشود دلیل رابطه آنها بیکدیگر بسیار است از جمله اینست که مبنای
خلقت مجموع حیوانات بر یک نهج و نسق شده است جمیع آنها اکل و ماکول یکدیگر
واقع شده اند و لحوم هر جنسی از آنها بدل ما یتحلل جنس دیگر میشود نباتات هم
از زمین میروید جمیعا طعمه آنها است و اصلاح مزاج منحرفه همگی آنها از نباتات
و همچنین مقر کل مخلوقات وجه الارض است و منبت ارزاق جمله از زمین است
اجرام علویرا مشاهده مینمائیم که مربی اجسام سفلی هستند مجموع آنچه ذکر
که مذکور شد دلیل رابطه کل مخلوقات است بیکدیگر و همین رابطه فیما بین عموم
مخلوق دلیل بر وحدت حقیقت خالق است که خلق نمودن مخلوقات از مصدر واحد حاصل
و مشترک بین الاثنین نیست هرگاه تعدد در وجود خالق بود رابطه فیما بین مخلوق
آنها نبود مطلب سوم اثبات توحید خدا تعالی است معنی توحید غیر از معنی وحدت است
معنی توحید چنانچه در اوراق سابق مذکور شد اتحاد است با یعنی که او را با مخلوقات
خود اتحاد و اتصال غریبه ایست که گویا هر دو واحد هستند عالم الوهیت با اشیاء
دلیل بر توحید و معیت و اتصال او است با مخلوق خودش لا کالاتصال الهیاکل
الجسمانیة بل بالامتزاج المعنویة الروحانیة هرگاه خارج از اشیاء بود

علم و قدرت و استیلا و احاطه بمخلوقات نداشت چنانچه فرموده است الم تر
ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم
و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا
ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمة ان الله بکل شیء علیم هیچ آیه از آیات قرآن نیست
مگر اینکه در تصریح و تأویل آنها اثبات مطالب خمسه اصول عقاید اسلام را
میفرماید و همین مطالب خمسه توحید و عدل و نبوت و ولایت و معاد را
خدا تعالی در قرآن بالفاظ و عبارات و اصطلاحات و حکایات و امثال عدیده
بیان فرموده است و مجموع این پنج مسئله در حقیقت خلقت بنی آدم اجتماع یافته است
و بهمین جهت است که اثبات هر یک از این مطالب پنجگانه منفردا محال است محتاج
باین میشود که او را ضمیمه مطلب دیگر نمایند تا مقصود حاصل شود تفکیک
این مطالب از یکدیگر علی الرسم شده است کسیکه واقف از این نکته نشده است
در بادی نظر چنین تصور خواهد نمود که مطالب این رساله تداخل بیکدیگر
نموده است و مکررات بسیار دارد ولی غافل از اینست که بنی آدم خلقت
جامعه و کلمه تامه است و در کل مواد خمسه ناچار باید ذکر حقیقت کلیه
بنی آدم را نمود مراتب توحید و عدل و نبوت و ولایت و معاد را از وجود [illegible]
باید کرد و او است احسن تقویم چنانچه فرموده است لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون فما یکذبک بعد بالدین الیس الله

باب دوم

باحکم الحاکمین باب دوم در عدل دمادرا بمعنی بالفاظ مختصر موجز اکتفا
مینمائیم علما باصطلاح خودشان عدل را عبارت از وضع شیء در موضع
له خود میدانند و شعرا بزبان نظم چنین کفته اند شعر دهنده که بکل
نکهت و بکل جان داد ⁂ بهرکه هرچه سزا بود حکمتش آن داد ⁂ بعرش رتبه
علی بفرش مایه پست ⁂ ز روی مصلحت و رای مصلحت آن داد ⁂ واکر
شخص بصیر از روی تامل و انصاف نظر کند میداند در حق او هرچه شده است
از روی عدل و انصاف شده است عز ما وقع اکر شده بود ظلم بود و اکر حکمت
بعضی را فهم ننماید حجت بر عدم حکمت و مصلحت نباید قرار بدهد بلکه فهم خود را
در ادراک آن قاصر بداند خلق بمنزله مریض هستند و خداوند طبیب آنها است
و در امراض حاده اکر طبیب تجویز خوردن عسل بمریض نماید در ظاهر لطف
و در باطن جفا است و با طبیب حاذق مباحثه و مناظره نمودن دلیل حمق
و ارتکاب غلط است بهترین صفات رضا بقضا است فردوسی میکوید شعر
ز خورشید کردنده تا تیره خاک ⁂ همه داد بینم ز یزدان پاک ⁂ اصل و علت
عدل خداوند در ایجاد خلق است که روح کاینات بمدلول قل الروح من امر ربی
امر و اراده پروردکار است و قالب مثالی آنها را از طبیعت عناصر و صورت
ظاهری آنها را از صورت عناصر اربعه ایجاد کرده هیکل و هیولای همه را بتصدیق
خلق الله آدم علی صورته بصورت حقیقت باطنی آدم آفرید پس کاینات
در آفرینش صورت و معنی مساوی خلق شده اند مجموع آنها فردا فردا جزا

داده

در عدالت

داده میشوند بمقتضای عمل خودشان شرافت و کرامت مخلوق را در نزد
خود بشهادت ان اکرمکم عند الله اتقیکم بتقوی و پرهیزکاری مقرر
فرموده و بقدر ذره ظلم باحدی نکرده است و بعضی از جهال در فقر و غنای
زید و عمر ایراد کرفته اند و نمیدانند که بهترین مربی که خداوند عالم در دنیا
بجهة بندکانش قرار داده است فقر است زیرا که هر هنری که آدمیزاد کمون است
فقر و بی بضاعتی مظهر اوست فقر محرک خلق است بکسب کمال و جمع هنرها بواسطه
او را معرفت حال تحصیل مال و عزت و اعتبار در انظار حاصل میشود بهمین
جهة است که همیشه اشخاص با کفایت و کمال از صنف فقرا بروز میکنند و اغلب
اولاد اغنیا از کمالات ظاهر و باطنی عاری و عاطل هستند جهتش آنستکه
مربی فقر مواظبت حال آنها را نکرده است و معتقد این شده اند که شخص ایشان
بالذات و بالخاصیه مستوجب و مستحق غنا است و ابدا آنها را حاجت بتحصیل
کمال نیست بالطبع و الفطرة معدن و منبع کمالات هستند و جمعی از خوشه
چینان خرمن و حاشیه نشینان مجلس و اخبار و محض خوش آمد لاینقطع
تعریف و توصیف میکنند بطوری که بخود صاحب مسلم امر مشتبه میشود
و تعدی میکنند که پدران ایشان رخت از اینها لو برمی بندند و اموال اینها
در زمان قلیل تلف میشود اصحاب بیکر بودند سفره را از نان خالی میبابند
هر یک عقب کار خودشان میروند چون ایام تربیت آنها منقضی شده است
کو سالها بصورت انسان با حالت پریشان بفقر و فاقه مبتلا شده برحمت

وبطالت میکذرانند واکر دولت ظاهری انها تلف وضایع نشده باشد فقر
عقل وعلم وادب هستند که از همه چیز بدتر است همچنین علت عمده فقر وغنا اینست
که دولت وعزت را از خداوند باید درخواست نمود نه از خلق هر که از خدا خواست
بمضامین عطا کرد وهر که از خلق خواست همیشه محتاج وفقیر ماند وهمچنین
بعضی بواسطه تحصیل علوم وهنرهای ظاهری معتقد این میشوند که اسباب
رزق ومعیشت انها حاصل شده است واز همه کس بجمع مال وعزت واعتبار
اولی واولی هستند غرور انها را از خداوند دور میکند ومعتقد اند ع هنر ٤
عیب کردد چو بر کشته شود: لاجرم همیشه فقیر وذلیل میمانند بطوریکه محل
ترحم سفها میشوند واز اینقبیل اشخاص زیاد است که هنرهای عدیده دارند
فضل وعلم ظاهری انها بسبب باد است باوصف این در نهایت فقر وپریشانی میکذرانند
وعلتش اینست که علم معنوی ندارند وبدبا باطن انها کور است که از ان الله
هو الرزاق ذو القوة المتین غفلت نموده حسن خط وحفظ اشعار شعرای
عرب وعجم وتتبع در لغات وامثال اینها را علت رزق میدانند وهمچنین بعضی
از اشخاص بخدا اعتراض میکنند واز انجمله میکویند شیطان را چرا افرید که باعث
اضلال بندکان بشود وغافلاند که خداوند حکیم است وکار حکیم هیچوقت از مصلحت
خارج نیست چه مصلحتها زیاد در خلقت شیطان است وما همه انها را نمیدانیم
واز جمله انها یکی اینست که اینهمه خلق بواسطه شیطان موجود شده اند اکر
شیطان نبود ادم نافرمانی نمیکرد واز بهشت خارج نمیشد بهشت هم جای

25

توالد وتناسل نبود نوع ادمی همان ادم وحوا منحصر میماند پس شیطان
باعث عصیان واخراج ادم از بهشت کردید تا بزمین هبوط نموده اینهمه
خلق ازو موجود بشوند الغرض همین یک مصلحت در خلقت شیطان
ما را کافی است مبادا نکه یکی از طرق عدل اینست که شخص معتقد این بشود
که اجرای تقدیر با خدا تعالی است ولکن اموریکه مقتضی حسن تقدیر
وسوء تقدیر میشود منوط باختیار ادمی است هر کاه غیر از این باشد
مطلقا استشمام رایحه معدلت نخواهد شد واز لوازم امور نخواهد
بود که بعد از ظهور ووقوع امر تقدیر جاری بشود بلکه در این مسئله
علم خدا تعالی کافی است عدل الله تعالی اقتضای ان دارد انچه را که شخص
در حق عامه خلق می پسندد اعم از اینکه انچه از شخص بظهور برسد
ویا در نیت وکمون خاطر انشخص باشد همانرا خدا تعالی تقدیر خود انشخص
بفرماید توضیح مطلب انکه هر کس طالب اینست که بندکان خدا فقیر باشند
یا غنی ذلیل باشند یا عزیز صحیح باشند یا سقیم وقس علی هذا هر کاه
شخص قدرت میداشت همان نیت را در باره عموم خلق بظهور میرسانید
عدل حق تعالی اقتضای ان میفرماید که بحکم انما الاعمال بالنیات ان خیرا
فخیر وان شرا فشر همان اراده انشخص را تقدیر امور خود انشخص قرار دهد
ملای رومی در مثنوی این مطلب را منظوما فرموده است مثنوی اینجهان
کوه است وفعل ما صدا: سوی ما اید صداها را ندا: کرچه دیوار

انکه سایه دارد ثم بگردد سوی او آن سایه بان * بخصوصه رد او اندر کوه
اقوی دلیلی است که مبنای کار اینجهان در مخلوقات معارضه بمثل است و بمیز
ملاحظه فرموده اند نیة المرء خیر من عمله و هنگامیکه نیت شخص خوب باشد مجموع انچه
ازو بظهور میرسد خیر و خوب خواهد بود و اگر نیت بد باشد انچه از شخص
بروز مینماید جمیعا شر و نحس میباشد هرگاه بحسب اتفاق بخلاف عادت
و اقتضای طبیعت امری از انها ظاهر بشود معتبر و معتنابه نخواهد بود
از قبیل مثل من غیر رام است حدیث من حفر بئرا لاخیه وقد وقع فیه
تقویت اینمطلب را نموده است ایات و اخبار بکثرت که باینمعنی دلالت دارد بسیار است
چون در اینمطلب اختلاف چندان نیست بلکه متفق علیه عقلای روزگار است
مذاکره ایات و اخبار بکثرت تشریح این امر مینماید لازم نیست که ما در این مقدار
خلاصه معنی اینکه کل امری بما کسبت رهین است در حقیقت بحث عدل خدای تعالی
منفرد است باین عنوان کرده بیان نموده اثبات عدل تعالی و معاد دارد
باب معاد ممکن است مراتب عدل خدای تعالی برشته تحریر در اید بدانکه داور دا
گر هیچ نکته از اعمال ظاهره و مکنون ضمایر بندگان را ترک نمیفرماید ان
غلبه ظهور و بروز خلق اولین و اخرین واقف احوال هر فردی از افراد خلایق
خواهند شد چنانچه در کلام مجید از قول لقمان میفرماید یا بنی انها ان
تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها
الله ان الله لطیف خبیر باب سیم در بیان نبوت و ولایت و بطلان معاندین

اهل بیت و عصمت و طهارت که مشتمل بر دو فصل است فصل اول در نبوت
و ولایت محمد و ال محمد صلوات الله و سلامه علیهم همچنانکه بعثت خاتم انبیا ع
با حضور علی بن ابیطالب ع وقوع یافت خدای تعالی ایشانرا تکمیل کننده امور
یکدیگر فرموده در ایه مباهله علی را نفس محمد خوانده در نصوص محمد ص
روح علی است و روح لابد است از نفس و نفس محتاج است بروح امر نبوت
محمد ص بحسب ظاهر از مجاهده علی بن ابیطالب ع که حضور داشت بانجام رسید
و امر خلافت علی در غیبت محمد اختلال و اختلاف پذیرفت همچنانکه مجموع
امور نبی و ولی در معیت و حضور یکدیگر کامل میشود در تحریر مطالب نبوت
و ولایت نیز انفکاک مقدور نیست بدون امتزاج مطلقا ثابت نخواهد شد
چون امر باید بهمنوال دید الجاء مطالب متعلقه بنبوت و ولایت را معا
تحریر نمود مجمله جامع نبوت و ولایت است خلاصه معنی ان در باب عاشر است
از جانب خداوندی بر ماسوی الله و ما او را بیانی که قریب بفهم است بیان
مینمایم از جمله احادیث قدسی است که خداوند علی اعلا میفرماید کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف معنی ظاهرش
اینست که من کنز مخفی بودم پس دوست داشتم که شناخته بشوم بجا
خلقت خلق نمودم تا بشناسند مرا پس مقصود از خلقت شناختن و
متفیض شدن مخلوقات است و این مقصود حاصل نشود الا بکثرت
عدد خلایق و اینمسئله خود واضح است که در جمعیت و ازدحام خلق اسباب

فتنه و آشوب برپاست اگر نظم و قانونی نباشد کارها بفساد منجر میشود
و مفسده سبب قتل و قتل علت نقص در عدد است و مقصود اصلی که شناسائی
کنز مخفی است بعمل نمیاید بر خدا تعالی لازم است که انبیاء را مبعوث کند تا
خلق را بخالق دعوت کنند و نفوس را بمصالح و مضار که هست آگاهی
دهند پیغمبر را از طینت علیین عناصر اربعه آفریدا نها را بصفات عقلیه
متصف کرد و از هر عیب علی معصوم و منزه فرمود که لیاقت ابلاغ نبوت را داشته
باشند که رابطه ما بین خالق و خلق بشوند و بجهت عدم تکذیب امت معجزات
و خوارق عادات برای انها قرار داد که اغیار از اتیان بمثل ان عاجز باشند
مصداق آیه کریمه لیمیز الله الخبیث من الطیب حاصل شود هر پیغمبری در عصر
خود بالهام غیبی محض حفظ و رفاه خلق در میان امت قراری داد و قانون
معتبری وضع کرد و انجمله را شریعت نام نهاد تا اینکه نوبت تبلیغ رسالت و
تکمیل نبوت بعقل اول و شخص اکمل و نور اجمل خاتم انبیاء و مفخر اولیاء و اصفیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسید آنحضرت بجهت حفظ مراتب صد گروه
و نظم عالم امکان قراری وضع فرمود که هر که اطاعت کرد ندامت ندید
هر یک از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات که در میان مسلمین مقرر
فرمود برهان معظمی است بحقیقت ان بزرگوار و اگر شخص عاقل اندک تامل
و تحقیق نماید حسن و قبح انها ظاهر و مبرهن است و علل الشرایع خود کتاب
مبسوطی است هما نیز باقتضای عقل ناقص و فهم قاصر خود بعضی از انچه را که

در بیانت نموده ایم در این اوراق برشته تحریر در آوریم عه شاید قبول
مردم صاحب نظر شود : از جمله محرمات یکی حرکت قبیحه لواط است لعن
الله فاعله که علت وقوع عذاب طاعون میشود از جمله ادله بر حرمت
این عمل که خلق را از معاشرت و مباشرت نسوان باز میدارد و تناسل که
سبب کثرت عدد و شناسائی ان کنز مخفی است بعمل نمیاید و جزای مرتکبین این
امر شنیع را قتل مقرر داشته و در خبر است هرگاه شخص مرتکب لواط بشود
عرش متزلزل شود بعضی از جهال تعجب میکنند که این امر جزئی چگونه سبب
تزلزل عرش عظیم خواهد بود و از این معنی غافلند که خاتم انبیا فرمود
تناکحوا و تناسلوا فانی اباهی بکم الامم و لو بالسقط و اینهمه اهتمام میکنی
فرموده اند
جهتش کثرت اعداد خلق است و در ارتکاب امر لواط عکس مقصود خداوند
بعمل میاید و هر کاری که باعث بر عدم مقصود خدا تعالی باشد البته عرش عالم
آفرینش و ایجاد متزلزل میشود بلکه کاینات از این جرئت و جسارت متالم
و منزجر و متزلزل شده بمرتکبین این عمل لعنت میفرستند دیگر از محرمات
زنا است که ارتکاب این امر شنیع در عالم احداث وبا میکند مثنوی ابر ناید
از پی منع زکوة : وز زنا افتد وبا اندر جهات : و هر که در جهان از مرض
وبا و طاعون فوت بشود بلا خلاف مقتول و قاتل انها لاطی و زانی خواهند
بود و زنا بر دو قسم است یکی با محارم و دیگری با سایر نسوان اما دلیل
حرمت با محارم از جمله وطی با مادر ضرریست که کلی را متضمن است که هرگز عقل

ناقص مادرک انجمله را نخواهد کرد ولی بحسب ظاهر بسبب نزاع پدر با پسر میشود
اولاً آن محبت پدر را سلب نموده مبدل بخصومت میکند و ثانیاً اگر حمل ظاهر
بشود مجهول الحال خواهد بود که با این دو شخص این طفل را از آشنا چه نسبت است
ثالثاً تقسیم مواریث مبهم میماند رابعاً غیرت پدر متحمل نمیشود که کار بقتل منجر
شده در کثرت که مقصود اصلی است نقص حاصل میشود بفتوای عقل زنا با
مادر حرام است و همچنین وطی با دختر حرام است بچندین دلیل که از انجمله یکی
اینست که هر زنی که دختر میزاید باحتیاط اینکه مبادا دختر زن که محل میل و رغبت
پدر واقع بشود مادرش در طفولیت ورا تلف میکرد و در اندک وقتی بهمین
واسطه نسل نسوان منقرض میشد و در کل عالم یکدختر یافت نمیشد دیگر
اینکه عقل مواصلت که در میان خلایق که اسباب رابطه و الفت بایکدیگر است
حاصل نبود هیچکس حاجت باین نداشت که داماد در خارج تحصیل کند بلکه
خودش هم پدر بود و هم داماد را بضا مودت جنگ و نزاع مابین پدر و دختر و مادر
بود که محبت مادر بیکرشبه مبدل بعداوت کلی دائمی میکرد پدر و همچنین وطی
باخواهر حرام است بچندین دلیل که از انجمله اینست که اگر چند برادر یکخواهر
داشتند هریک از آنها میل مواصلت با او مینمود ناچار امر بنزاع و جدال
منجر بود و در صدد دفع یکدیگر بر میخواستند اسباب قتل و فساد میشد چنانچه
اعتقاد بعضی در باب نزاع هابیل و قابیل همین فقره است دیگر اینکه باعث ترک
مواصلت مابین خلق بود برای هیچ طائفه امکان نداشت که با طائفه دیگر

الفت و امتزاج حاصل نمایند خلایق از همدیگر بیگانه بودند اما وطی با
محارم بچندین دلیل حرام است اولاً تداخل در انساب عادت دمی پدید
میخواهد شد که طفل حرام زاده اجنبی نا قابل امتی ادث اموال و دولت مومن
حق میشود و ثانیاً مقصود از خلق خدا شناسی است هرگز امکان ندارد کسیکه
پدر خود را نشناخت خدای خود را بشناسد ثالثاً ظاهر شد که در عالم
ظاهر شد اغلب از مردمان حرامزاده بود و این قبیل اشخاص هرگز بمصدر
نجاح و فلاح نخواهند بود شعر زنا پاکزاده مدار امید: که زنگی
بشستن نگردد سفید: بلاخلاف شخص حرام زاده منکر فضائل و طهارت
و شریعت خانواده رسالت و هرگز معتقد ولایت علی نخواهد بود بلکه
از مبغضین آنحضرت است در عهد حضرت رسول خدا خواص اصحاب آنجناب در صحت
نسب بحب و بغض مرتضی علی علیه السلام می آزمودند پس عقل سلیم و طبع مستقیم
نصیب حرمت زنا را خواهد نمود ظروف و اوانی طلا و نقره استعمالش
حرام است بچندین دلیل اولاً طلا و نقره وضعش از برای مبایعه و معامله
و شیئی که حبس بشود مقصود اصلی از او حاصل نخواهد شد ضایع و معطل
میماند دویم اینکه موجب حزن و اندوه فقرای مومنین بود چون اغنیا
باخود متفاوت میدیدند البته محزون و مغموم بودند ثالثاً وقتیکه اغنیا
از استعمال ظروف و اوانی طلا و نقره ممنوع باشند ذرهای مسکوک را با خود
بجائی حمل نمیکنند که باعث تنگی و گرفتگی خاطر فقرا بشود بحسب ظاهر

باب سیم

حالت فقیر با غنی یکسان است بلکه حزن و اندوهی بجهت فقر آنجا نخواهد بود
سیم اینکه حقوقی که خدا و رسول با غنیا وارد آورده اند اغلب از طلا و نقره است
و اغنیا را ممکن بود که حیله بورزند طلا و نقره را بدل بظروف و مجموعه
بسازند و آنها را با محتاجان قرار بدهند تا اینکه حق الله و حق الرسول
با آنها وارد نباید محض سد این باب شدن راه تقلب خلق ظروف و اوانی طلا
و نقره را شارع مقدس حرام کرده و علت حرمت شرب خمر اینست که در عالم مستی
و بیخودی اشخاص مرتکب اعمالی میشوند که خدا تعالی آن اعمال را بجهت ابقای
نوع انسان حرام کرده بود چون بالمآل متضمن قتل و مفسده بود شرب او
در شرع حرام شد و خداوند میفرماید انما الخمر و المیسر و الانصاب
و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و همچنین نمامی و غیبت و
غیره که اسباب فتنه بود حرام کرده و صلت و ضیافت و الفت و اجتماع در مساجد
و جاهای مناسب را که باعث زیادتی مراسم یگانگی و اتحاد بود مستحب قرار داد
و باینقدرها اکتفا نکرده محض زیادتی محبت و فتح الباب دوستی عقد
اخوت را رسم نموده ما بین اصحاب مواخات فرمود و از آنجمله سردار اولیا علی بن
ابیطالب را برای خود انتخاب و اختیار کرد چون در صورت ظاهر یعنی باطن
علی با محمد اخوت داشت آنحضرت را اخ الرسول میگویند پس معلوم شد
هر چیزیکه سبب ازدیاد اعداد خلق و علت رابطه و الفت فیما بین عباد میشود
حلال است و هر چیزیکه متضمن قتل و فساد و کدورت میگردد حرام است

در اثبات نبوت

و شارع مقدس هیچ نکته از نکات را ترک نفرموده بهترین نظام عالم
نظمی است که خدا و رسول قرار داده اند البته شایسته اینست که در ملک
هو نظم و قانون او جاری باشد مباهات جاهلیت را که من فلان بن فلانم
منسوخ کرده و در مقابل ان اکرمکم عند الله اتقیکم را رواج داد هر
ذاتی و موجود شخصی اسباب زیادتی رتبه کرد که در زمان قلیل زهاد و
عباد و شجعان و مبارزان و دلیران و مردمان کافی و وافی بچندین هزار
هزار رسید و وضع شیء در موضوع له را عدل نامید و اجرای حدود و
احکام و بذل صلات و انعام ملاحظه خویش و اقوام نکرد و ما فرض الله را
در میان خلق مجری داشت که اسباب کلفت خاطر و آزار طبع احدی نباشد دور
و نزدیک در نظر مبارکش حکم مساوی داشتند و بهمین ملاحظات در
اندک زمان آن جمع معدود قلیل جمع کثیر شدند سلاطین من و دولتهای
کهن را منقرض کرد و حکمش در آفاق و انفس جاری شد جنبشش بلاد بعیده
اطراف و اکناف را مسخر و بحیطه تصرف در آورد چنانچه اکرامت بعد از
آنحضرت کما هو حقه متابعت وصایای او را میکردند و خلیفه آنجناب را
اطاعت نموده خطاب مستطاب من کنت مولاه فهذا علی مولاه را پیروی
داشتند و به الیوم اکملت لکم دینکم تمکین و اعتنا میکردند و آیه
انما ولیکم الله و رسوله را مذاکره مینمودند و بهمین نهج رفتار کرده
نفس اماره بالسوء را مطیع نمیشدند اجنبی را بجای آن سرور متمکن

باب سیم

غصب نمودند امروز دینی بغیر از دین اسلام و ملتی غیر از ملت حنیف در کره ارض
نبود چون امت حرمت خلیفه و وصی رسول خدا و امر خود را نداشتند
در اسلام ضعف و خلل راه یافت در زمان ریاست شیخین چون بملاحظه
قرب عهد رعایت بعضی از حدود و احکام و پیروی سید انام میشد فتوحات
عراق و خراسان و ما وراء النهر و بلاد روم و غیره واقع شد چون نوبت بسیومی
ودربیه بوبزی ابن عفان رسید تعطیل کلی در احکام ظاهر شد اغراض
نفسانی انتخاب بحد شیوع پیوسته شورش و غوغای عظیم حادث گردید
مؤمنین قتل او را سبب دفع فتنه و دفع بلا دانسته کارش بهلاکت منجر
شده بمقر خود شتافت بعد از آن بمصداق یجعل الله بعد عسر یسرا
رؤس مهاجر و انصار دست تولا و متابعت بعالم علم سلونی و دارای رتبه
هرونی شهسوار لو کشف مقتدای من عرف نفسه نفیس سالت باب مدینه
علم خاتم النبیین حیدر کرار و صاحب ذو الفقار دادند و حق بمرکز جای
گرفت ان اوقات در داخله اسلام انقدر اختلاف و اعتساف بود که
ان بزرگوار مجال نظم خارجه را نداشتند در هر سری شوری ظاهر بود انحضرت
مدام در صدد دفع اشرار داخله مملکت بودند گاهی محاربه اصحاب جمل که ناکثین
عبادت از انها است مشغول بودند گاهی بغزوه صفین و معارضه ابن
اکلة الاکباد و معاویه ابن ابی سفیان که قاسطین کنایه از انها است صرف
اوقات شریف خود فرمودند گاهی بقلع و قمع خوارج نهروان که مارقین بطون

در اثبات نبوت

قطع و یقین ایستادند جد و جهد نمودند چون مدت خلافت ان سالار
لا فتی و مشرف بتشریف هل اتی بحسب ظاهر طولی نکشید که شهد شهادت
چشید و زبان معجز بیانش بفزت و رب الکعبه مترنم گردید شعر
راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی ٭ خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
از ان داهیه عظمی رشته ایمان و ایقان یکمرتبه گسیخته شد رایت ظلم و جور
برپا شد غبار ضلالت عالم را فرو گرفت حالت اهل اسلام مقتضی ان شد
که دست جرئت بقتل و غارت ذریه طاهره و خانواده رسالت گشودند شعر
پسر رسان زدند سر پاک جبرئیل ٭ شوید غبار گیسویش از اب سلسبیل
مطلب را بنشتابد از روی یقین و ایمان در دست معتقد این شد که دین
اسلام ارشاد بان و محمد خاتم انبیا افضل و اکمل و اشرف همه پیغمبران است
ابادی بلاد و صلاح حال عباد در اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی وی است
در هر امر حسنها و در هر نهی قبحها است چنانچه اغلب انها باندک تامل و تفکر
محسوس میشود هرگاه دلیل بعضی از انها را ندانیم حجت بر عدم دلیل نخواهد بود
بلکه نقصان نافهمی ما است زیرا که انحضرت انچه گفت از جانب خدا تعالی بود
که بر زبان معجز بیانش جاری میشد چنانچه خداوند میفرماید والنجم اذا
هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
علمه شدید القوی حقیقت نبوتش را بدلیل عقل کامل و کیاست و فهم و فراست
که در فن نویسش ظاهر است باید تصدیق نمود زیرا که هر انچه وضع کرد و مقرر

داشت هر که مرتبه‌ای برا نها متصور نمیشود از حکیمی پرسیدند که عقل
بهتر است یا علم فرمود قیراط العقل خیر من قنطار العلم تشکیک نیست
که انسر در منبع عقل و علم بود و در اثبات اعجاز شان قران معظم معجز آیات
که جن و انس از اتیان بمثل آن بعجز و قصور اعتراف دارند فلذا معرفت تمام
حق انبیا عموماً و در حق خاتم انبیا خصوصاً علت نقص آنها نخواهد بود
قصور از ما است که کار آنها را قیاس از خود میکنیم مولوی میفرماید
مثنوی کار نیکان را قیاس از خود مگیر ؛ گرچه ماند در نوشتن شیر شیر
هست آن شیری که آدم میخورد ؛ و آن دگر شیری است کادم میخورد ؛ از هر یک انبیا
و اولیا از آدم تا خاتم هرگاه سوال بشود که چرا باین مقام رسیدند فوراً
میگوئیم از کثرت طاعت و عبادت و ریاضت صاحب مرتبه نبوت شدند و
نمیدانیم که عیسی در مهد اظهار نبوت خود نمود ندای انی عبد الله
اتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکا در رسید آنرا بمسامع خاص و عام
رسانید و حال اینکه بحسب ظاهر هیچ طاعت و عبادت و تعلیم و تعلم را مرتکب
نشده بود محمد ص فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و علی بن ابیطالب
وقتیکه از مادر متولد شد کتب سماویه را در خدمت پیغمبر تلاوت نمود و سوره
قرآنرا قبل از نزول یکان یکان بر میخواند حضرت رسالت آنجناب را بعود حال
و اقتضای طفولیت امر فرموده خاتم انبیا صلوات الله و سلامه علیه تمام
قرآنرا قبل از نزول مبدا نسبت خفیه اسم مبارکه تصریح این امر است میفرماید

فتعالی الله الملک الحق و لا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل
رب زدنی علما از جناب ولایتمآب مرویست که بسلمان فرمودند یا
سلمان ان میتنا اذا مات لم یمت و ان مقتولنا اذا قتل لم یقتل و ان غائبنا
اذا غاب لم یغب لم نلد و لم نولد فی البطون و لا یقاس بنا احد من الناس
و هم چنین ظهور نور حضرت ختمی مآب از آدم تا بعبد الله در پیشانی هر یک
از آباء و امهات کرام خود دلیل اینست که مثل خلق توالد و تناسل واقع نشده است
و در رحم هیچ زنی قرار نگرفته بلکه آن نور مبارک در هر یک از آباء و امهات
بطور نقل و تحویل مثل چراغی که از چراغی روشن و افروخته بشود بطوریکه
سایه ملتزم شخص است و منفک نمیشود این نور مبارک هم ملتزم آباء و
و امهات بوده و در وقت تولد از تمام بدن مادر خارج میشدند مضمون
زیارت جامعه کبیره که فرموده اند طابت و طهرت بعضها من بعض اشاره
باین مطلب است در حدیث است که فرموده اند ارواح مؤمنین از فاضل ابدان ما
ما خلق شده است وقتیکه ابدان آنها در لطافت مثل ارواح مؤمنین باشد
حالت ارواح آنها چه خواهد بود ملزومات این چنین روح و قالب اعقل
سلیم و ذهن مستقیم میفهمد مسلمی است که طفل در رحم تربیت یافته
و از خون حیض تغذیه کرده و از مجری بول خارج شده شایسته مقام محمود
و معراج قاب قوسین او ادنی نیست و هم چنین اگر تولد یافتن مرتضی علی
مثل سایر اطفال بود مادرش را امر بدخول خانه کعبه نمیفرمودند بالقطع

شرافت خانه کعبه از کوه طور بیشتر است بحضرت کلیم الله خطاب مستطاب
فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی رسید وقتیکه در جبل بودن
نعلین در پا روا نباشد در حرم کعبه وضع حمل زنان که بانه تفصیل هرگز
روا نیست معلوم شد که تولد یافتن اشرف از مثل خلق نیست در خبر است
که چون جناب امام حسین تولد یافت خاتم انبیا ص امر باحضار آنحضرت فرمود
ام سلمه رضی الله عنها عرض کرد یا رسول الله هنوز او را نشسته ایم و پاکیزه
نکرده ایم حضرت رسول متغیر شده فرمود ای ام سلمه آیا تو او را پاک و پاکیزه
خواهی کرد خداوند علی اعلا او را مطهر و پاکیزه کرده است احتیاج بشستن
و پاکیزه کردن تو ندارد فرزندم را نزد من حاضر کن پس ام سلمه آنحضرت را در پارچه
پشمینه زردی پیچیده بخدمت خاتم انبیا ص آورد حضرت رسول آن طفل را
در بغل گرفت و روی مبارک او را بوسید و زبان معجز بیان خود را در دهان
گذاشت و انواع تلطفات فرمود و جناب امام حسین ع از پستان هیچکس شیر
نخورد هر وقت گرسنه میشد آنحضرت را خدمت حضرت رسول می‌آوردند گاهی زبان
و گاهی انگشت مبارک خود را در دهان او میگذاشت بقدریکه میمکید که سیر
میشد و مکرر میفرمود حسین منی و انا من حسین و الحاصل ام سلمه
قنداقه جناب امام حسین ع را بدست حضرت رسول داد آنجناب قنداقه را
بر دو دست بلند کرد و شفاعت فطرس را از بارگاه کبریا مسئلت نمود و آن
اول شفاعتی است که آنحضرت از عاصیان فرمود و همچنین جناب امام حسن

عسکری ع روزی بعمه خود فرمود که امشب در خانه ما باش که حجت خدا
از مادر متولد میشود عرض کرد که فدای تو شوم چگونه این امر بظهور
خواهد رسید که در نرجس خاتون آثار و علامت حمل ظاهر نیست حضرت
فرمود که مخصوصا از نرجس خاتون متولد میشود پس عمه آنجناب
برخاست مجددا تفحص نمود اثر حمل در نرجس خاتون ندید خدمت
امام عرض نمود حضرت فرمود که امشب خواهد تولد یافت چون
وقت قرار رسید حجت خدا عالم را بنور قدوم خود منور فرمود و همچنین
تولد یافتن حضرت عیسی ع از مادرش مریم بدون پدر از امور عجیبه
مینماید چون اندک تامل شود هیچ غرابتی نخواهد داشت و حضرت آدم ع را
بدون پدر و مادر موجود و مخلوق شد مادام که شخص انبیا و اولیا
در خلقت و معنی از خود قیاس نماید حل هیچ عقده نخواهد شد و معنی
خطاب لولاک لما خلقت الافلاک را هرگز درک نخواهد نمود و از
لذت فهمیدن حدیث انا و علی ابوا هذه الامة محظوظ نمیشود انبیا
و اولیا حدیث را باقتضای فهم سائل و ملاحظه وقت با الفاظ مختلفه
فرموده اند در معنی مجموع آن الفاظ یکی بود هر کس بقدر فهم و ذوق
خودش چیزی دریافت نمود که دخل بآن چیز یکه دیگری فهمیده بود نداشت
عجب اینست که از آن الفاظ هر که هر چه فهمیده بود درست فهمیده بود
باقتضای فطرت و طینت همان شخص بود نه بینی که سباع و بهایم و حشرات

الارض جمیعا از نهری آب مهجور ند باوصف اینکه حقیقت آب احد است در
مذاق و مزاج هر یک از انها احداث خواید و اثر مخصوصی مینماید که دخل بدیگری
ندارد و دیگر اینکه سبب کلی اختلاف احادیث فهم سائل است هر یک از
انبیا و اولیا اصحاب چند داشتند که صاحب سر انها بودند اسرار غیبی
و صنایع لاهوتی را که عامه خلق ظرفیت انها را نداشتند و محرم اسرار نبودند
در وقت و موقع بخواص اصحاب میفرمودند و انها را نهی میکردند از ابراز
در نزد خلایق زیرا که فهم انها قاصر است از ادراک مطالب عالیه نمیکنند سبب
هلاکت و مرادت میشود تا چاره در اخفای اسرار کوشیدند نگفتند مگر
باهل و باحتیاط اینکه مبادا بدست نااهل بیفتد از تحریر هم احتیاط و
اجتناب کردند در مجلدات ضمایر رجال خاص محفوظ و مکنون ماند و
بهمین جهت فرمودند خذ العلم من افواه الرجال مقصود از علم علم مبدأ
و معاد و منظور از رجال مردان راه طریقتند بهمین ملاحظه شریعت و
طریقت و حقیقت در اسلام شرط است شخص کامل کسیست که دارای هر سه
مقام باشد طریقت و حقیقت بدون شریعت صورت نبندد و کامل
نشود آغاز و انجام نگردد و هر که ظاهر شرع اسلام را تارک بشود او را از
حقیقت و طریقت بهره نیست اینچنین شخص از جمله هالکین و از زمره اولئک
کالانعام بل هم اضل خواهد بود و همچنین شریعت بدون طریقت حقیقت
فایده لفظی است از معنی بری و بیگانه علم قال است حال از و حاصل نیست

همانا قالبی است که روح در او دمیده نشده باشد و قشری است که لب در
او صورت نبسته است و همین حالت دارد طریقتی که با حقیقت اتصال
نیافته بعینه اجرام و اجسامی را ماند که در انها وضع اثر و خاصیت نشده
باشد بدانکه عالم فرو گرفته نور ولایت است که حقیقت ان کرسی است نور
ولایت فرو گرفته نور محمدی است که حقیقت ان عرش است اگر این دو شخص
نداند ان معنی لولاک لما خلقت الافلاک و معنی الرحمن علی العرش استوی
مطلبی مفهوم نمیشود و نمیداند که سبب الطاف خداوندی بمحمد و آل طاهرین
آنحضرت چیست جبرئیل بچه دلیل خادم انها است باعث اینهمه خصوصیت
قبل از اشیاء آنچه چیز است آسمان چرا در شهادت امام حسین میگرید
حکم علی بن ابیطالب چرا در آفاق و انفس جاریست و آنحضرت بچه کیفیت
قسیم النار و الجنه است و ما در بیان اوراق باعث آنچه را که مستلزم این
امور است بقدر ادراک و استعداد با السنه شتی و لغات مختلفه و عبارات
و اصطلاحات عدیده بیان خواهیم نمود اولا میگوییم در بدو ایجاد که
خداوند داده آفرینش فرموده هیچ چیز تاب و تحمل ورود نور خداوند را نداشت
چنانچه در احوال حضرت موسی فرموده فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر
موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المومنین در مورد
که مثل موسی پیغمبری که در علو شان معرفت و مثل کوه جسمی در صلبی و سختی
طاقت تحمل تجلی نور الوهیت را نداشته باشد سایر چیزها بطریق اولی

قدرت تحمل نخواهد داشت پس عرش را که حقیقت نور محمدی است فرید
و نور الوهیت را و تابش کرفته هم چنین هیچ موجودی طاقت تحمل نور عرش را
نداشت پس خداوند کرسی را که حقیقت نور ولایت علی بن ابیطالب است
ایجاد فرمود که نور عرش بر کرسی تابش کرفت و از کرسی طبایع عناصر
اربعه را فرید که اجرام فلکیه از انها تربیت کرفت و از طبیعت عنصری
صورت عناصر را ایجاد کرد اجساد ارضی و صور بنی نوع انسانی و غیره
ملحوظ ناظرین کردید اکر ذات الوهیت نبود عرش نبود اکر عرش نبود کرسی
نبود و اکر کرسی نبود طبایع اربعه عنصری که حامل عرش وجود هستند
نبود و اکر طبایع عناصر نبود صورت عناصر ممتنع الشهود بود پس
نور محمد و علی حقیقة الحقایق عالم امکان است اکر نبودند از ادم در
عالم اثری نبود خلاصه معنی لولاك لما خلقت الافلاك و معنی
الرحمن علی العرش استوی اینست که نور الوهیت در مرکز حقیقت عرش
مستوی و مستولی است و نور عرش حجاب اوست و غرض از معراج رسید
بحقیقت است خاتم انبیا در لیلة المعراج عروج کرد تا انتهای حقیقت
خود رسید که مقام قاب قوسین او ادنی است که یکی از این دو قوس
اخر درجه واجب است و دیکری اول درجه ممکن ما حصل معنی انستکه ما بین
نور الوهیت و نور محمد هیچ حجابی فاصله نیست سطح محدب نور محمدی مماس
سطح مقعر نور الوهیت است و غرض از این سطوح سطح معنوی مقصود است

والا انوار مقدسه الوهیت و نبوت بمثابه کره نیست که سطوح انها
مماس دیکری شود مناکره این الفاظ از راه الجاء و تنکی قافیه است
مثنوی کفت پیغمبر که معراج مرا ٭ نیست بالا معراج یونس اجتبا ٭ ان من
فوق است وان او بنشیب ٭ زانکه قرب حق برونست از حسیب ٭ قرب
بالا و پستی رفتنست ٭ قرب حق از قید هستی رستنست ٭ در تفصیل
معراج نوشته اند که براق از رفتن باز ایستاد رفرف حاضر شد براق
بمعنی برق درخشنده کی است و اینم کوب بخصوص انحضرت است ما
دامیکه در قوس نزول مقید بقید صورت شد و تنکه قدم بعالم معنی
بکذارند در قوس صعود واقع شود چون بسیط الحقیقة کل الاشیا اند
در انوقت رفرف که بمعنی بال کستردن و منبسط شدن است مرکوب
انحضرت واقع خواهد شد همچنانکه شعله چراغ ما دامیکه در قید
روغن و فتیله است ملتبس بلباس نور است که مشهود و ملحوظ اجسام
میشود وقتیکه از فتیله و روغن تجرد و انقطاع حاصل نمود ملتبس
بلباس رفرف و انبساط میشود و باصل خود اتصال خواهد یافت در
انوقت مشهود روحانیین است اجسام بیچشمی از ملاحظه صورت
معنوی او بی بهره اند و جبرئیل در محلی توقف کرد حضرت فرمود سبب
ایستادن چیست جبرئیل عرض کرد انتهای مقام من اینجا است شعر
اکر یکسر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم ٭ و مقام در اینجا عبارت

از حقیقت است که جبرئیل تا انتهای حقیقت خودش که در عرش کرسی که حقیقت
نور ولایت است واقع است در خدمت خاتم انبیا عروج کرد و چونکه بانتهای
حقیقت خود رسید از رفتن باز ماند همچنانکه ماهی تمام دریا را سیر میکند
و چونکه بسر حد بحری بانتهای رسید از مجری اتصال بافوق بری باز میماند
از حرکت باز می ایستد هر قدر با او اصرار بکنند که یک وجب بالاتر حرکت بکن
باصد زبان معذرت میخواهد و میگوید یک وجب زیاده ازین حرکت موجب
هلاکت من است پس جبرئیل تا انتهای حقیقت خود همراه بود چون حقیقت
انحضرت فوق الحقایق بود و در معراج هیچ چیز با او همراهی نتوانست کرد
مگر حقیقت ولایت امیر المؤمنین که تا اخر مقام کرسی که اتصال باول
مقام عرش دارد با خاتم انبیا همراهی داشت و ازین جهت است که گفته اند
پیغمبر در معراج چون نظر بدین طبقات ممکن فرمود در بادی نظر غیر از
علی کسی را ندید در معراج بطور اجمال و اختصار همینقدر کافی است
که حقیقت خاتم انبیا در قوس نزول که وجود بکره ارضی است منتهی به بدن
شخص شد که در انظار خلایق بجسد شخص مشاهد و ملحوظ بود
و در لیلة المعراج که مقدمه قوس صعود و رسیدن مقام محمود
بود هر قدر انکره زمین مرتفع میشد چندین هزار درجه بر قطر و عظم
انجناب میافزود تا چونکه بسموات رسید بسموات با انهمه عظمت که
مجموع اهل عالم محیط است در جنب نور محمد محاط واقع شد هیچ ضلعی

از اضلاع

30

از اضلاع و قطری از اقطار ان نبود که از نور محمد خالی باشد تا در قوس
نزول منتهی بهمان هیکل شریف در سرای ام هانی قرار گرفت و بعضی از علما
در علم انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام تردید دارند که علم انها در اشیاء
حضوری است یا حصولی و هر یک در صدد مدعای خود اقامه دلیل نموده اند
حقیقت این است که علم انبیا سلف جمیعا حصولی است در هنگامیکه توجه
بنور ولایت علی بن ابیطالب دارند مجموع امور باطنی و خفایای امور برانها
منکشف و معلوم میشود در غیر توجه حالت اختفا خواهد داشت

شعر

شعر یکی پرسید ازان گم کرده فرزند ❊ که ای روشن روان پیر خردمند ❊
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی ❊ چرا در چاه کنعانش ندیدی ❊ بگفت
احوال ما برق جهانست ❊ دمی پیدا و دیگر دم نهانست ❊ گهی بر طارم
اعلی نشینم ❊ گهی بر زیر پای خود نه بینم ❊ ولکن محمد و ال محمد بواسطه اینکه
حقیقة الحقایق و اشیا هستند علم انها در ماسوی الله حضوری است
در اوراق بعد در موضع خودش بوضوح خواهد پیوست که مطلقا
جای اکراه و انکار نداشته باشد و در ضمن همان مطالبی که نوشته خواهد
شد دفع شبهه حکما در معراج و واقع شدن خرق و التیام در اجرام افلاک
خواهد شد اشتباه در این کرده اند که انوار مقدسه محمد و ال محمد را که
خمیر مایه وجود و اصل الاصول افرینش و حقیقة الحقایق و بسیط الحقایق
کل اشیا که هیاکل توجیهند از اجسام کثیفه خود که در عوالم امکان

دنیه بیچینی وادد قیاس میکنند مانند مگس مبتلای دام عنکبوت جهل
میشوند ونفس معراج را از اعجاز وخوارق عادات آنحضرت میشمرند نمیدانند
که معراج نفس عادت وخوی اوست بلکه توجه بعالم سفلی ومعاشرت
نمودن با نوع انسانی از اعجاز وخوارق عادات آنجناب محسوب میشود
بودن آفتاب در افلاک کرامت نیست واعجاز قرص شمس نمیشود هرگاه در کلبه
پیره زنی واقع وداد میشود مرتکب خارق عادت شده است چون دانستی
که عرش حقیقت محمدی است باید بدانی که فرش حقیقت شیطان است محمد در نورانیت
ودر رتبه علیین با شیطان که ماده مهیت ظلمت وعین مرتبه وحقیقت سجین است
تقابل دارد اشخاصیکه شیطان را در مقابل نور ذات الوهیت شخص مفتقد
ومستقل ومطلق العنان دانسته اند همه‌ش اینست که در آیات واخبار
معتقد تأویل نمیشوند همان صورت ظاهر را از دست نمیدهند ونمیدانند
که شیطان از شطط مأخوذ است وشطط در لغت بمعنی سرکشی ونا
فرمانی است که علت آنها جهل وعدم علم میباشد وسجینیت وظلمت لازمه
اوست واینجمله حقیقت نور محمد وآل محمد که علم وارشاد واطاعت وانقیاد
وعلیم وخبیر بودن باسرار مبدء ومعاد است دایم الاوقات در ضدیت
وتعارض است حقیقت انسانی که در اینصورت سجینی که حال مشهود
مرئی است ودارای حقیقت این دو ضد که مذکور است هرگاه متابعت
عقل که عبارت از نور محمد وآل محمد است نمود حق پرست میباشد واگر

؛ موافقت با جهل وظلمت که حقیقت شیطان است کرد نفس پرست و
هوا پرست خواهد بود وهر یک از این دو طریق پیروان خود را موصل
بحقیقت خود خواهند بود چنانچه عنقریب در باب معاد تفصیل این اجمال
داده میشود بالجمله حدیث موتوا قبل ان تموتوا اشاره بر اینست که نفس
خود را در عدم موافقت وهمراهی کردن با او نمیران در تمشیت وحصول
مقاصدی که در او است مبالغه مکن زیرا که ضعف وصورت قوت وموت او
موجب حیوة تو خواهد بود واین امر بسی در غایت صعوبت ع کار
هر یابنده وحلاج نیست ؛ وانا اینست که خاتم انبیا فرمود یا ایها الناس
اذا رجعتم عن الجهاد الاصغر علیکم بالجهاد الاکبر اصحاب عرض کردند
آیا جهادی از این بزرگتر میباشد که ما در رکاب شما با کفار قریش وطوایف
یهود ونصاری جهاد وقتال مینمائیم حضرت فرمود اینجهاد را که میکنید
جهاد اصغر است جهاد اکبر مجاهده ومعارضه با نفس خود کردن است
از این فرمایش معلوم شود که فرعون نفس چندین درجه از فرعون قبطی
وابوجهل نفس اماره از ابوجهل قرشی مجهول‌تر است که در کمون آدمی
مرحب یهودی مکنون است که قوه او باضعاف مضاعف از قوت مرحب
خیبری افزون میباشد چون دانستی که مصداق الرحمن علی العرش استوی
نور پاک اقدس الهی در عرش حقیقت محمدی قرار گرفته وبر او مستولی
ومستوی است بدانکه ملائکه اربعه حمله عرش که بزبان شرع اسامی

انها میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جبرائیل است عبارت از حقیقت
و طبیعت عناصر اربعه میباشند عرش عالم امکان با اینها حقیقت مستحکم
و متمکن شده است و منبع عناصر اربعه در فوق کواکب سبعه سیاره است
باین تفصیل زحل و عطارد منبع حقیقت و طبیعت عنصر خاک هستند
و از ملئکه اربعه انتساب این دو کوکب بمیکائیل است چون خاک ماده وجود
و منبت ارزاق خلایق است لاجرم فرموده اند ارزاق مخلوقات علوی و سفلی
جمیعا بعهده میکائیل است و میکائیل از کیل که بمعنی پیمانه است ماخوذ شده
ایل بلغت سریانی از اسماء الله است و معنی حقیقی میکائیل کیل و پیمانه خداست
و از این دو کوکب زحل که در فوق واقع شده متصرف و متوجه بعالم
انفس است عطارد که در تحت اوست اختصاص و مداخله تام و تمام بعالم
آفاق دارد حافظ و روباننده آنچه از زمین میروید اوست مشتری و زهره
منبع حقیقت عنصر باد هستند و از ملئکه اربعه باد تعلق باسرافیل دارد
و اسرافیل در لغت ماخوذ از اسرافیل است و اسراف بمعنی خلق عظیم است
اسرافیل یعنی خلق عظیم خدا منتفخ و بزرگ شدن صورت ظاهری بمعنی
کل باطن اجساد و اجسام از اثر اوست و از اینجهة فرموده اند که نفخ صور بعهده
اسرافیل است اشخاصیکه صور را عبارت از بوق میدانند و اسرافیل
اورا مثل کرنا و شیپور خواهد دمید غافل از قیاس کردن جبروت خدا بعالم
با عالم سلطنت دنیوی و دیگر اند اما معنی آیه مبارکه و نفخ فی الصور فصعق

من فی السموات و من فی الارض را در باب معاد انشاء الله تعالی خواهیم نوشت
و اینکه از حضرت رسول سؤال کردند که صور اسرافیل از چه جوهر
و کدام فلز است حضرت فرمودند و هو قرن من نور یعنی صور اسرافیل
از شاخ و استخوان سفید است و اینکنایه از انست که منتفخ شدن اجسام
از استخوان آنها است هر قدر استخوان بزرگ میشود صورت مطابق
همان بزرگ میگردد پس اسرافیل عنصر باد بزرگ نمودن صورت اشیاء
اند میدن قرن نور منتفخ مینماید و الحاصل مشتری که در فوق قرار
گرفته است در عالم انفس مسلط و مسلم است و زهره که در تحت مقام دارد
در آفاق مأثور است تموج هوا و ترویج ریاح و آنچه تعلق بآفاق دارد از
اثر وجود اوست مریخ و شمس منبع طبیعت نار هستند و از ملئکه اربعه
عنصر باد تعلق بعزرائیل دارد و عزرائیل از عزر ماخوذ است و عزر بمعنی
ملامت کردن و جبر و قهر نمودن در کار است تکمیل و ترقیات روحانی و
جسمانی هر چیزی از اثر وجود اوست مریخ که در فوق است اختصاص بعالم
انفس دارد قبض روح و طی عوالم کردن و انتقال نمودن از عالمی بعالم
دیگر که در شریعت او را معاد میگویند و مجموع آنچه که تعلق بعالم
انفس دارد از خصایص مریخ است و تاثیرات شمس مخصوص عالم آفاق
میباشد حادث شدن فصول اربعه و تکمیل مجموع اشجار و اثمار و نباتات
و معادن و نضج کل آنچه که تعلق بآفاق دارد بعهده تربیت شمس است

ثم منفرد ا منبع حقیقة ابیست و از ملکه اربعه اختصاص بجبرئیل دارد
وجبرئیل در لغت از جبر ماخوذ است و جبر در لغت بمعنی قهر ابیست علم و حیوة
و دمیدن ارواح باجساد و نزهت و طراوت اختصاص بجبرئیل دارد
و او را در هر دو عالم افاق و انفس ید طولی است و بهمین ملاحظه فرموده‌اند
ومن الماء کل شیء حی و در قران فرموده است و انما عرشه علی الماء
یعنی وقوع عرش خداوند و مبنای امر الوهیت بر علم و حیوة و بقا است
انچه را که ید قدرت موجود نمود و زنده کرد هرگز مفقود نمیشود و موت
او را معدوم نمیکند و در طبایع ادمی اخلاط اربعه از دم و صفرا و
سودا و بلغم رابطه معنوی با اجرام علوی دارند در عالم ناسوت صورت عناصر
اربعه که مرئی و محسوس میباشد و حامل صورت عرش عالم امکان شده‌اند
و بهمین ملاحظه در اصول کافی در معنی ایه مبارکه میفرماید یحمل عرش ربک
یومئذ ثمانیة فقال امیر المومنین علیه السلام ان العرش خلقه الله تعالی
من انوار اربعة نور احمر منه احمرت کل الحمرة و نور اخضر منه اخضرت
کل الخضرة و نور اصفر منه اصفرت کل الصفرة و نور ابیض منه ابیضت
کل البیاض الی اخر الحدیث از تعیین الوان مذکور معلوم میشود
که نور احمر حقیقت باد است و در ارض بجنس صورت ادمی خون انسان
باو دارد و نور اخضر حقیقت خاک است و سودای مزاج انسانی از وست
و نور اصفر حقیقت عنصر اتش است و صفرای طبایع باو راجع است و نور

ابیض حقیقت عنصر ابیست و رطوبات بدن ادمی تعلق باو دارد پس عناصر
اربعه مشتمل است بر چهار طبیعت عنصری علوی که حامل عرش معنویست
و حقیقت نورانیست‌اند و این عرش مستلزم ابود و بقا است و نیز مشتمل است
بر چهار صورت عنصری جسمی سفلی که حامل عرش عالم صورت و تمثیل
ظاهری ظلمانی میباشد و این عرش در معرض فنا و اندکاکست پس عرش
عالم امکان بر چهار صورت ظاهری فانی و چهار حقیقت و معنی باطنی
باقی عناصر اربعه برقرار است که بجمله هشت میشود و هم چنین روایت شده
که هر شبی چندین هزار قندیل در عرش می افروزند جای تامل اینست که اگر
عرش نورانی و روشن است حاجت بافروختن شموع و قنادیل ندارد و چراغ
افروختن در عرش از قبیل تحصیل حاصل مثل اب پاشیدن در دریاست
و اگر تاریک و مظلم است در اینصورت جز ممات نخواهد بود پس تاویل
باید نمود باینطور که در عرش عالم امکان که استیلا و استوی ذات
واجب الوجود باو است هر شب هر روز چندین هزار وجودی که صاحب نفس
مطمئنه میباشند از کتم عدم بعرصه وجود و شهود می ایند و این نفوس
قدسیه در عالم امکان هر یک بمنزله شمع و چراغ هستند که فضای
عالم را از ارشاد و هدایت روشن میکنند پس تاویل نیکو علاجی است در
ارتفاع شبهات و رهنمونی طریقه صدق و نجات ولی تاویل کننده ایات و احادیث
باید مثل ابن سیرین باشد در تعبیر نمودن خواب اندوی رابطه و بصیرت نیکو بود

نه از روی جهل و عدم ادراک از اعاظم مشکلات حدیث نبوی ص
کنت نبیا وادم بین الماء والطین است که بحسب ظاهر محمد ص بچندین واسطه
از ادم معروف بابو البشر تولد یافته در معنی و حقیقت حضرت ابو البشر
تولد یافته از انسر و راست هر یک از علما و عرفا و حکما این حدیث را بمذاق خود
توجیه و تاویل نموده اند و در این معنی انچه نوشته اند صحیح و پسندیده است
و باقتضای مقدماتی که در بدو ذکر کرده اند خوب از عهده بر امده اند ولی
کما هو حقه ظهور و بروز نیافته است و تصریح مطلب نشده توضیح
مقال انکه خاتم انبیاء ص فرموده اول ما خلق الله العقل و انا العقل عقل
حقیقت محمدیه ص و متنبه نمودن و اگاهی دادن بهر چیزی است که عقل در او
قرار بگیرد و عقل با ولایت کلیه مطلقه مستلزم یکدیگرند هرگز انفکاک حاصل
نخواهند نمود بلکه از نهایت یگانگی بمنزله شیء واحد هستند همچنانکه
رطوبت و جریان در اب حقیقة انحضرت را اگر عقل میباشد صادر اول
و عقل نخستین مینامند و باصطلاحی عرش میگویند چنانکه در اوان
سابق مذکور شد حقیقت کلیه مجموع موجودات از مجردات علویات و اجسام
مرکبات سفلی از طبیعت و صورت عناصر اربعه ایجاد شده است غیر از
عقل که مخلوق علیحده در وجود خود مستقل بالذات و مستغنی از طبایع و صور
عناصر اربعه است و او را روح القدس نامیده اند بجهة تقدس و تنزه او
در وجود خویش از عناصر اربعه بلکه عناصر اربعه در وجود خود محتاج

بوجود او هستند هیچ موجودی در عوالم اعلی و سفلی نیست مگر اینکه
در وجود خود محتاج بوجود عقل و حامل جزئی از حقیقت بسیطه عقلیه است
نبی الله و خلیفة الله حقیقی در آفاق و در انفس غیر از عقل نخواهد بود
در حقیقت هر فردی از افراد پیغمبری معنوی که عبارت از عقل و حقیقت محمدیه است
موجود میباشد بطوری که بی وجود عقل ان شیء ممتنع الوجود خواهد
بود بهمین ملاحظه خاتم انبیا علت غائی ایجاد عالم است چون در همه
طبقات موجودات که روح برانها دمیده و ودیعه حیات بانها سپرده اند
عقل موجود هست باینجهة بسیط الحقیقة کل اشیا است چون در هر
ذی روحی موجود و از هر مرتبه و جنبه مفقود است لاجرم مظهر اسم
حی تعالی است زیرا که عقل و حیوة لازم و ملزوم یکدیگر میباشند باصطلاح
او را خضر نامیده اند یعنی زنده جاوید پس ادم از توجه عقل متنبه و موجود
شد و انحضرت حامل ودیعه عقل و زندگانی گردید چون عقل که نور محمدی
در انفس خلایق حاضر و موجود است ایه لقد جاءکم رسول من انفسکم
که در او در اوان سابق مذکور شد اشاره بهمین مطلب است و ائمه اطهار
علیهم السلام که شاهد خلایق اند جهتش اینستکه انوار و طینت انها
نیز عقل است و با حقیقت محمدیه متحد و متفق میباشند از نفاق ضدیت
و ثنویت مطهر شده اند ایه لیکون الرسول علیکم شهیدا و تکونوا شهدا
علی الناس که سابق مذکور شد اشاره بهمین مطلب خواهد بود چون دا

که حقیقت محمد و آل محمد عقل است و عقل خلیفة الله است در همه موجودات
و متمکن است در ارض حقیقت مکونات بدان ما که شاهد کرایه و هو الذی
جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما
اتیکم ان ربک سریع العقاب و انه لغفور رحیم اشاره بهمین مطالب فرموده است
فرموده‌اند چون معلوم شد مجموع اشیاء دارای جزئی از حقیقت نبوت و ولایت
بدانکه نبوت و ولایت در اشیاء از قبیل علم شیء در نفس خود بل هو العلم است بهمین
جهت پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و علی فرمود لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا و هم آنحضرت فرمود سلونی قبل ان تفقدونی
سلونی عن طرق السموات فانی اعرف بها من طرق الارض عقل بحقیقة است
وارد در صورت و معنی عقل اول حقیقت محمدیه و عقل معاد است و عقل در همه
حقیقت طاهره علویه و عقل معاش است و عقل معاد اختصاص بعالم غیب
الغیوب مطلق دارد تجرد و انفراد لازمه اوست پیوسته توجه بمبدء و اعراض
و انقطاع از خلق را در خور است بهمین جهت پیغمبر بعایشه فرمود ندا اشغلینی
یا حمیرا یعنی مرا مشغول بدار تا توجه من بعالم امکان باشد حافظ را هم
گفته است حافظ که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین : نشیمن تو نه این
کنج محنت آباد است : ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر : ندانمت که در این دامگه
چه افتاده است : و دارای عقل معاش نیز هست زیرا که آنحضرت جامع نبوت
و ولایت بود و عقل معاش که منبع وجود عالم ذره و محرک سلسله ذرات

بعالم شهود است توجه نمودن بعالم امکان و معاشرت بنی نوع انسان
در خور است عقل معاد و عقل معاش در حقیقت نفس الامر شیء واحد است
در مثل حکم شیشه دو روی دارد سطح طرف ناظران شیشه عقل
معاد است و سطح طرف منظور همان شیشه عقل معاش و شغل این دو عقل
اینست عقل معاد خلق را از کثرت بوحدت دلالت مینماید و عقل معاش وحدت را
بکثرت میکشاند و محض اتحاد وجود بود که خدا پیغمبر را به مباهله علی را
نفس محمد خواند هرگاه عقل معاد نبود رابطه و واسطه فیض از مبدء واجب
الوجود منقطع بود فیوضات الهیه را بعالم امکان نداشت و اگر عقل
معاش نبود تعدد در نفوس و کثرت در موجودات نبود زیرا که عقل معاش
امر کننده خلایق است بمصالح و مضار که در عالم امکان وقوع میبابد و محافظت
پیغمبر ما بانها دارا از همه الله و خاطر و شاهد بر عالمیان واد میان است
که آنی غفلت از برای او نیست و اوست مربی عالم امکان و اوست خلیفة الله
در ارض وجود هر ذی وجود اوست نقشبند صنع صورت خلق الله آدم
علی صورته و اوست رابط دهنده ما بین صورت و معنی و اوست معطی
بلا سؤال شعر از تو است فتاده در خلایق همه شور : در پیش تو در پیش
تو انگر همه عور : ای با همه در حدیث و گوش همه کر : وی با همه در حضور و چشم
همه کور : عقل خلق را بخالق دعوت میکند نکته توحید را در خواطر القا
میفرماید و فرا انرا قبل از نزول میداند چنانچه در بنا به تصریح انمطلب

نموده است که میفرماید ولا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه
وقل رب زدنی علما در اخبار وارد است که ایات قرانرا جبرئیل که او را روح
الامین نامیده اند نه انکه از طبیعت عنصر خلق شده است و با جهت اجزا
از زوال وفنا بحضرت رسول نازل مینمود و حال اینکه نور محمد ص فاصله
مابین نور الوهیت و جبرئیل پس چگونه ممکن است که وحی را جبرئیل بخاتم
انبیا ابلاغ نماید سر ان اینست که مجردات در قوس نزول ارضی منتهی بنقطه
صورت میشوند و حقیقت محمدیه نیز در قوس نزول ارضی منتهی بنقطه صورت در
خاتم انبیا شد واین مبارکه ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا
علیهم ما یلبسون تصریح باین مطلب نموده است ایات کبریای در حقیقه
محمدیه که روح القدس است بطبایع عنصریه که حقیقت جبرئیل است و
او را روح الامین نامیده اند القا میفرمود چون محمد در قوس نزول
منتهی بنقطه صورت شده بود مجددا حقیقت جبرئیل همان ایات را در سطح
زمین بقلب انحضرت القا مینمود چنانچه کلام الهی باین ناطق شده وانه
لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین
بلسان عربی مبین در حقیقت انچه را که جبرئیل بعرض انحضرت میرسانید
چیزی نبود که بر مدارج علم محمدیه بیفزاید بدانکه خدا تعالی میثاق ولایت
ال محمد را از جمیع انبیا باز گرفته چنانچه فرموده است واذ اخذنا من النبیین
میثاقهم ومنک ومن نوح وابرهیم وموسی و عیسی بن مریم واخذنا منهم

میثاقا غلیظا ذات الوهیت از عقل معاد که حقیقت محمدیه است
ودایم مستغرق انوار جمال الهی است عهد و میثاق توجه بجانب عقل
معاش را که حقیقت علی است گرفت واز سایر پیغمبران میثاق متابعت
و مبایعت انحضرت را گرفت و نور عظمت و عصمت ال محمد را که ملکوت سموات
وارضند یعنی سلطان وکارفرمای اسمان وزمین میباشند بمجموع پیغمبران
نموده ان نور مبارک مقتدا و پیشوای همه انها بود که از توجه بایشان هدایت
مییافتند واز توسل بانها در وادی این سیر و سلوک نموده بلکه
بعثت مجموع انبیای سلف از طرف قرب الشرف ال محمد بود بهر چه مامور
میشدند معمول میداشتند و حدیث خاتم انبیا صلعم اشاره باین
مطلب است که فرمود ان علیا کان مع الانبیا سرا ومعی جهرا یعنی علی
با همه پیغمبران در سر و نهان بود و با من در صورت علانیه واشکارا
وخدا تعالی میفرماید وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض
ولیکون من الموقنین از این ایه محقق است که ملکوت سموات وارض را
که خدا تعالی بابرهیم نمود غیر از ذات الوهیت خود شن بود زیرا که ذات
الوهیت ممتنع الرؤیه است وانچه را که ممتنع الرؤیه است بشخص نمود واظهار
کرد انچه ممکن الرؤیه و مخلوق خواهد بود هرگاه معتقد بشویم که خدا
تعالی حقیقت خود را بابرهیم نمود باید یقین بدانیم که انحضرت هیچ چیز
ندیده و ننموده اند پس این ملکوت سموات وارض که بابرهیم نموده شد

باب ششم

عقل معاش بود که حقیقت محمد و آل محمد است که دعوت کننده خلایق‌اند
بتوحید حق تعالی چون مبنای آیات قرآن غالبا بر اینست که بعضی از آنها
مفسّر و مبیّن بعض دیگر اند و مارا تحقیق این مطلب از این آیه مفهوم گردید
که در آخر سوره حج میفرماید و مخاطب این آیه بخصوصها آل محمد است
وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل علیکم فی الدین
من حرج ملة ابیکم وهو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون
الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة وآتوا الزکوة
واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر محقق میشود
که ملکوت سموات و ارض حقیقت طاهره آل محمد بود که خدا تعالی بحضرت
ابرهیم ع نمود چون حضرت ابرهیم مطلع شد که زمام امور عالم امکان
بقبضه اختیار و اقتدار عقل مفوّض و مسلّم گردیده و عبارت از حقیقت
آل محمد است آنهارا در همانوقت مسلمین نام گذارد و مسلم از تسلیم که
بمعنی سلامت و عافیت است مأخوذ شده زیرا که سلامت که بمعنی از متابعت
عقل مقرر شده همچنانکه ضلالت و مخاطرات و خوف از لوازم متابعت
جهل خواهد بود پس آنحضرت آل محمد را مسلمین نامیده است و ولایت و
اطاعت آنهارا ملت و کیش و شعار خود مقرر فرمود و در بعضی آیات
عدیده نازل شده است که اشاره بهمین مطلب است که مجموع انبیا مأمور و
مکلف بولایت و متابعت آل محمد بوده‌اند و ولایت آنها ملت واحده و متفق

در اثبات نبوت

علیه مجموع پیغمبران بود شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا
الیک و ما وصینا به ابرهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه
کبر علی المشرکین و در موضع دیگر میفرماید ومن یرغب عن ملة ابرهیم
الا من سفه نفسه و بخصوصه از کلمه الا من سفه نفسه آشکار است
که ملت ابرهیم متابعت عقل است و هر که از عقل اعراض نمود سفاهت
باو عارض شده است چون نور آل محمد که عبارت از عقل است بحضرت
ابرهیم نمودار شد و دانست که عقل رب عالم امکان است مخاطب شد
بخطاب اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین و آنحضرت اولاد
خود را وصیت فرمود در بقای ملت خود که ولایت و تسلیم آل محمد است
ووصی بها ابرهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا
تموتن الا و انتم مسلمون ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت
اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک واله آبائک ابرهیم
واسمعیل واسحق الها واحدا ونحن له مسلمون پس محقق میشود که
اسلام و ایمان عبارت از شناختن وسایطی است که واسطه ما بین
خالق و خلق هستند معرفت و اطاعت آنها موصل برضای خدا تعالی است
و این وسایط عبارت از عقل است که حقیقت محمد و آل محمد ص و ملکوت سموات
و ارض است ایمان و اسلام بآنها آوردن بحکم ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله بخدا تعالی ایمان آوردن است چنانچه فرموده است

فان امنوا بمثل ما امنتم به فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم فی
شقاق در اثبات این مطالب بحریر همین قدر از آیات قرآن کافی است زیرا
از این موجب تطویل میشود در اتمام این مطالب همین یک آیه کفایت میکند
که بحضرت رسول ص نازل شد ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابرهیم
حنیفا وما کان من المشرکین مقصود از شرک شرکی است که در ولایت
بیاورند چون ولایت مطلقه محمد و ال محمد ص چنانچه مکرر گفته ایم عبارت
از حقیقة عقلیه است بعقل شرک آوردن کنایه از متابعت جهل نمودن است
هم چنانکه محمد ص حقیقت عقل بود بمحمد مشرک شدن و شرک آوردن کنایه
از متابعت و مبایعت نمودن ابوجهل و امثال اوست پس درین آیه
خدا تعالی محمد ص را امر فرموده است بمتابعت کردن بملت ابرهیم واضح است
که هرگاه ملت ابرهیم معرفة الله و ایمان بخدا بود در این فقره باید ابرهیم
متابعت محمد را نماید زیرا که توحید و معرفة الله از محمد ص بظهور رسید
مجموع ملئکه انبیا از آدم تا حضرت عیسی از حقیقة نور محمدی اموختند
در اینصورت با تحقق میشود که ملت ابرهیم ولایت ال محمد بود و خدای
تعالی بمحمد ص وحی فرمود در اظهار ولایت خودش و منصوب نمودن علی ابن
ابیطالب را بخلافت ظاهره و تصریح این مطلب را در آیه یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
ان الله لا یهدی القوم الکافرین فرموده است بدانکه خدا تعالی در قران

ملکوت سموات و ارض بحضرت ابرهیم م حقیقت خود را نموده است زیرا
که نور الوهیت منفرد ذات رب ممتنع الرؤیه است و هرگز مرئی و محسوس
نخواهد شد زیرا که محتجب است در حجاب امر و مشیت خودش و این مشیت
در کمون عقل وقوع یافته و محتجب شده است بحجاب عقلیه و عقل ملکوت
السموات و الارض و هیکل توحید ذات واجب الوجود رب ممکن الرؤیه عالم
امکان است و مشاهده رب ممکن الرؤیه اهل اینجهان را میسر نخواهد بود
مگر در قوس نزول بعالم ارض که منتهی بنقطه صورت محمد و ال محمد بشود
آنوقت ممکن الرؤیه خواهد بود چنانچه در مکه و مدینه وقوع یافت
و معاصرین درک شرف رؤیت و صحبت آنها را نمودند و هرکه ادراک آن
فیض و نعمت را مع الایمان نمود مؤمن و مسلم و ناجی شد و هرکه
در وجود آنها شرکت اختیار کرد و اجنبی را در رتبه و شئونات آنها
قیاس نمود کافر و مشرک و هالک و منافق شد هم چنانکه خدا تعالی
در باب آنها میفرماید ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم
فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون این آیه بخصوص
در حق اشخاصی نازل شده است که عهد ولایت ال محمد را رعایت نکردند
و نقض بیعت نمودند و حال اینکه شیعه ال محمد بودند و با رسول خدا ص
میثاق اهل البیت و ولایت را موکد نموده بودند و بعد از رسول خدا
تفرقه در دین خود نموده متابعت هوای نفس کردند چون ابرهیم ادراک

رتبهٔ عقلیهٔ آل محمد را نمود و آنها را رب ممکن الرؤیة عالم امکان دید
که پیوسته در عوالم آفاق و انفس حاضر و ناظرند نفی کواکب ربوبیت
سبعه را که منبع طبایع عناصر اربعه هستند نمود چنانچه میفرماید
فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی
بریٔ مما تشرکون در آنوقت توجه بعقل که ملکوت سموات و ارض است
نمود و او را در طلوعی دید که هرگز غروب ندارد و در عوالم وجود حاضر
یافت و گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما
وما انا من المشرکین ارتفاع رتبه و علو درجهٔ ابرهیم بمجموع انبیا
بخصوص از حضرت موسی از این مطلب ظاهر است که ابرهیم طاقت آورد
دیدن نور حقیقت ممکن الرؤیة را در هنگام قوس صعود که بسیط
الحقیقة کل اشیا بود باو نمودند و حضرت موسی طاقت نداشت نور رب
ممکن الرؤیة تجلی بکوه فرمود کوه طاقت نیاورد و متلاشی شد و موسی
بیهوش افتاد هرگاه معتقد این بشویم که موسی مدعی رؤیت [illegible]
نور الوهیت شد این فقره دلیل بر جهل موسی خواهد بود که بطلب
امر محال برخواسته است موسی در کوه طور طلب رؤیت رب ممکن الرؤیة را
در هنگامیکه در قوس صعود و بسیط الحقیقة کل اشیا بود نمود و چنین
دانست که مثل حضرت ابرهیم طاقت و توانائی دیدن رب ممکن الرؤیة را
در قوس صعود خواهد داشت بی محابا از فرط غلبهٔ اشتیاق و محبت

بمشاهدهٔ نور ولایت محمد و آل محمد بود قال رب ارنی انظر الیک قال
لن ترینی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت
الیک وانا اول المؤمنین از سبک و سیاق آیات نیز مفهوم می شود
که خدا تعالی حکایت کننده از امری است که فیما بین رب ممکن الرؤیة
و حضرت موسی وقوع یافت هرگاه اینجواب سؤال از حقیقة الوهیت
منفرد اشده بود میفرمود فلما تجلیت للجبل اینکه فرموده است فلما
تجلی ربه للجبل دلیل اینست که اینگفتگو دخل بذات الوهیت ندارد و از
قبیل آیات بسیار است یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة غرض از کلمهٔ ارجعی الی ربک بازگشت بسوی رب ممکن الرؤیة است
و تحقیق این مطلب از کلمهٔ بعد معلوم میشود که میفرماید فادخلی فی
عبادی وادخلی جنتی زیرا که رب ممکن الرؤیة که حقیقة محمد و آل محمد است
عباد الله هستند چنانچه فرموده اند نحن عباد مکرمون لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون چون دانستی که رب ممکن الرؤیة ذات الله
تعالی است پیدا است که او را رب مطلق باید گفت و او منزه از اینست که او را بصفت
رب اعلی و رب عظیم موصوف نمایند چنانچه فرموده اند اول الدین معرفته
وکمال معرفته التصدیق به وکمال التصدیق به نفی الصفات عنه و اینکه
او را رب اعلی و رب عظیم بگویند اثبات صفت از برای او خواهد بود پس

باید گفت ذات مقدس الوهیت رب مطلق است و بهیچ صفتی موصوف
نیست اثبات وصف از برای رب ممکن الوجود خواهد بود رب اعلی محمد است
و رب عظیم علی است علی را نبأ عظیم نیز میگویند چنانچه مفسرین کلام الله
ابن عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون را بعلی بن ابیطالب
تفسیر کرده اند که آنحضرت آگاهی دهنده عظیم است که خلق در او اختلاف نموده
و در او مختلف شده اند در تسبیحات نماز ذکر قیام که عبارات از سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر میباشد اختصاص بذات الوهیت دارد و ذکر
رکوع که سبحان ربی العظیم وبحمده است اختصاص بعلی بن ابیطالب دارد و
ذکر سجده که سبحان ربی الاعلی وبحمده است اختصاص بحضرت خاتم انبیاء
و حقیقت محمدیه ص دارد و در سوره تحریم که خدا بتعالی عایشه و حفصه را توبیخ
و تهدید فرموده است عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن
چون طلاق آنها بعد از حضرت رسالت بجهة صدق وعده خدا بتعالی بدست
ولایت علی بن ابیطالب وقوع یافت و آنحضرت ایشانرا مطلقه فرمود و از علقه
زوجات نبی خارج کرد محقق و معلوم میشود که رب ممکن الوجود ایشانرا
مطلقه خواهد فرمود چون مطلب معظمی بی پرده و بی عقده گفته شد
محتمل است که استماع این کلمات در مذاق بعضی شاق و دیگر باید و این آیه
مبارکه ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس
کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب

و بما کنتم تدرسون ولا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا
ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون مردود نمایند لهذا در مطلب
توضیح و تشریح زیاده از قدر حاجت ضرور است نسبت ربوبیت و
منهی عنه خواهد بود که من دون الله او را رب عالم امکان بدانند
و قتیکه معتقد این بشویم عبودیت و ربوبیت بالنسبه است نزاع
مرتفع خواهد شد آل محمد ص نسبت بخلایق رب و مولی میباشند زیرا که
شاهد بر خلقند و خلایق مشهود آنها است و لکن نسبت بحقیقت
محمدیه عبدند و مربوب زیرا که محمد ص شاهد بر آنها است و ایشان مشهود
حقیقت محمدیه شده اند و حقیقت محمدیه نسبت بائمه اطهار که آل محمد اند
رب و مولی است زیرا که شاهد بر آنها است و ایشان مشهود او هستند
و لکن نسبت بذات الوهیت عبد است و مربوب زیرا که ذات الوهیت
شاهد بر او و موثر در او است و بهمین ترتیب افاضه فیض از مبدء
بعالم امکان و ایجاد میشود بدانکه از برای محمد ص در عالم امکان دو بیت
متحقق یافته یکی در آفاق و دیگری در انفس و از برای هر یک از این دو بیت
اهلی مخصوص و خلقی منصوص معین و مقرر است اما بیت آفاقی
آنجناب که باصطلاح اوانرا بیت مجاز و بیت زوال و فنا میگویند و او
همان بیتی است که در مدینه طیبه از خشت و گل بنا شده بود و اهل
زوجات و جواری آنجناب بودند و عدد آنها در تحت نظم و قانون مندرج

نشده بود هرگاه هر را مطلقه و مطلق لعنان میفرمود دیگر آن بیت را
اهلی نبود و خالی از سکنه میماند و اگر هزار نفر دیگر بر آنچه موجود بودند
می افزود آنوقت عدد اهل البیت بقدری بود که بحباله نکاح و ملک عقد
انحضرت در آمده بودند و ایشان در کلام مجید مخاطب و مکلف شده اند
بخطاب آیه مبارکه یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف
لها العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا ومن یقنت منکن لله ورسوله
وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها رزقا کریما یا نساء النبی
لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی
قلبه مرض وقلن قولا معروفا وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
الاولی واقمن الصلوة وآتین الزکوة واطعن الله ورسوله انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا معلوم میشود
که قسمت نصیب ایشان از این تطهیر همین است که ایشان بفحشا و منکر
ننموده نماز بگذارند و زکوة بدهند و مطیع امر خدا و رسول شده از بیوت
خودشان که در مدینه واقعست مادام العمر خارج نشده بهیچ سفری
از اسفار شد رحال نکرده براحله ننشینند و تلاوت قران نمایند
اما بیت انفسی که باصطلاح او را بیت حقیقت و بیت دوام و بقا گفته اند
و در قران در موردی او را بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه
فرموده است تفصیل آن در باب توحید در شرح این نور نوشته

شده است و در مورد دیگر بیت انفس فرموده چنانچه میفرماید
لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم
بالمؤمنین رؤف رحیم و ترجمه اینست بتحقیق آمد بجانب شما رسولی
از نفوس شما که اساس نیست برو چیزهائیکه بر شما صعب و دشوار میباشد
و در ارشاد و اهتدای شما حریص و بمؤمنین با رأفت و ترحم است و این
آیه مصرح اینست که حقیقت محمدی پیوسته از بدو ایجاد آفرینش تا ابد
در نفوس و در کمون شما مقام و مکان دارد و هیچ رسولی غیر از محمد
بسوی خلایق از انفس آنها مبعوث نشده است و هیچ یک از پیغمبران
سلف در نفوس مکان و مقام نداشته‌اند و خدای تعالی بارگاه عظمت و
جبروت حقیقت نور محمد را که عبارت از عقل است در انفس خلایق مکنون
و مضمر فرموده و از برای بیت انفس آنجناب اهلی مخصوص مقرر شده است
که هرگز بر عدد آنها افزوده نمیشود و از جمع آنها چیزی کاسته نخواهد شد
چون توجه بعالم باطن و نفوس فرمایند عدد آنها مثل حقیقت آنها
واحد و منحصر بفرد است و هرگاه عزم عالم شهود فرمایند در حس ظاهر
خلایق مرئی و محسوس شوند عدد و اسامی آنها علی و فاطمه و حسن و حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین میباشند و صدق این مطلب که اعتراطها اهل البیت

باب ششم

انفس حضرت رسول اند از این آیه ظاهر شده است که میفرماید یا ایها
الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم
تفلحون وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل علیکم فی
الدین من حرج ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا
لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة
واتوا الزکوة واعتصموا بحبل الله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر
اختصاص این آیات بال محمد از چندین موضع معلوم میشود که بعضی
از آن اینست اول از کلمه ملة ابیکم ابرهیم است که ابوت ابرهیم در میان
اعراب اشتهار دارد واختصاص بمحمد وال محمد دارد دویم از کلمه لیکون الرسول
شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس است زیرا که محمد شاهد و
ائمه اطهار است وائمه اطهار شاهد و حاضر در کون ص
حاضر در کون خلایق میباشند بعینه مثل محمد وال محمد عالم علم اولین و
اخرین بوده اند زیرا که در همه وقت شاهد بر همه کس هستند وعلم انها
در ما سوی الله علم حضوری است شرط شاهد حضور است شاهدی که غایب
باشد مقبول الشهادة نخواهد بود وشهادت انها در کل اشیا وبطون
رویت است نه سمع سیم از کلمه فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة است زیرا
که اقامه صلوة وایتاء زکوة در جهان از اثر وجود محمد وال محمد است اگر
بواسطه وجود وحضور ال محمد نبود معاندین ترک صلوة ومنع زکوة را
هم کرده بودند چهارم از کلمه واعتصموا بحبل الله است که انحبل در معنی حقیقی

در اثبات نبوت

محمدیه ودر ظاهر کلام الله میباشد واین دو چنگ بیکدیگر بنده اند و
ازهم انفکاک نمی یابند قران رقم اوامر ونواهی خداست وائمه اطهار مو
مترجم ومجری کننده امر ونهی او هستند وبهمین ملاحظه خاتم انبیا
فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم
بهما لن تضلوا احدهما اعظم من الاخر وهو کتاب الله عز وجل حبل
ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض وانظروا کیف تخلفونی فی عترتی وهمچنین ایه مبارکه سنریهم
ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اشاره بهمین
مطلب است ترجمه ظاهر ایه اینست که زود خواهد بود بنمائیم بانها
ایات خود را در افاق ودر انفس خلایق تا اینکه واضح واشکار بشود
بانها که او است حق شکی نیست که محمد وال محمد ایة الله هستند ایشان
در افاق وانفس مرئی وملحوظ ومشهود شده اند وخواهند شد
رویت انها در افاق همانست که ظاهر شدند وخلایق انها را بصورت
ظاهر دیدند وبعد از رجعت هم چنان اهل ان زمان انها را خواهند دید و
رجعت انها باینعالم اختصاص وانحصار باینمرتبه که دیده شدند ندارد
در عهود قدیمه در زمان سلف رجعتها کرده اند وپس از این نیز تا ابد
باقتضای وقت ومصلحت رجعتها خواهند کرد لکن مشاهده انها در نفوس
ادمیزاد در حال حیات از چشم باطن ونظر بصیرت ممکن است ودر هنگام

نوع ورحلت از این عالم میسر میشود چنانچه در اشعار شاه ولایت
اشعار باین مطلب شده است که بحارث همدانی میفرماید عربیه یا حار همدان
من یمت یرنی ❁ من مؤمن او منافق قبلا ❁ یعرفنی طرفه واعرفه ❁
بنعته واسمه وما فعلا ❁ فانت عند الصراط معترضی ❁ فلا تخف عثرة
ولا زللا ❁ اقول للنار حین توقف للعرض ❁ دعیه لا تقربی الرجلا ❁
دعیه لا تقربیه ان له ❁ حبلا بحبل الوصی متصلا ❁ اسقیک من بارد
علی ظمأ ❁ تخاله فی الحلاوة العسلا ❁ قول علی لحارث عجب ❁ کم ثم
اعجوبة له حملا ❁ واز کلمات زیارت جامعه که انتساب بجناب امام علی
النقی صلوات الله علیه دارد و تصریح باین مطلب است که حقیقت ائمه اطهار
از ازل تا ابد در کمون خلایق مکان و مقام داشته و دارند و خواهند
داشت و شاهد بر خلق هستند اینچنان شاهدی که هرگز غیبت و غفلت
از مشهود خود ندارند و پیوسته در مرکز وجود و در نقطه حقیقت آدمی
حاضر و ناظر و در حال مشاهده و مواظبت تام و تمام دارند اینست که
میفرماید ذکرکم فی الذاکرین واسمائکم فی الاسماء واجسادکم فی الاجساد
وارواحکم فی الارواح وانفسکم فی النفوس وآثارکم فی الآثار وقبورکم
فی القبور بدانکه در قران در هر موضعی که لفظ مؤمن منفردا یا مؤمنین
جمعا ذکر شده است اشاره بائمه اطهار است و خدا تعالی آل محمد را بمؤمنین
ملقب فرمود و حضرت ابرهیم بعد از حصول مرتبه وکذلک نری ابرهیم ملکوت

السموات والارض ولیکون من الموقنین آنحضرت را یقین حاصل شد
که ملکوت سموات و ارض آل محمد هستند ایشانرا مسلمین نام گذارد و ولا
ایشانرا ملت خود قرار داد چنانچه آیه ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین
من قبل تصریح و توضیح این مطلب است مینماید در اوراق قبل در جای خود
مفصلا مذکور شد مؤمن مطلق و مسلم مطلق ائمه اطهار
هستند و مخاطب نمودن سایر خلق بمؤمنین و مسلمین بطور
مجاز است مثل اینکه عرش را در مواضع عدیده استعمال مینمایند علو
مرتبه معنویت و بطون اشیا را عرش میگویند و بلندی صورت
و سطح انهار را عرش میخوانند تخت سلاطین را هم عرش نامیده اند و
خدا تعالی در حکایت بلقیس فرموده است انی وجدت امرأة تملکهم
واوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم و در مورد دیگر میفرماید
قال یا ایها الملؤا ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین پس اطلاق
مؤمن و مؤمنین و مسلم و مسلمین بسایر طبقات ناس از قبیل استعمال
و اطلاقات عرش است در موارد مختلفه و وقوع حقیقت معنی مؤمن
در آل محمد است زیرا که مؤمن بمعنی ایمن شده از زوال و فنا و واصل شده
بمرتبه ابدیت و بقا است چنانچه حقیقت محمد و آل محمد عقل است و در عقل
ازلیت و ابدیت موجود میباشد زیرا که اول ما خلق الله است و شاهد
بر ما سوی الله میباشد و آیه لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا

شهداء علی الناس تشریح اینمطلب نموده است و سایر خلق در معرض زوال
و فنا واقع شده اند اخیار و ابرار انها مؤمنون و مسلمون اند که
مخاطب بخطابات یا ایها الذین امنوا و اسلموا شده اند بجهة اینکه انتساب بایمان
و اسلام الحمد دارند و از کثرت استعمال یای انها ساقط شده انها را نیز
بطور مجاز مؤمنین و مسلمین میخوانند و این دو ایه متوالی در قران در سوره
مائده که میفرماید یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
نزول این دو ایه بخصوص در حق ائمه اطهار است که رتبه عظیمه و لایت مطلقه
بعد از خدا و رسول اختصاص بانها دارد و باشاره تخصیص مخصوصی که
در تصریح یؤتون الزکوة و هم راکعون محقق یافته مبتدا با علی بن ابیطالب است
و از انحضرت بسائر ائمه اطهار خواهد رسید و نیز در قران در تمیز و تخصیص
مؤمن از سایر خلق میفرماید الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم
اولئک لهم الامن و هم مهتدون این ایه تصریح باینمطلب است که از برای
مؤمن امن و امان است مؤمن اشخاصی هستند که ایمان خود را ملتبس بظلم
نکنند و این شرط از همه کس مفقود و در ائمه اطهار که الحمد اند موجود است
زیرا که ایه تطهیر در شان انها نازل شده ظاهر و باطن انها از هر نوع از انواع
شرک و ظلم و عیب بلکه منزه و مطهر گردیده تقدیس و تنزیه انها را طوری

کرده اند که شاهد بر خلایق اند و در حقیقت و کمون انها مقام و مکان دارند
هیچکس را قدرت مقاومت و همسری با انها نخواهد بود که با انها مکابره و خصومت
نمود خود را رسوا کرده و مستوجب طعن و لعن نمود چنانچه مضمون زیارت
جامعه کبیره توضیح کننده اینمطلب است میفرماید من اتیکم فقد نجی و
من لم یاتکم فقد هلک الی الله تدعون و علیه تدلون و به تؤمنون و له
تسلمون و بامره تعملون و الی سبیله ترشدون و بقوله تحکمون سعد
من والیکم و هلک من عاداکم و خاب من جحدکم و ضل من فارقکم و فاز
من تمسک بکم و امن من لجأ الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم
بکم من اتبعکم فالجنة ماویه و من خالفکم فالنار مثویه و من جحدکم کافر و
من حاربکم مشرک و من رد علیکم فهو فی اسفل درک من الجحیم اشهد
ان هذا سابق لکم فیما مضی و جار لکم فیما بقی و ان ارواحکم و طینتکم واحدة
طابت و طهرت بعضها من بعض و سابقا خلقرا از خطاب کردن
لفظ مؤمن نهی فرموده اند بتصریح ایه مبارکه قالت الاعراب امنا قل لم
تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و ان تطیعوا الله
و رسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم و هم چنین اختصاص
مؤمن بال محمد از این ایه مبرهن شده است که میفرماید یا ایها الذین امنوا
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر لکم و ان لم تجدوا
فان الله غفور رحیم تفصیل و شان نزول ایه اینچنین است بعضی از اصحاب

باب ششم

باحضرت رسول اظهار خصوصیت نموده خود را از مؤمنین تصور کرده
روز بر آنجناب می‌نشستند و پیوسته با آنجناب نجوی میکردند این حکم نازل شد
که ای گروه مؤمنان وقتی که میخواهید باحضرت رسول صلعم نجوی کنید ابتداء
اقدام بدادن صدقه نموده بعد نجوی بکنید بمحض نزول این آیه شاه ولایت
پناه علی بن ابیطالب علیه السلام برخواست و یک دینار نذر که همراه داشت بحضور
پیغمبر گذارد و با آنحضرت نجوی نمود و غیر از مرتضی علی علیه السلام احدی از آحاد خلق
اطاعت اینحکم و اقدام باین عمل ننمود و اصحاب ترک نجوی گفتند چند روزی
بدین منوال گذشت مقصود خدا و رسول از تمیز یافتن مؤمن با سایرین
بعمل آمد حضرت رسول صلعم فرمودند حکم این آیه منسوخ شد که هر کس معمول
نمیشود اینکه سایر اصحاب اقدام بصدقه دادن نکرده ترک نجوی با حضرت
رسول صلعم نمودند و حال اینکه اغلب آنها در موارد عدیده در راه خدا و رسول
بعضا تفرید بذل اموال نموده بودند پس ندادن صدقه و ترک کردن نجوی
بعلت آن بود که ایشان داخل در خطاب یا ایها الذین آمنوا نبودند و مخاطب
این آیه در باطن و حقیقة الامر ائمه اطهار بودند و در آنوقت از ائمه
اطهار که مؤمنین هستند علی بن ابیطالب ع که مقدم آنها است حاضر
بود فورا اطاعت حکم نمود یک دینار نذر که موجود داشت خدمت حضرت
رسالت پناه گذاشت و با آنجناب نجوی کرد محض اختصاص آنحضرت
باین عمل خدا تعالی توفیق اطاعت نمودن اینحکم را از مابقی اصحاب سلب

در اثبات نبوت

فرمود بروی یکدیگر نگاه میکردند و دادن صدقه در نظر آنها امر عظیمی
مینمود ناچار ترک نجوی کردند و اطاعت اینحکم در کل اهل اسلام اختصاص
بعلی بن ابیطالب یافت و هم چنین آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا
لا یستوون باجماع مفسرین در شان علی بن ابیطالب ع و ولید بن عقبه
نازل شد و خدا تعالی علی را مؤمن و ولید را فاسق لقب داد و هم چنین آیه
اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام الی آخر الایه در شان شاه
مردان و شیر یزدان عز نزول یافت و خدا تعالی در این آیه مقام مؤمن را
که بمعنی ایمن بودن از زوال و فنا است بر همه چیز رجحان داده است اگرچه
خلق بواسطه عدم بصیرت امورات ظاهریه را معتقد و مرجح اند مدارج
معنویه چون مرئی و محسوس نشده است آنها اعتقاد قلبی ندارند تعبداً
تصدیق و اعتراف مینمایند از جمله در زمان رسول خدا صلعم آنحضرت
در فتح مکه کلید حرم کعبه را بعثمان ابن ابی شیبه عطا فرمود و هم چنین
سقایه حاج را بعباس ابن عبد المطلب که عم آنحضرت بود محول فرمود عثمان
خانه کعبه را فی الحقیقة خانه حقیقی حضرت معبود مطلق تصور نمود و خود را
در واقع خدمتگذار خاص ذات الوهیت دانسته و غافل از این بود که مکه
معظمه دار الارشاد خلق است و حضرت ابرهیم محض رفع شبهه جسمانیت
ذات الهی این بیت را بنا نمود زیرا که خلق معتقد این بودند که خدا تعالی
جسم عظیمی است روشن و درخشنده که در فراز آسمان در عمارت عالیه او را

عرش نامیده است توقف دارد حضرت ابرهیم ع از روی حکمت خانه کعبه را
ساخت و او را بیت الله نام نهاد و بعض اینکه وارد این امکان شریف هنگامیکه
داخل بیت الله میشوند خانه را از صاحبش خالی دیده ملتفت اینمطلب شوند
که بودن خدا تعالی در آسمان مثل بودن اوست در زمین بخصوص در همین خانه
که اختصاص باو دارد بطوریکه اینخانه از صاحبش خالی است آسمان هم بحسب
صورت ظاهر از وجود صوری خدا تعالی خالی است در تصور داشتن
کلبد اینجا انقدر منزلت ندارد که شخص بعلی مفاخرت بجوید سئل عن امیر
المؤمنین با فضل مناقبه وقال کنت انا وعباس وعثمان بن ابی شیبه فی المسجد
الحرام وقال عثمان بن ابی شیبه اعطانی رسول الله ص الخزانه یعنی مفاتیح الکعبه
وقال عباس اعطانی رسول الله السقایه وهی زمزم ولم یعطک شیئا
فنزل الله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن امن بالله
والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله والله لا یهدی القوم
الظالمین در شان علی بن ابیطالب و عباس و عثمان نازل شده است و اشاره
بر اینست که مؤمن مجاهد علی میباشد سقایه حاج و عمارة مسجد الحرام
که بعهده ان دو نفر محول میباشند در مقابل مؤمن مجاهد درجه و مقامی
نخواهد داشت و دیگر از آیاتی که خدا تعالی المحمد ص را مؤمنین فرموده اینست
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم
فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا واخری لم تقدروا علیها قد احاط

الله بها وکان الله علی کل شیء قدیرا اهل تسنن و اغلب خلق ده نفر را عشره
مبشره دانسته اند که در بیعت تحت الشجره حاضر بودند و اسامی آنها
در کتب ضبط است که در زبور رحمی با حضرت ختمی مآب بیعت کردند و غفلت
از این دارند که این بیعت یک صورت ظاهر دارد یک معنی باطن اما صورت
ظاهر اینست که من کور شده ولکن معنی باطن اینست ائمه اطهار با نور محمد
در تحت شجره حقیقة وجود بیعت کردند و در آن بیعت نقض و نکث روا نیست
و خداوند از مؤمنین راضی شده نزول سکینه از برای آنها و فتح شد
و اثابه فتوحات قلبیه و غیبیه روی نمود و این آیه از ابتدای لقد رضی
الله الی اخر اثابهم فتحا قریبا اختصاص بعلی بن ابیطالب و سایر ائمه اطهار
دارد و نه نفر دیگر از صحابه که در ظاهر بیعت حاضر بودند در ضمن آیه بعد هستند
که فرموده است واخری لم تقدروا علیها قد احاط الله بها وکان الله
علی کل شیء قدیرا یعنی سایر خلق قادر بر بیعت نمودن تحت شجره حقیقت
وجود نیستند بتحقیق ذات اقدس الهی آن شجره را احاطه کرده است
تمام سبل و اجسام بیهمتی از وصول باغصان الشجره کوتاه است خدا تعالی
بر همه چیز قادر و توانا است بدانکه اهل تسنن این مطلب را که فرموده و
السابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا وذلک الفوز العظیم عبارت از خلفا و سایر اصحاب میدانند

و معتقد این هستند که سبقت و اولویت اصحاب از روی مآخذ تقدم
و تاخر در قبول اسلام است و حال اینکه سبقت در قبول ظاهر اسلام
موجب مزیت شان و ارتفاع درجه نیست بسا اتفاق می افتد که در قبول
دعوت نمودن عوام بخواص سبقت میکرد بلکه والسابقون الاولون
کنایه از اشخاصی هستند که رفعت درجه ایمان و ایقان انها برتر و کامل‌تر
و اختصاص انها بمنبع و معدن رسالت و نبوت از همه بیشتر باشد
بلکه در کل اشیا عالم این قاعده جاریست که احسن انها را غرة اول و
درجه اول مینامند در نصوص رتبه سبقت و اولیت مخصوص بنی هاشم
خواهد بود تقدم و شرافت عترت بر تابعین احتیاج باقامت حجت و دلیل
ندارد علی علیه السلام بمجموع بنی هاشم از هر حیثیت تقدم دارد بلکه بسبقت
اسلام بر عالمیان داشته هم در ظاهر و هم در باطن انتساب بحضرت مقدس
نبوی داشته هم با نسبت هم با سببیت بنی عم حضرت رسول بود که خدا بتعالی
او را بعقد اخوت محکم فرمود منصب خلافت حضرت پیغمبر را داشت بطوری
که جسم خلیفه جان است بلکه بنص صریح انفسنا و انفسکم نفس واحده
بودند وصی و باب مدینه علم پیغمبر بود با این همه فضایل محققا سابق و اول
اوست و بعد از انحضرت بحکم حدیث و فاطمة بضعتی من اذاها فقد اذانی
و من اذانی فقد اذی الله سابق و اول فاطمه میباشد و بعد از فاطمه بحکم اولادنا
اکبادنا و بنص صریح قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و بمقاله حسین

منی و انا من حسین سابق و اول حسنین میباشند پس معلوم شد
که السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار علی و فاطمه و حسن
و حسین بودند از جمع علی و فاطمه مهاجر بودند و حسنین که در مدینه
تولد یافته اند انصار میباشند و اشخاصیکه متابعت کرده اند ایشان را
باحسان و نیکوئی خدا از انها راضی و انها از خدا راضی هستند و مخصوص
از کلمه والذین اتبعوهم باحسان مثل افتاب روشن شده است که
سابقون الاولون ال محمد هستند و اینکلمه اتبعوهم باحسان نظر به ایه
مبارکه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی میباشد ایشان
موده هستند که خدا بتعالی محبت و مودت انها را فرض نموده و از قاتلین
و ظالمین انها سئوال خواهد نمود چنانچه فرموده است و اذا الموودة
سئلت بای ذنب قتلت بدانکه هنگامیکه ایات کلام الله را بحکم هل
ینظرون الا تاویله بمعرض تاویل در اورند هیچ مشکلی نخواهد ماند مگر
اینکه حل ان سهل و اسان شود بخصوص وقتیکه با احادیث صحیحه
تطبیق بشود در انوقت هر مبهمی را اظهر من الشمس نموده رافع هر خلاف
خواهد شد اغلب خلق از این نکته غافل شده اند که اکثر ایات قران بعضی
از انها توضیح و تبیین بعض دیگر مینماید فقط از ایات دیگر استمداد بجویند
از دلایلیکه مطرح و تفتیش شده است مقصود لامع نمیشود اشخاصیکه
در صدد استخراج مطالب از کلام الله بر می ایند شرط نخستین میشد

شدن بحبل المتین ولایت مطلقهٔ آل محمد است زیرا که ایشان تراجم
آیات سماوی هستند بدون استمداد از انوار مقدسهٔ اهل البیت
کشف هیچ مطلبی از قرآن نخواهد شد بلکه مجموع آنها قصهٔ عاد و ثمود
و تعدی فرعون ببنی اسرائیل بنظر جلوه خواهد نمود و همین مرتبهٔ آن
معجزات معظمه است که بدون مفتاح ولایت مطلقهٔ عقلیهٔ محمد و آل محمد
فتح الباب کنوز علم و حکمت مکنونهٔ کلام الله نخواهد شد میزان ولای آل محمد
در بنی نوع انسان معادل عقل آنها است و معیار عقول آنها باندازهٔ
توجه باطنیه آل محمد است بآنها و مقدار توجه آل محمد بآنها مساوی
محبتی است که بآل محمد دارند درجهٔ محبت آل محمد مطابق است با تعبدیکه
تمکین و تصدیق فضایل ایشان نموده بر طبایع آنها صعب و گران نیاید
چنانچه فرموده کلامنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل
او مؤمن امتحن الله قلبه بالایمان اما احادیث و اخبار یکه در فضائل
آل محمد روایت شده است چون زمان تقیه و خمود نور ایمان بود مطالب
غامضه را باصحاب سر بیان میفرمودند بسایر طبقات خلق باقتضای وقت
و بقدر مراتب استعداد آنها بعبارات مختلفه میگفتند با وصف اینهمه خطر
بطوری بیان میکردند که از تأویل همان حدیث مطالب عمده بیرون می آمد و از آن
احادیث هرکس بقدر ظرفیت و مطابق میزان عقل و ادراکی که داشت
تحصیل علم بامور خفیه دقیقه مینمودند و از جملهٔ احادیث معتبره چند

حدیثی که در فضل اهل البیت با آیات قرآن مطابق دارد در این اوراق ثبت
مینمائیم قال رسول الله ص فاهتدوا بالشمس و اذا غابت الشمس فاهتدوا
بالقمر و اذا غاب القمر فاهتدوا بالزهرة و اذا غابت الزهرة فاهتدوا
بالفرقدین معنی تحت اللفظ این حدیث واضح است حرف در کنایاتی است که بمقتضای
ابلغ من التصریح بیان فرمود شمس کنایه از حقیقت وجود محمدی است و هادی
شخص علی است که از و هدایت بجویید چون شمس غایب شود از علی که بمنزلهٔ قمر است
باید هدایت جست چون آنحضرت غایب گردد از زهره که عبارت از صدیقه
طاهره است باید استمداد هدایت و ارشاد نمود چون آنحضرت غایب گردد
از حسنین که فرقدین آسمان نور و ولایت میباشند باید هدایت یافت
قال رسول الله صلعم سمعت الله جل جلاله یقول علی بن ابیطالب ع حجتی
علی خلقی و نوری فی بلادی و امینی علی علمی لا یدخل النار من عرفه و ان عصانی
و لا یدخل الجنة من انکره و ان اطاعنی این حدیث در بادی نظر حیرت میآورد
ولی جای تحیر نیست زیرا که سابق گفته شد که حقیقت محمد و آل محمد عقل است
واضح است که هر که عقل را شناخت از جهل و ظلمت اعراض نمود چون این
مطلب معلوم شد یقین حاصل میشود که شناسندهٔ علی هرگز عصیان
که لازمهٔ جهل است نخواهد نمود و انکار کنندهٔ علی که تارک عقل است هرگز
اطاعت نمینماید عصیان محب و طاعت مبغض علی بن ابیطالب ع هیچ یک معتنا
به نخواهد بود بلکه هر دو از قبیل بنیه من عزرام هستند قال رسول الله

لعبد الرحمن بن عوف یا عبد الرحمن انتم اصحابی وعلی بن ابیطالب ع منی
وانا من علی فمن قاسه بغیره فقد جفانی ومن جفانی فقد اذانی ومن اذانی
فعلیه لعنة الله ربی یا عبد الرحمن ان الله تعالی انزل علی کتابا مبینا وامرنی
ان ابین للناس ما نزل الیهم ما خلا علی بن ابیطالب ع فانه لم یحتج الی بیان لان
الله تعالی جعل فصاحته کفصاحتی ودرایته کدرایتی ولو کان الحلم رجلا لکان
علیا ولو کان العقل رجلا لکان الحسن ولو کان السخا رجلا لکان الحسین
ولو کان الحسن شخصا لکان فاطمة بل هی اعظم ان فاطمة ابنتی خیر اهل الارض
عنصرا وشرفا وکرما دو مطلب عمده در این حدیث فرموده است اول عدم احتیاج
علی است که انحضرت محتاج باین امر نیست که بجهة او توجیه وتبیین منزلها
بشود واین امر چندان تعجب وغرابت نیست زیرا که حدیث انا مدینة العلم وعلی
بابها انحضرت را از احتیاج بتحصیل علم ایمن فرموده وخدا تعالی در ایه مباهله
علی را نفس محمد خوانده را بنصوص هیچ سری وهیچ علمی از انحضرت پوشیده
وپنهان نیست عالم است بهر چیزی که محمد ص بآنچیز عالم بود ودیگر فضل فاطمه
وحسنین است در فضل فاطمه همین کافی است که خدا تعالی در ایه مباهله او را
بلفظ نساءنا و از جنس محمد ص وعلی بیان فرموده باوصف اینکه حضرت رسول
زوجات عدیده داشت چون از جنس محمد ص نبودند در سلک نساءنا منسلک
نشدند ودر فضل حسنین همین کفایت میکند که ابناءنا در حق انها
نازل شده وفرزند پیغمبر شدند هیچکس با اینها در مقام نیست که پسر پیغمبر

اخر الزمان باشد عزا حسنین ع چون این امر ثابت کرد پدر فضیلت
حسنین همین کلمه الولد سر ابیه کافی است قال رسول الله ص انا میزان العلم
وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه وفاطمة علاقته والائمة من بعده
عموده یوزن فیه اعمال المحبین لنا والمبغضین لنا قسیم النار والجنة
بودن علی دلیل اینست که اعمال محبین ومبغضین انها در میزان علم انها
سنجیده خواهد شد روی عن موسی بن جعفر ع ان الله تبارک وتعالی
خلق نور محمد ص من نور اخترعه من نور عظمته وجلاله وهو نور لا
هوتیه الذی تبدی له ای من الهیئة من انیته الذی تبدی منه وتجلی لموسی ع
لرویته ولا تبدله حتی خر صاعقا مغشیا علیه وکان ذلک النور نور محمد
فلما اراد ان یخلق محمد ص منه قسم ذلک النور شطرین فخلق من الشطر
الاول محمد ص ومن الشطر الاخر علی بن ابیطالب ع ولم یخلق من ذلک النور
غیرهما خلقهما الله بیده ونفخ فیهما بنفسه لنفسه وصورهما علی
صورتهما وجعلهما امناءله وشهداء علی خلقه وخلفاءه علی خلیقته
وعینا علیهم ولسانا الیهم قد استودع فیهما علمه وعلمهما البیان واستطلعهما
علی غیبه وجعل احدهما نفسه والاخر روحه ولا یقوم احدهما بغیر صاحبه
ظاهرهما بشریة وباطنهما لاهوتیة ظهرا للخلق علی هیاکل الناسوتیة
حتی یطیقوا رویتهما وهو قوله تعالی وللبسنا علیهم ما یلبسون فهما
مقام رب العالمین وحجابا لخالق الخلائق اجمعین بهما بدء فتح الخلق وبهما

بخزنة الملك والمقادير ثم اقتبس من نور محمد صلعم فاطمة ابنته كما اقتبس
نور من نور واقتبس من نور فاطمة وعلي الحسن والحسين كاقتباس المصابيح
هم خلقوا من الانوار وانتقلوا من ظهر الى ظهر ومن صلب الى صلب و
من رحم الى رحم في الطبقة العليا من غير نجاسة بل نقلا بعد نقل لا
انهم ماء مهين ولا نطفة جشرة كسائر خلقه بل انوار انتقلوا من اصلاب
الطاهرين الى ارحام المطهرات لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه
وجعلهم خزان علمه ومبلغا عنه الى خلقه اقامهم مقام نفسه لانه لا يرى ولا
يدرك ولا يعرف كيفيته انيته فهؤلاء الناطقون المبلغون عنه المتصرفون
في امره ونهيه فبهم يظهر قوته ومنهم ترى اياته ومعجزاته وبهم ومنهم عرف
عباده نفسه وبهم يطاع امره ولولاهم ما عرف الله ولا يدرى كيف يعبد
الرحمن فالله يجري امره كيف يشاء وفيما يشاء ولا يسئل عما يفعل وهم
يسئلون بعضى از جهال ناقص عقل حمايت وطرفدارى از خدا تعالى
ميكنند وانكار فضايلى كه آل محمد صلعم بانها عز اختصاص يافته اند منهما
اين بلادت وبطالت را پيرايه زهد وتقدس وخدا شناسى قرار داده در حق
آل محمد صلعم از فضايل ومناقب باقلها يقنع اكتفا نموده ايشان را از امامت
نمودن مساجد واخذ وجوهات فرمودن مسايل وفتاوى دينيه از همه
اولى وبرهمه ترجيح ميدهند ومعتقد اين هستند كه منتهاى شان در
اين فقره است كه شبها جوال گندم وغيره نان وكوزه آب بدوش مبارك خود شان

حمل فرموده بخانه ارامل وايتام ميبردند چنانچه مكرر مشاهده شد
كه شانه انها پينه بسته بود ولباس پشمينه در زير پيراهن پوشيده بودند
كه بجهة خشونت ابدان طاهره انها را رنجه بدارد وتحقيق حديث مبارك
انا مدينة العلم وعلي بابها را اينطور كرده اند كه هر روز عصر ملكى كه
طومار وقايعى كه در عالم وقوع يافته در روى كاغذ بهشت با مداد سبز نوشته
وبعرض امام عصر ميرسانند ومفيد انند حاصل اينطور استحضار بجهة
خدا وائمه هدى از براى خلق چه چيز است امريكه واقع شده بكرات اطلاع وعدم
اطلاع انها نفع وضررى نخواهد بود غير از زحمت طومار خواندن فايده مترتب نخواهد
شد بعينه مثل اين ميماند كه مستمرا شخصى را مجبور بكنند بخواندن روزنامه
مفصلى كه از يكى دنيا بيايد وونداييمه اطهار كثرة الرياضة وقوت ايشان قليل
ومنحصر بنان جو خشك شده با سركه بود واين چيزها را در حق ائمه اطهار
حق المعرفة ميدانند زياده از اين را در حق اهل البيت غلو ميشمارند ومعتقد
انرا غالى ميدانند در روزى سلمان وابازر از شاه ولايت پناه آثار وعلامت
هر مؤمن ممتحن را سئوال كردند بعضى از خواص صحابه نيز حاضر بودند
انجناب فرمودند المؤمن الممتحن من هو الذي لا يرد امرنا اليه شىء الا شرح
صدره ولم يشك ولم يرتد واعلم يا اباذر انا عبد الله عز وجل وخليفته
على عباده لا تجعلونا اربابا وقولوا ما شئتم في فضلنا فانكم لا تبلغون
كنه ما فينا ولا نهايته فان الله عز وجل قد اعطانا اكبر واعظم مما يصفه

باب سیم

واصفکم او یخطر علی قلب احدکم فاذا عرفتمونا هکذا فانتم المؤمنون
قال سلمان قلت یا اخا رسول الله ص ومن اقام ولایتک اقام الصلوة
قال نعم یا سلمان تصدیق ذلک قوله تعالی فی کتابه العزیز واستعینوا بالصبر
والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین فالصبر رسول الله والصلوة
اقامة ولایتی فمنها قال الله تعالی وانها لکبیرة ولم یقل وانهما لکبیرة لان
حملها کبیر الا علی الخاشعین والخاشعون هم الشیعة المستبصرون کلمه
اربابا را در این حدیث که فرمود لا تجعلونا اربابا وصف اینکه این کلمه را بعد
از کلمه انا عبد الله عز وجل وخلیفته علی عباده فرموده است دیگر جای ان
ندارد که اربابا را بمعنی رب بدانند بلکه معنی اربابا اینست که ما را ضایع
بیهوده وبیمصرف وعاجز تصور ننمایند لغت اربابا اینست لا ارب بالکسر
الدهاء کالاربة وبالضم النکر والخبث والغائلة از عبد الله بن مسعود
روایت است که گفت سمعت رسول الله صلعم یقول من زعم انه امن بی وبما جئت
به وهو یبغض علیا فهو کاذب لیس بمؤمن واز جابر بن عبد الله انصاری
روایت شده کان رسول الله صلعم بعرفات وعلی تجاهه فاومی الی والی علی
فاتینا فقال ص ادن منی یا علی فدنی علی منه فقال اطرح خمسک فی خمسی ای
کفک فی کفی یا علی انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین
اغصانها فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله الله تعالی الجنة یا علی لو
ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتار ثم ابغضوک

در اثبات تولا

لاکبهم الله فی النار وبنی از جمله احادیثی که در ثواب تولای علی بن ابیطالب ع
وارد شده اینست قال رسول الله صلعم ان الله تبارک وتعالی جعل لاخی
علی بن ابیطالب فضائل لا یحصی عدده الا الله فمن ذکر فضیلة من فضائله
مقرا بها غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر ولو وافی یوم القیمة
بذنوب الثقلین ومن کتب فضیلة من فضائل علی بن ابیطالب لم تزل
الملئکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن استمع الی فضیلة من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی کتابة من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر قال رسول الله ص النظر الی علی
ابن ابیطالب عبادة وذکره عبادة ولا یقبل ایمان الا بولایته والبرائة من
اعدائه بدانکه ع مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد: مستمع با ادراک
ونکته دان ایجاد مطلب در خاطر متکلم مینماید ومطلب را مسلسل از ذهن
خارج وا ذهن جاری میکند بخلاف مستمع پلید وبلید وکج فهم بخصوص منکر
اظهار فضیلت وغلبه نمودن بطرف مقابل در انظار خلایق را وجهه همت
کرده باشد در انوقت حرف در دهن متکلم خشک میشود مؤید این مطلب
انکه در شرح نهج البلاغه مسطور است که روزی عالم علم سلونی وباب علم
محمد ص امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه خطبه بیان
فرمود که مبنی بر خروج اتراک مغول تبع چنگیز خان بود که خروج خواهند نمود
واحداث فتنه وقتل وغارت مینمایند قبل از انکه انحضرت تمام مطلب را

باب ششم

بیان بفرماید یکی از حضار باقتضای فضولی که در طبع داشت عرض کرد
یا امیر المؤمنین اباغیب میگوئی وحال انکه علم غیب مخصوص بذات خدا است
انحضرت از اتمام خطبه مذکوره منصرف شده جواب انشخص را بطوریکه مصلحت
مقتضی بود فرمود از ینقبیل مردمان بلید بسیار است وهم وقت بوده اند
وخواهند بود ملا در مثنوی اینمطلب را منظوما فرموده است مثنوی

حرف کش چون با هم اندر انجمن ؛ صد هزاران کل بروید چون چمن ؛
حرف کش چون بهیمت این نمرد ؛ حرف از پیشم کریزد همچو دزد ؛
این رسولان ضمیر ماه رو ؛ مستمع خواهند اسرافیل خو ؛ کرهراسان
مستمع شد یک ملول ؛ از رسالت باز میمانند رسول ؛

مجموع پیغمبران و پیشوایان دین اغلب امور ماضی و مستقبل را بیان میفرمودند معنی
لا یعلم الغیب الا هو انستکه غیب عبارت از غیب الغیوب مطلق ذات الوهیت
میباشد و بحقیقت ان غیر از ذات الوهیت هیچکس علیم و خبیر نخواهد بود
ولی دانستن امور ماضی و مستقبل عالم امکان بجهة انبیاء و اولیاء ما
مفاخرت میشود اغلب از دوستان انها که خیال خود را از الایش دنیوی
پاک نموده اند درین علم یدطولی دارند ولکن مطالب را از ترس تخطیه عوام
در پرده فرموده اند که با توجیه و تأویل مطلب از انها مفهوم میشود همچنانکه
اولیاء ما ونادا احیای علوم نموده اند همانقدر مردمان احمق اهانت علم کرده اند
در واقع و نفس الامر علم مقتولی است که حماقت قاتل اوست بدانکه ولایت مطلقه

در اثبات نبوت

اعلی و ارفع و افضل از نبوت مطلقه است اول بدلیل اینکه خدا تعالی اثبات
اختصاص ولایت مطلقه را بجهة ذات خود و بجهة رسول خود محمد ص و ولی
خود علی و اولاد انجناب مخصوص فرموده بیان کرد در کلام خود انما ولیکم الله
و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم
راکعون هرگاه نبوت افضل میشد هر اینه میفرمود انما نبیکم الله
و رسوله دیگر اینکه نبوت و رسالت حضرت رسول ظاهر شده بود و شیوع
داشت محض رفعت شان انجناب درین ایه تحقق دیه ولایت را فرموده
تا ثابت گردد که محمد صلعم افضل و اکمل همه انبیا است و ولایت عبارت از تصرف
و استیلا در عوالم افاق و انفس و علیین و سجین و مبدء و معاد است
صاحب ولایت مطلقه باصطلاح قران ملکوت السموات والارض است
که در ماسوی الله صاحب ید باسطه میباشد خیمه عظمت و جلال ولی مطلق را
در مکان و در لامکان زده اند هرگاه در ال محمد ولایت مطلقه نبود چگونه
خدا تعالی ایشانرا شاهد بر مخلوقات خود فرموده است و حال اینکه شرط
شاهد حضور است و حاضر بودن انها در حضور کل مخلوقات دران واحد
اقوی دلیلی است باینکه محمد ص ببسیط الحقیقه کل اشیا میباشند هم چنانکه
در زیارت جامعه کبیره فرموده اند بکم فتح الله و بکم یختم یعنی فتح الباب ولایت
مطلقه را در ممکن الوجود بشما فتح فرموده و هم بشما ختم کرد یعنی اینموهبت
در کافه عوالم امکان اختصاص و انحصار بشما داشته است و دارد و خواهد

باب سیم

داشت و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم
و بکم یکشف الضر و عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکته و الی
جدکم بعث الروح الامین و لکن نبوت و رسالت مخصوص خلق روزگار بود
که ایشان را بطریقه صواب دلالت و دعوت نموده الطاف خفیه خدا تعالی را گوش
زد عامه خلق فرموده سر وحدت و رمز توحید و نکته خفیه مبدء و معاد را
بقدر استعداد و ظرفیت و مبلغ عقل و ادراک بطبقات خلق بیاموزند
هیچیک از انبیاء عظام دارای رتبه ولایت مطلقه نبودند جمع ولایت مطلقه
و نبوت عامه را خدا تعالی در وجود مبارک محمد مصطفی ص فرمود آنحضرت
ختم باب نبوت و فتح باب ولایت کرد نبوت منفرداً در عیسی ع بانتها رسانید
و ولایت خالص را از علی فتح الباب نموده هر دو را آنجناب ختم کردید و خود آن
حضرت مجموع این دو امر و معنی آیه مجمع البحرین یلتقیان بینهما برزخ
لا یبغیان است و او برزخ است ما بین بحر نبوت و بحر ولایت چنانچه در زیارت
آنحضرت فرموده اند السلام علی رسول الله امین الله علی وحیه و عزائم امره
الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهیمن علی ذلک کله ختم ما سبق نبوت
و فتح ما استقبل ولایت فرموده او ست قادر و توانا بمجموع این دو امر یعنی ذات
همیون آنحضرت دارای رتبه نبوت عامه و ولایت مطلقه است باطاهر
میگوید شعر من آن بحرم که در ظرف آمدستم :: من آن نقطه که در حرف
آمدستم :: بهر الفی الف قدی برآید :: الف قدم که در الف آمدستم ::

در ختم نبوت

بدانکه دعای سحر دعای جلیل القدر عظیم الشان است از سلطان ولایت
ارتضا علی بن موسی الرضا علیهما السلام مروی است که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام در اسحار تلاوت نموده میفرمود که اگر مردم بدانند
عظمت و سرعت اجابت این دعا را در نزد خدا هر آینه با شمشیر در طلب
این دعا با یکدیگر قتال میکنند و اگر سوگند یاد کنم که اسم اعظم خدا
در این دعا است پس راست گفته ام چون این دعا را بخوانید اهتمام
در تضرع نموده از غیر اهلش پنهان دارید از همین روایت صاحبان
بصیرت را معلوم میشود که مقصود لفظ نیست زیرا که در طلب قرآن
که از منبع آفرینش نازل است با قتال و شمشیر از یکدیگر مطالبه نمینمودند
هر که طالب بود یا خود مینوشت یا اینکه وجوه میداد استکتاب
مینمودند چیزیکه مقاتله نمودن با شمشیر لازمه او ست کلام الله
ناطق است چنانچه در ایام خلافت ظاهره شاه ولایت پناه صلوات الله
علیه که فی الجمله بصیرت در بعضی اشخاص حاصل شده بود در محاربات جمل
و صفین و نهروان قتالی صعب و نزاعی عظیم واقع شد در لیلة الهریر
چون حالت انهزام در سپاه شام و جیش ابن آکلة الاکباد ظاهر شد
رایات ابلیس در شرف انکاس بود معاند رحمن و معاون شیطان عمرو بن
العاص مکری انگیخت شعبده بنیاد نمود مصاحف را بر سر نیزها نصب کرد
و در لشکر شاه ولایت پناه ندا در داد که ای اهل کوفه ما شما را بکلام

خدا تعالی دعوت مینمایم که مابین ما و شما حکم کند اهل کوفه بمحض شنیدن
این حرف شمشیرها را در غلاف نموده دست از قتال باز داشتند چون این خبر
بعرض وصی پیغمبر رسید فرمود اهل شام محض وقوع اختلاف در لشکر
ما این مکر را انگیخته اند اگاه باشید که اینعمل از روی کید و مکر و تلبیس است
کلام الله ناطق و آیات بینات منم دست از جنگ بر مدارید چون اغلب
انها معتقد صورت ظاهر و الفاظ بودند با حقیقت و معنی الفت و
اتحاد نداشتند در اجرای حکم تکاهل نمودند اقدام بحرب نکردند تا اینکه اثار
ضعف در وجنات احوال انها ظهور یافت بدینسان ظلم را استحکام پدید
امد که نمرود شجره ملعونه بنی امیه قوی گردید بنا اسلام و اسلامیان متزلزل
شدند خونها ریختند بدعتها انگیختند حق مخفی و مستور ماند ائمه اطهار
صلوات الله وسلامه علیهم مطالب معنویه را نتوانستند بالصراحه
اظهار نمایند بر رمز و کنایه و استعاره و در ضمن دعوات و مناجات بیان
میفرمودند بعضی از موالیان را که محرم اسرار بودند بالصراحه اگاهی داده
امر بکتمان میکردند چنانچه در همین دعا فرموده اند که از نااهل پنهان دارید
یعنی از تاویل و توجیه این دعا اشخاصی را که صلاحیت ندارند مستحضر نکنید
که متضمن مفسده خواهد شد در ایام تقیه باید مبالغه در اخفای مطلب
نمود و در غیر مقام تقیه باید جد و جهد در افشای ان کرد حال که بحمد الله
تعالی تقیه مرتفع است صلای لکم دینکم ولی دین را بعالم در داده اند

شعر فاش میگویم و از گفته خود دلشادم * بنده عشقم و از
هر دو جهان ازادم * قال علیه السلم اللهم انی اسئلك من بهائك
بابهاه علی بهائك الابهی وکل بهائك بهی کل الائمة بهائك و
کلهم بهی اللهم انی اسئلك ببهائك کله اللهم انی اسئلك من جمالك
باجمله علی جمالك الاجمل وکل جمالك جمیل کل الائمة جمالك و
کلهم جمیل اللهم انی اسئلك بجمالك کله اللهم انی اسئلك من جلالك
باجله علی جلالك الاجل وکل جلالك جلیل کل الائمة جلالك
وکلهم جلیل اللهم انی اسئلك بجلالك کله اللهم انی اسئلك
من عظمتك باعظمها علی عظمتك الاعظم وکل عظمتك
عظیمة کل الائمة عظمتك وکلهم عظیمة اللهم انی اسئلك
بعظمتك کلها اللهم انی اسئلك من نورك بانوره علی نورك
الانور وکل نورك نیر کل الائمة نورك وکلهم نیر اللهم انی
اسئلك بنورك کله اللهم انی اسئلك من رحمتك باوسعها علی
رحمتك الاوسع وکل رحمتك واسعة کل الائمة رحمتك وکلهم
واسعة اللهم انی اسئلك برحمتك کلها اللهم اسئلك من کلماتك
باتمها علی کلماتك الاتم وکل کلماتك تامة کل الائمة کلماتك
وکلهم تامة اللهم انی اسئلك بکلماتك کلها اللهم انی اسئلك
من کمالك باکمله علی کمالك الاکمل وکل کمالك کامل کل الائمة کمالك

وكلهم كامل اللهم انى اسئلك بكمالك كله اللهم انى اسئلك من
اسمائك باكبرها على اسمائك الاكبر وكل اسمائك كبيرة كل الائمة
اسمائك وكلهم كبيرة اللهم انى اسئلك باسمائك كلها اللهم انى اسئلك
من عزتك باعزها على عزتك الاعز وكل عزتك عزيزة كل الائمة
عزتك وكلهم عزيز اللهم انى اسئلك بعزتك كلها اللهم انى اسئلك
من مشيتك بامضاها على مشيتك الامضى وكل مشيتك ماضية
كل الائمة مشيتك وكلهم ماضية اللهم انى اسئلك بمشيتك
كلها اللهم انى اسئلك من قدرتك بالقدرة التى استطلت بها على
كل شىء على قدرتك التى استطلت بها على كل شىء وكل قدرتك مستطيلة
كل الائمة قدرتك وكلهم مستطيلة اللهم انى اسئلك بقدرتك كلها
اللهم انى اسئلك من علمك بانفذه على علمك الانفذ وكل علمك
نافذ كل الائمة علمك وكلهم نافذ اللهم انى اسئلك بعلمك كله
اللهم انى اسئلك من قولك بارضاه على قولك الارضى وكل قولك
رضى كل الائمة قولك وكلهم رضى اللهم انى اسئلك بقولك كله
اللهم انى اسئلك من مسائلك باحبها اليك على مسئلتك الاحب
اليك وكل مسائلك اليك حبيبة كل الائمة مسائلك وكلهم اليك
حبيبة اللهم انى اسئلك بمسائلك كلها اللهم انى اسئلك من
شرفك باشرفه على شرفك الاشرف وكل شرفك شريف كل الائمة

شرفك وكلهم شريف اللهم انى اسئلك بشرفك كله اللهم انى اسئلك
من سلطانك بادومه على سلطانك الادوم وكل سلطانك دائم
كل الائمة سلطانك وكلهم دائم اللهم انى بسلطانك كله اللهم انى
اسئلك من ملكك بافخره على ملكك الافخر وكل ملكك فاخر
كل الائمة ملكك وكلهم فاخر اللهم انى اسئلك بملكك كله
اللهم انى اسئلك من علوك باعلاه على علوك الاعلى وكل
علوك عال كل الائمة علوك وكلهم عال اللهم انى اسئلك
بعلوك كله اللهم انى اسئلك من منك باقدمه على منك الاقدم
وكل منك قديم كل الائمة منك وكلهم قديم اللهم انى اسئلك
بمنك كله اللهم انى اسئلك من اياتك باكرمها على اياتك الاكرم
وكل اياتك كريمة كل الائمة اياتك وكلهم كريمة اللهم انى
اسئلك باياتك كلها اللهم انى اسئلك بما انت فيه من الشان و
الجبروت واسئلك بكل شان وحده وجبروت وحدها اللهم انى
اسئلك بما تجيبنى حين ادعوك وهو ولايه امير المؤمنين على
ابيطالب و اله الاطهار فاجبنى يا الله مقصود از نوشتن دعاى
سحر نه اينست كه بايد باين تفصيل بخوانند بلكه منظور چنان است كه
در خاطر متذكر اين اشارات بشوند واز نسبت دادن قديم بائمه
اطهار عليهم السلام در اللهم انى اسئلك من منك باقدمه جاى

باب سیم

است چه خبر نیست بعلت اینکه خدا تعالی فرموده است والقمر قدرناه منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم و هنگامیکه نسبت قدم در عرجون که شاخه درخت
خرما است جایز باشد با ائمه اطهار که اول ما خلق الله هستند نسبت
قدم دادن چگونه جای تامل خواهد بود شعر روا باشد انا الحق از درختی
چرا نبود روا از نیک بختی بحث بشبهه بعدد قدما هرگز وارد نخواهد شد
زیرا که محمد و آل محمد صلعم که از جوهر عقل مجرد موجود و مخلوق شده اند
نسبت آنها بحقیقت الوهیت واجب الوجود البته حادث است ولکن هنگامیکه
آنها را بعالم ممکن الوجود نسبت بدهند مسلما قدیم و اقدم و ارفع و
اعظم و اعلی خواهند بود و همچنین بسیط الحقیقه و محیط بودن محمد و آل
محمد بر ما سوی الله چه جای وحشت و اضطراب خواهد بود در صورتیکه
کل مخلوق علوی و سفلی که از طبیعت صورت عناصر خلق شده اند هر یک
از عناصر منفردا بسیط الحقیقه کل اشیا میشود در حالتیکه احاطه در
جهنم روا باشد چنانچه فرموده است ان جهنم لمحیطة بالکافرین محمد
و آل محمد که طینت آنها عقل و ملکوت سموات و ارض است چگونه در ما سوی الله
بسیط الحقیقه کل اشیا و محیط نخواهند بود با وصف اینکه ایشان قسیم
النار و الجنة میدانیم و هم چنین نسبت دادن عاشر بال محمد دادن مطلقا جای
تامل نیست زیرا که در حق خدا تعالی و شناختن او فرموده اند اول الدین
معرفته و کمال معرفته نفی الصفات عنه هر گاه کمال معرفت نفی صفات از او است

در اثبات بسمله

در معنی بسم الله الرحمن الرحیم اگر رحمن و رحیم صفت الله است جای تامل
خواهد بود زیرا که اثبات صفت میشود ولیکن هنگامیکه ائمه اطهار را
اسم الله دانسته رحمن و رحیم را صفت آنها بدانیم از این بحث و حیرت اساس
حاصل خواهد شد چنانچه شاه ولایت پناه در معنی بسم الله فرموده
انا نقطة تحت الباء یعنی اسم الله من هستم و لله الاسماء الحسنی فادعوه
بها ما اهل البیت هستیم که خدا تعالی ما را باید بخوانند تا اجابت دعوت
فرموده انوار عظمت و اجلال در قلب شما ظاهر و روشن گردد بخصوص
از آیه مبارکه و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی
اسمائه سیجزون بما کانوا یعملون بوضوح رسیده است که اسماء الله ائمه
اطهار هستند و مجموع صفات با آنها راجع است معاندین در ولایت آنها
الحاد نموده اند و بزودی جزای اعمال خود را خواهند دید ما هرگز نشنیده ایم
در جوشن کبیر که مجموع اسماء الله هست احدی از احاد خلایق الحاد و تحریف
کرده باشند جماعت سنی و شیعه و خلفای ثلثه و خلفای اموی و عباسی جمیعا
مداومت بخواندن اسماء الله معروفه مینمودند و مطلقا الحادی از ایشان
بظهور نرسیده در تنصیص و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها ائمه اطهار
میباشند که دعوت آنها خلایق را از هلکات و از عذاب الیم نجات دهنده است
و معاندین در خفای ولایت آنها الحاد کردند آل محمد اسم الله هستند و
اسم در لغت بمعنی آن است و با او در معنی مرادف میباشد در کتاب موسی

در لغات نوشته است و انکسی است که از حیثیت حجت و دلیل بر همکنان
غلبه نماید و این امر از صفات خاص الخاص اهل البیت بود که هیچکس با ایشان
فایق نیامد و ایشانرا ملزم ننمود بلکه ایشان بر همه فایق بودند و همه را
باندك اشاره الزام میدادند چنانچه شاه ولایت پناه در خلافت ابابکر و شنیکه
بجهت بیعت انحضرت را بمسجد طلب نموده بودند چون انجناب داخل مسجد شد
ابابکر را در منبر رسول خدا دید فرمود السّلام علیك یا خلیفة النّاس
یعنی سلام بر تو ای انکسیکه خدا و رسول ترا خلیفه نکرده اند در قران ایه
که دلالت بر حقیقت خلافت تو نماید نازل نشده است بلکه مصداق این ایه
شدکه فرمود ومن النّاس من یجادل فی الله بغیر علم ویتّبع کلّ شیطان مرید
کتب علیه انّه من تولّاه فانّه یضلّه ویهدیه الی عذاب السّعیر این همه معانی و
مفاهیم از این سلام دادن ظاهر میکردد و ثابت فرمود که تو اختیار شده
و برکزیده خلق هستی و تو مثل سایر سلاطین روی زمین شده خلافت
رسول خدا در تو نیست چون ابابکر سلام دادن انحضرت را شنید دانست که
بیك سلام نمودن ملزم شده است باتباع خویش روی نموده کفت ببینید
که در حضور شما چکونه بر من سلام نمود چرا ساکت شده اید این خلافت
من بصلاح و صوابدید شما شده است از غلبه غیظ و خشم کفت اقیلونی
اقیلونی فلست بخیر کم و علی فیکم بدانکه خدا تعالی در کلام مجید در ایات کثیره
علی بن ابیطالب را خصوصا و سایر ائمّه اطهار را عموما نعمت الله لقب داده است

وباین لفظ بیان فرموده است ذکر مجموع ایات موجب تطویل خواهد بود
بجهة اثبات مطلب مذاکره چند ایات ضرور است از انجمله فرموده یعرفون نعمت الله
ثمّ ینکرونها واکثرهم الکافرون هرکاه معتقد این بشویم غرض از نعمت
خدا تعالی ماکولات و ملبوسات و سایر امتعه دنیوی است تا بامروز هیچ کس
منکر اینکونه نعمای الهیه نشده است بلکه عموم خلق در طلب انها مبالغه نموده
با یکدیکر مجادله و مخاصمه دارند در اینصورت واضح است که نعمت الله جناب
علی بن ابیطالب است که خلق ورا بمصداق اخبار پیغمبر خدا تعالی فرموده است
خواهند شناخت یعنی در ولایت او تصریح و تبیین خواهد شد که همکنان
مستحضر و مطلع بشوند و بعد از ان انکار خواهند نمود و اکثر انکار کنندکان
کفران از نعمت میجویند ظهور و شناسائی نعمت در روز غدیر شد و انکار نعمت را
در سقیفه کردند و خود را مظهر ایه ولاتکونوا کالّتی نقضت غزلها من بعد
قوّة انکاثا نمودند و همچنین ایه وامّا بنعمة ربّك فحدّث اشاره بر انست که
پیغمبر ص در اظهار خلافت علی و تعداد فضائل انجناب پیوسته کفتکو فرموده
بلکه خلق از ذکر فضایل و مناقب انسرور تغافل نموده متابعت عربیّة نبوا
زینوا مجالسکم بمدیح علی ابو طالب : دائما نبودند و دیکر سوره مبارکه
ن والقلم وما یسطرون ما انت بنعمة ربّك بمجنون وانّك لعلی خلق عظیم
فستبصر ویبصرون بایّکم المفتون انّ ربّك هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله و
هو اعلم بالمهتدین این ایات خبر دهنده از روزیست که رسول خدا در مرض شدید بود

مطالبه دوات و قلم و کاغذ فرمود که وصیت و نص صریح مجدد ادر خلافت علی
فرماید گفت ایتونی بدوات و قلم و بیضاء اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده
فقال عمر حسبنا کتاب ربنا ان نبیکم لیهجر یعنی قران ما را کافی است
وصیت پیغمبر بکار ما نمی آید بعلت اینکه مریض و محتضر است لغو و بیهوده
و هذیان میگوید خلاصه معنی ایه اینست که دوات و قلم و چیز بگیر دوی ان
مینویسند یعنی کاغذ نیستی تو با ظهار نمودن و نوشتن وصیت و ولایت
و خلافت علی بن ابیطالب که نعمت پروردگار تو است بدیوانه و هذیان گو
تو در خلقت استوار و محکم هستی که امراض و ارتحال تو را پریشان و دیوانه
نمیکند
زود است که تو ببینی و انها هم ببینند که کدام یک از شما مفتون و دیوانه
و هذیان گو است بدرستیکه پروردگار تو اعلم است بحقیقت احوال
انکسیکه از راه خدا گمراه است و او است عالم براه یافتگان و همچنین
از جمله القاب خاصه محمد ص که در قران بیان فرموده اند کلمه نور است ایه
مبارکه الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة در بیان ایه فقره
و اثبات این امر دلیل معظمی است در باب توحید این ایه تفسیر و تاویل
شده است در اینجا حاجت بتکرار ندارد و ایه مبارکه یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون و در سوره دیگر
فرموده است یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان
یتم نوره و لو کره الکافرون خلایق از اطفاء نور الوهیت بعجز اعتراف

دارند و در صدد اطفاء انوار فلکیه نیز نمیتوانند بر امد پس در اطفا
نور محمدی ص که با خلایق معاشرت و مشاهدت داشت مبالغه میکردند
چنانچه بعد از انحضرت اراده اطفاء انوار اهل البیت نمودند با وصف
انهمه تعدی و ظلم که با ال محمد ص وارد شد خدا بتجلی انوار مقدسه انها را فوق
در قران
فیوما ظاهر و لایح فرمود و نیز ال محمد ص را بلقب خلفا ملقب فرموده میفرماید
هو الذی جعلکم خلائف فی الارض فمن کفر فعلیه کفره و لا یزید الکافرین
کفرهم عند ربهم الا مقتا و لا یزید الکافرین الا خسارا و در ایه دیگر
میفرماید و هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض
درجات لیبلوکم فیما اتیکم ان ربک لسریع العقاب و انه لغفور رحیم و
در موضع دیگر فرموده است ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم
لننظر کیف تعملون و نیز ال محمد را علما لقب داده است چنانچه فرموده و من
الناس و الدواب و الانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی الله من
عباده العلماء ان الله عزیز غفور ان الذین یتلون کتاب الله و اقاموا
الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة یرجون تجارة لن تبور
از خلایق بواسطه
اختصاص این ایه با ال محمد ص از چند ملاحظه است اول خشیة انها معرفة
الله است دویم از کلمه یتلون کتاب الله و اقاموا الصلوة است زیرا که
بوده
تلاوت قران حق تلاوته که عالم بر تاویل و تنزیل قران و عمل کردن بقران
و اجرای احکام او بین العباد نمودن اختصاص بائمه اطهار دارد و

صلوة در عالم عزا از محمد و آل محمد ع کسی بکرمی نتوانند اقدام نمود بر پا بودن
صلوة از اثر وجود آل محمد است و هم چنین اختصاص این آیه با آل محمد ع از کلمه
و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة است مقصود از انفاق رزق مأکولات
و مشروبات نیست زیرا که اینها غذای شیطان صورت میباشد پس غرض
از و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة انفاق علم است که خدا ایشان را در سر
و در علانیه تعلیم علم توحید و اسرار مبدء و معاد فرموده اند آنچه را که از
اسرار بود سرا با صحاب خاص فرموده اند و هر چیز که محتاج الیه عامه خلق بود
در علانیه فرمایش میکردند و نیز از القاب خاصه آل محمد که در قرآن مذاکره
شده است اولوا الامر است یعنی دارای ولایت کلیه میفرماید یا ایها الذین
امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء
فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن
تأویلا اهل سنت که میبینا امرا اینها بر خلاف خدا و رسول است بجهت
اصلاح فساد خلفا معتقد بر آنند که هر که از امت رسول خدا آن پایه است حاصل
نمود اولوا الامر و دارای بشر کلیه حقانیه خواهد بود چون این مقام بجهت
خلفای ثلثه حاصل شد لا جرم دارای ولایت کلیه حقه شدند بواسطه اعزاز
و اکرام که خلق با اینها مینمودند خدا تعالی قلب ماهیت اینها فرموده مثلا
اینها مبدل بامامت و جهل اینها تفویض بعلم شد محض اینکه یار رسول
خدا هجرت کردند و در غزوات آنحضرت حاضر بودند زحمتهای بسیار کشیدند

در عوض خلافت یافتند و جماعت اهل سنت غفلت از این دارند که
امارت کلیه اختصاص بعترت دارد بغیر را در او شرکت روا نیست و در باب
بغیر این آیه عزنزول یافته است ان الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا
باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک بعضهم او
لیاء بعض و الذین امنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی
یهاجروا و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم
و بینهم میثاق و الله بما تعملون بصیر با وصف نزول این آیه ولایت عامه
و امارت کلیه بجهت بغیر نخواهد بود بلکه ولایت اینها بعضهم اولیاء بعض است
در خصوص اولوا الامر آل محمد خواهند بود در اوراق سابق گفتیم که
حضرت ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام آل محمد را مسلمین نام کرده است
هر یک از انبیا که بفیض مشاهده انوار مقدسه رسیدند اسمی گذاردند
حضرت شعیب آل محمد را بقیت الله نامیده است چنانچه در نصیحت قوم میفرماید
بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و نیز آل محمد را در قرآن بلفظ اسماء تعبیر
فرموده میفرماید و علم ادم الاسماء کلها خدا تعالی نور ولایت آل محمد را
که اسماء الله هستند با دم نمود و نیز در قرآن خدا تعالی علی بن ابیطالب را
طریق نامیده است میفرماید و انا منا المسلمون و منا القاسطون فمن
اسلم فاولئک تحروا رشدا و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و ان
لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا لنفتنهم فیه و من یعرض

عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
وانه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا این آیه در باب قاسطین
که معویه تفسیر شده است نازل شد قاسطون را در مقابل مسلمون بیان
فرموده است محقق میشود که معویه واتباع او از اسلام خارج بودند و هیزم جهنم
خواهند شد قسط در لغت بمعنی جور و بیداد و پراکنده کردن است وان
لو استقاموا علی الطریقة علی بن ابیطالب است و بنین آنحضرت و اولاد او و آیه
ومساجد نامیده وآنها را بخود اختصاص داده است قال رسول الله
الناس کلهم من شجرة شتی انا وعلی من شجرة واحدة مقصود از شجره در حدیث
حقیقت وطینت است که محمد و علی از یکجنس و جوهر بودند و در حدیث دیگر
فرموده انا وعلی من نور واحد ایشان منزه اند از عنصر آب و خاک و ماء
و طهیست آنها عقل است و عقل چون اراده توجه بعالم اجسام نمود
در مثل و در مشابهت همچون آینه است هر شیئی از اشیا که مدرک و حساس
و متحرک بالاراده است وقتیکه محمد و آل محمد نظر افکند باطن خود را
در ظاهر آنها مشاهده میکند و بهمین جهت بود که بعضی بدون شناسائی
ولاحقه از محبین وجمعی مبغضین اهل البیت بودند سلمان با آنها
نظر مینمود آل محمد را احسن الاشکال میدید و ابوجهل بالعکس آنچه
سلمان دیده بود مشاهده میکرد و آنحضرت در تبلیغ رسالت بجن و
الانس مبعوث بود صنف بنی نوع انسانی او را از جنس خود دیده وازدیم

یاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق می پنداشتند و جماعت جن
او را هزار درجه از خود الطف و جسم مجرد تصور میکردند و ملئکه
معتقد این بودند که آن وجود مبارک اشرف ملئکه و رب النوع آنهاست
و جوهر ادراک هر صنفی بقدر وسعت و ظرفیت خودش بعلو مدارج کمال
محمد و آل محمد می افزود **مثنوی** کفت من آینه ام مصقول دست :: ترک و
زنگی در من آن بیند که هست :: و اگر غیر از این بود بواسطه عدم مجانست
هیچیک از طبقات جن و انس و ملئکه اطاعت او امر و نواهی او را نمیکردند
و هیچ وقت مشهود و ملحوظ آنحضرت نمیشدند و خداوند میفرماید
وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه در صورتیکه حکمت بالغه
ملاحظه لسان قوم را فرموده باشد چگونه ممکن است که رعایت مجانست را
ترک کرده و از غیر جنس آنها بسوی آنها مبعوث فرماید در نصورت مناسبت
انبیای مبعوث شده جن از نوع جن و انبیا مبعوث شده انس از نوع انس
باشد مثل اینکه انبیای سلف مبعوث بنوع خود بودند اگر جن اطاعت
آنها را مینمود علت خارجه داشت مثل اطاعت جن از حضرت سلیمان بواسطه
خاتم بود یعنی برحسب اشاره باطن خاتم پیغمبران بود دخل بانکشتر یا فوت
و فیروزه که حلقه آن طلای خالص یا نقره یا چیز دیگر باشد ندارد نعم ما قال
شعر کوهر جام جم از کان جهان دکر است :: تو تمنا ز کل کوزه کران
میداری :: اینکه کفتند انکشتر دانکشت داشت کنایه از اینست که مدام

در ذکر و یاد حقیقت محمد و آل محمد بود در هیچ وقت غفلت و فراموشی نداشت
مثل انگشتری که پیوسته در انگشت و در مد نظر سلیمان باشد اینکه میگویند
دیو انگشتری را از انگشت سلیمان ربود کنایه از آنست که از برای سلیمان
از حقیقت محمد و آل محمد غفلت و فراموشی دست داد و دیو غفلت یاد محمد
و آل محمد را از خاطر سلیمان ربود و عزل سلیمان از سلطنت اشاره به نسبت
گران ودیعه که در کمون داشت از و مرتفع شده بود و در انظار اهل عالم
با سایر خلق حکم مساوات داشت هم چنانکه در الماس ودیعه برق و جلا است
وقتیکه از و سلب بشود با شیشه مساوی خواهد بود اینکه میگویند چهل
روز حیران و سرگردان بود آخر الامر انگشتری را در شکم ماهی یافت کنایه از آنست
چهل روز زحمت و ریاضت کشید آخر الامر از برکت ذکر یونسیه مجدداً خاتم
ولایت در انگشت کرد و اگر ذکر یونسیه که سبب خلاصی یونس از بطن حوت
شد کلمهٔ طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بود و سلیمان نیز
از برکت این ذکر مبارک از عزلت رهائی یافت و بواسطه متمسک شدن بحقیقت
محمد و آل محمد بود که نوح از طوفان رها شد و ابرهیم از نار نمرود خلاص کرد
و عیسی باسمان رفعت محمد و آل محمد عروج کرد و بملاحظه اتحاد جنسیت بود
که خاتم انبیا صلعم فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا
نبی بعدی و محض مجانست و یگانگی بود که امیر المؤمنین را بوادی الجن فرستاد
و هر گاه غیر از آنحضرت دیگری را میفرستاد اولا آن شخص قدرت دیدن طوایف

بنی جان را نداشت فرضا اگر میدید بانتهای غلبه وحشت و خوف او را
عارض میشد و کارش بجنون و هلاکت منجر میگردید و هم چنین بجهت دفع
طاغیان بباب العلم آنحضرت مامور شد و نیز بجهت تلاوت آیات سوره برائت
در مکه معظمه ابتدا بجهت مجانست ظاهر و باطن ابابکر با قریش و اهل مکه
ابابکر را مامور فرمود و در ثانی بامر سماوی شاه ولایت را مامور فرمود که
مستعجلا برود و آیات را از ابابکر باز ستاند و خود آنحضرت باقدام این امر قیام
فرماید چون ابابکر از بین راه معاودت نمود خدمت حضرت رسول صلعم
رسید و عرض کرد آیا از من تقصیری ظاهر شد که آیات را از من باز گرفته
بعلی بن ابیطالب دادی حضرت فرمود من اینکار را بامر سماوی کردم جبرئیل
نازل شد که خداوند میفرماید تبلیغ رسالت ما را یا تو باید بکنی و یا کسیکه
از تو باشد و من بحسب امتثال امر سماوی علی را فرستادم که آیات را از تو
گرفته خود بمکه برود و در موسم حج بکفار بخواند و از جمله آیاتی که اشاره
باختصاص و اتحاد آل محمد است با محمد و امتیاز اهل را از نا اهل داده است
این آیه است که در روز مباهله با نصارای نجران عز نزول یافت میفرماید
قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین چون این آیه نازل شد پیغمبر تلاوت
فرمود فورا علی و فاطمه و حسنین را داخل در ردای مبارک خود نمود و
عباس و سایر بنی هاشم هم حاضر بودند و در خانه حضرت رسول عایشه و حفصه

وسایر زوجات حضور داشتند مطلقا اعتنا بهیچیک نفرمود وانها را
از جنس خود دانست وعرض کرد الهی هؤلاء اهل بیتی اهل بیت من اکنون همین
چهار تن است که الحال حاضرند دین ایه خدا تعالی علی را نفس رسالت خواند و
ایه تطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
اختصاص حقیقی با ینجمع ونما بقی ائمة الطهار که بعد از انها قدم بعرصه شهود
نهاده ند دارد و در شجاعت ظاهری انحضرت همین قدر بکافی است که دین اسلام
از غلبه سعی واهتمام انجناب ظاهر و اشکار شد که معنی حدیث انا نبی السیف
سمت ظهور ووضوح یافت هنگام مقاتله امیر المؤمنین با عمرو بن عبدود
خاتم انبیا فرمودند برز الایمان کله الی الکفر کله ونیز فرمودند ضربة
علی فی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین ودر قوت بازوی
مبارک شاهد اوضح واصدق از باب خیبر نخواهد بود در کتاب حیوة
الحیوان نوشته است قال فی درة الغواص ومما یؤثر من شجاعة علی
انه کان اذا اعتلی قدّ واذا اعترض قطّ فالقدّ قطع الشیء طولا والقطّ
قطعه عرضا واز کثرت ظهور عجایب وخوارق عادات که از انحضرت مشاهده شد
قومی اورا معتقد به الوهیت شدند چنانچه در کتاب حیوة الحیوان
نوشته است وکان قوته من دقیق الشعیر یاخذ منه قبضة فیضعها
فی القدح ثم یصب علیها ماء فیشربه وکان قد تفرق علیه الخوارج واعتقد
بعض الناس فیه الالهیة فاحرقهم بالنار واز اشعار انحضرت که اشعار

با یمعنی دارد اینست که میفرماید عربیه انی رایت الامر امرا منکرا
اوقدت ناری ودعوت قنبرا ثم احتفرت حفرا وحفرا وقنبرا یحطم
حطما منکرا در فتوت وجوانمردی مقتدای انام بود ملائکه سموات
شاه ولایت را باین کلمات ستوده میکفتند لا فتی الا علی لا سیف
الا ذو الفقار وانحضرت بخلایق رؤف ورحیم بود چنانچه در شان او
فرمودند انا وعلی ابوا هذه الامة چراغ راه هدایت بود بدلیل حدیث
نبوی که فرموده فاهتدوا بالشمس واذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر
واذا غابت القمر فاهتدوا بالزهرة واذا غابت الزهرة فاهتدوا با
لفرقدین مراد از شمس خاتم انبیا ومقصود از قمر علی مرتضی ومنظور از
زهره فاطمه زهرا وفرقدین کنایه از حسنین علیهم السلام است وان
حضرت سفینة النجاة بود بمصداق حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح من تمسک بهم نجی ومن تخلف عنهم غرق نعم ما قال مثنوی ما و
اصحابیم چون کشتی نوح هر که دست اندر زند یابد فتوح اسخی
ناس بود بمکاشفه ایه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا
ومظهر ایه لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی بود بموافقت ایه انما
نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا خائفترین خلق بود
از خالق بتوضیح ایه فوقیهم الله شر ذلک الیوم ولقیهم نضرة وسرورا
وصبورترین خلق بود در واردات که از امت بانجناب رسید بتصدیق ایه

وجزا هم بما صبروا جنة و حریرا وفا کننده بنذر و عهد بود بتصریح آیه
یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و محبت آنسرور سبب
نجات از قهر و سخط حضرت داور است بنا بر حدیث حب علی حسنة لا
یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة دوست میداشت آنحضرت
خدا و رسول را و دوست میداشتند آنحضرت را خدا و رسول بمفاد حدیث
نبوی که در غزوه خیبر فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و
یحبه الله و رسوله این بفرمود و رایت را بعلی بن ابیطالب سپرد بدانکه در
اسلام چهار چیز ضرور داشت و تعهد هر چهار بعهده محمد و آل محمد
بود و ایشان باحسن وجهی و ابلغ نهجی از تعهد هر چهار بر آمدند و این
چهار چیز اول اظهار دوم اجرا سیم اثبات چهارم ابقا است و بدون
این چهار چیز اسلام جهت جامعیت حاصل نمیکند و مقام اول اظهار بود
که تعهد آن بعهده خاتم انبیا است و آنحضرت اظهار دعوت اسلام بنحو حصر
و عام فرمود و خطاب بخطاب جامعه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم
جمیعا و ندای کامله کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین را بمسامع اهل عالم
رسانید و در مذاکره قولوا لا اله الا الله تفلحوا جد و جهد فرمود و در
تبلیغ رسالت و تکمیل ولایت و نبوت نکته از نکات را ترک ننمود و حکم محکم
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله
یعصمک من الناس را در غدیر خم آشکارا کرد و او را ببیان کافی من کنت مولا

فعلی مولاه بتصریح و تکمیل فرمود و اوامر و نواهی اسلام را در مواقع
و موارد عدیده بیان کرد و از عهده این چیزیکه بر ذمه داشت برآمد و
مقام دویم که اجراست تعهد فرمود او را حضرت نفس نبوت و شخص
ولایت مظهر العجایب علی بن ابیطالب و آنحضرت در اجرای دین اسلام بقدر
در راه خدا جهاد کرد و از عبده اصنام و ابطال و اشرار کشت که معنی حدیث
نبوی صلعم که فرمود انا نبی بالسیف بوضوح رسید و حدیث خاص
خالص ضربة علی فی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین لافتی
الا علی لا سیف الا ذوالفقار مارا از ذکر ما بقی مساعی جمیله آنحضرت
مستغنی دارد بالجمله آنجناب طوایف ذوی العقول را بدلایل و حجت قاطعه
و مواعظ حسنه و جماعت اراذل را بضرب ذوالفقار جبرا و قهرا متقلد
قلاده اسلام کرد اجبار محمد و علی خلق را در قبول شرف اسلام از غلبه
لطف بود که بمخلوقات خدا اتحاد داشتند از فرط محبت بنی نوع انسانی
میفرمود انا و علی ابوا هذه الامة تربیتی کرد والدین بجهت حفظ صحت اطفال
خود را داروی تلخ میدهند و حجامت میکنند و از خوردن اغذیه چرب
و شیرین و نعمات ممانعت مینمایند جمله این امور بحسب ظاهر اذیت و عداوت مینماید
ولی در باطن همه محبت و صفا است مقام سیم اثبات است که در عهده جناب
امام حسن مجتبی علیه السلام بود صلح آنجناب با معاویه و بیعت نمودن
آن بزرگوار با آنمردود مطرود این معنی را ثابت نمود که تمکین چند که از آن

خلفاء ثلثه بجهت حقیّت و اولویّت انها نبود و قلّت انصار و نقصان اسباب
ظاهر و حکمتها و مصلحتهای باطن کرد امتحان و انمایش و تمیز ابرار از اشرار
مقصود بود از غلبه خصم و هجوم عوام مصلحت ظاهر اسلام و حفظ انجاب را
در تحمل و سکوت دید و در کنج خلوت و انزوا نشست با وصف این در موارد
خاص در تقویت اسلام و ارشاد صاحبان نفوس مطمئنه مبالغه و
اهتمام میفرمود و بهر وسیله بود نگذاشت چراغ اسلام خاموش بشود و
تزویر و تدلیس خلفای جور خاطر نشین عموم اهل اسلام گردد هرگاه عموم خلق
در حقانیت علی و بطلان خلفاء تردید داشتند در حقانیت امام حسن
و بطلان معویه مطلقا جای تردید نبود یکی از حکمتهای بیعت امام حسن
با معویه اثبات این مطلب را نمود که تمکین علی ع از خلفاء دلیل حقانیت انها
نخواهد شد جایز و ممکن است که در مقام ضرورت حق از باطل تمکین نماید
هم چنانکه حضرت موسی علیه السلام در خانه فرعون بود بحسب ظاهر از او تمکین را
مینمود تا وقتیکه قدرت و استیلا بجهة انجناب حاصل شد ÷ درید
برید و شکست و ببست ÷ یلانرا سر و سینه و پا و دست ÷ چهارم مقام
ابقا است که دین اسلام باقی و پاینده ماند و تعهد انرا جناب امام حسین
علیه السلام فرمود و تفصیل ان بطور اجمال و اختصار این است که حکومت
و استیلای معویه امنکا با قتل هر یک از اصحاب و اشخاص مهاجر و انصار
که صاحب دین و دارای بینه یقین و محبت خانواده رسالت بود ندبهر حیله

و تدبیر یکه ممکن بود انها را مقتول کرد و وجه معاش برخی را که از بیت المال
بجهت انها مقرر بود مقطوع نمود که این اصحاب را در انظار خلایق خوار
و بی مقدار ساخت اشخاصیکه دین بدنیا فروختند تشویق کرد و بر مدارج
حرمت و فخامت و علو شان و ارتفاع مرتبه و منزلت انها مبالغه نمود
و بعقدار انعام و مرسومی که داشتند افزود و ایشان را مامور باین
کرد که در فضایل و مناقب بنی امیه که شجره ملعونه بودند جعل احادیث
و اخبار نموده در میان خلق منتشر کنند با قتضای فطرت شوم و عدو
صلات و جوایز موجود و موهوم در جعل احادیث بقدری تهمت
بحضرت رسالت صلعم زدند که پایانی از برای انها نیست چون این خدمت را
انجام دادند بمجموع معلمین اطفال قدغن کرد که این احادیث را باطفال
درس داده خاطر نشان انها بکنند و در اطفاء انوار و اعجاز حیدر
کرار مبالغه ها نموده تا باینمرتبه که در زمان خلافت شاه ولایت پناه
روزی انحضرت در بالای منبر نشسته بود که ناگاه مار بسیار عظیمی
از یکی از ابواب مسجد کوفه داخل شد خلایق وحشت نموده مضطرب
شدند انحضرت با کمال سکون و وقار اهل مسجد را ارام داد تا اینکه مار
بنزدیک منبر رسید و بزبان فصیح با نحضرت سلام داد و انمنظور خود
سؤال کرده جواب شنید و از همان باب معاودت نمود از غلبه اشتهار
باب مذکور بباب الثعبان و باب الاعجاز موسوم شده بود معویه محض

بطلان این معجزه و اختفای این امر مخصوصا ادبی مجلس فرستاد
فیل قوی هیکلی اورده حکم کرد در مقابل هم ان باب مسجد بازداشتند
و مدتها در انجا ببستند و اسم باب الثعبان را بباب الفیل مبدل نمودکه
تا کنون بهمین اسم موسوم است و باینقدرها اکتفا نکرده براویان آن کاذب
احادیث و اخبار تاکید و مبالغه نمود که در مجالس و محافل اینطور بنمایند
و جلوه دهند که مابین خاتم انبیا و علی بن ابیطالب در باطن کدورت
و خصومت مفرط بود که محض حفظ صورت ظاهر طرفین مخفی میداشتند
و اینفقره را طوری شیاع داد که خلایق بر حسب امر معویه در مساجد و
منابر و مواقف نصیب وصی رسول نموده در محضر معاویه بارتکاب این امر شنیع
تقرب میجستند و از خدا و رسول شرم نمیکردند و باینقدر هم قناعت
نکرده از مجموع اهل اسلام بیعت خلافت یزید ملعون را گرفته و او را ولیعهد
خود نمود از وجنات احوال ظاهر شد که امر خلافت امت پیغمبر سالها فراوان
در میان قرده و خنازیر بنی امیه برقرار میماند و هر یک از ائمه دین و احکام واجب را
ترک و بدعتی را اشکار نموده عنقریب اسم اسلام را هم از جهان مرتفع خواهند
نمود لاجرم جناب امام حسین علیه السلام تن بشهادت در داده از مقتول
شدن خود احیاء دین و ابقای ملت حضرت سید المرسلین فرمود تدبیر مخفیه
و خیال فاسد معویه ملعون را خام و ضایع نمود اغلب خلق یکدل و یکجهت
شدند که تصرف انها در خلافت محض جلافت بوده است و مجموع ان احادیث

مجعول و بی اصل و خود ان یزید اصل مستحق لعن و سب و شتم و طعن است
و وقتیکه سید الشهدا صلوات الله علیه عزیمت سفر عراق را تصمیم داد محمد
حنفیه عرض کرد فدای تو شوم فسخ عزم سفر عراق کن که در انجا از دوستان
شما کسی را نمی بینم و در اهل عراق وفا و وفاق نیست میترسم با تو همان کنند
که با پدرت علی و برادرت حسن کردند انحضرت فرمود از عزیمت این سفر
ناگزیرم در خواب جد بزرگوارم را دیدم که مرا بتوجه سفر عراق امر فرمود و
ای حسین در نزد خدا تعالی مرتبه و مقامی هست که مخصوص تست و تو
بانمقام نتوانی رسید الا بشهادت و خوف تو هرگاه بجهة مقتول
شدن من است و از این امر اندیشناکی بدان و اگاه باش که بنی امیه
دست از من بر ندارند تا دل پرخونم را از اندرونم بیرون کشند و من
اجتناب و اعراض دارم که در مکه باشم و خون من در حرم خدا تعالی
ریخته بشود و بواسطه من حرمت حرم ضایع گردد عرض کرد بولایت دیگر
توجه فرما حضرت فرمود بخدا قسم هرگاه بسوراخ حیوانات پنهان بشوم
بنی امیه مرا بیرون اورده مقتول خواهند نمود محمد عرض کرد حالکه از سفر
عراق چاره نیست عیال و اطفال را با خود همراه مبر که اگر کار دگرگون
شود گریه و زاری عیال و اطفال تو را مهموم و مشغول میدارد حضرت
فرمود که از بردن انها چاره نیست بنات رسول خدا و عموم صبایا و
اطفال باید در این سفر با من همراه باشند تا در راه ابقای دین خدا

خودم کشته و عیالم اسیر بشوند همه عرض کرد انا لله وانا الیه راجعون
وجناب سید الشهدا در تمام سفر عراق مذاکره شهادت حضرت یحیی میکرد
ومیفرمود که در بی اعتباری دنیا همین کافی است که محض رضای زن
زانیه سر یحیی بن زکریا را از بدن جدا کرده در طشتی نهاده بحضور آن
ملعونه حاضر کردند زود باشد که بجهت خوشنودی ولد الزنای بنی امیه
سر مرا از بدن جدا کنند و در طشتی نهاده نزد آنملعون حاضر سازند
زینب خاتون عرض کرد که ای برادر آیا درین سفر شهید و قتیل خواهی
شد حضرت فرمود بلی بقسمی شهید میشوم که وحش و طیر بر من بگریند
امام حسین ع در سفر عراق اهل البیت را محض این همراه خود آورد که
اسیر بشوند بان نهجی که اتفاق افتاد و اهل مجموع بلاد در همه منازل و شهرها
سرهای شهدا را بالای نیزه و بنات رسول خدا را اسیر و دستگیر و بر شتران
برهنه سوار در مجلس ابن زیاد مشاهده نمایند تا معلوم خلایق بشود
که در کربلا نسبت بانحضرت چه واقع شده است در واقع هر یک از عیال
و اطفال شاهد قضیه کربلا بودند هرگاه عیال با حضرت نبود مجموع خلق
که در کربلا حاضر نبودند تا بدانند که نسبت بحضرت چه واقع شد و برای بنی
امیه ممکن بود که بعد از وقوع شهادت انحضرت و حصول مقصد خود شاید
ابا و امتناع از قتل انجناب نموده بگویند ما از شهادت انجناب اطلاع
نداشتیم از مکر کوفیها و اعراب بادیه بطمع مال او را نشناختند

وشهید

و شهید کردند و همه خلق این حرف را قبول مینمودند و قتیکه اهل جمیع
بلاد و امصار سرهای شهدا را بالای نیزه و اهلبیت را ماسور و منهوب
مشاهده کنند لابد خواهند فهمید انچه را که باید بفهمند مؤید این
قول آنکه روزی ابن ولیده سر مبارک انحضرت را در شام از دروازه دمشق
آویخته دید عالم در نظرش تیره و تار شد با خود گفت این همه خواری و بی
احترامی بسر مبارک فرزند رسول خدا روا نیست مسبب این هم بهر نحوی
که ممکن است این سر را دزدیده دفن میکنم فورا سر مبارک بتکلم آمده
فرمود ای ابن ولیده زنهار پیرامون اینکار نگرد و متعرض سر من مباش
تا مجموع خلق برای العین ببینند که از ظلم یزید بر من چها وارد شده
مسلما اگر ابن ولیده سر انحضرت را دفن میکرد در واقع و نفس الامر
خدمتی بجماعت بنی امیه کرده بود که نمیگذاشت قبح عمل انها زیاده از این
بخلق ظاهر بشود نعم ما قال عربیة: ان الرماح الواردات صدورها
نحو الحسین تقاتل التنزیلا: جاؤا براسک یابن بنت محمد: مترملا
بدمائه ترمیلا: ویهللون بان قتلت وانما: قتلوا بک التکبیر و
التهلیلا: وکانما قتلوا اباک محمدا: صلی علیه الله و جبریلا
و مختصر معنی حدیث نبوی صلعم که فرمود حسین منی و انا من حسین
اینست یعنی چیزی را که من اظهار کردم همانست که حسین سبب ابقای انخواهد
شد یعنی چیزیکه حسین باعث بقای ان شود همانست که من اظهار کرده ام

در اینصورت حسین از من است و من از حسین هستم و نیز معنی حدیث
مداد العلماء کدماء الشهداء اشاره باین مطلب است که ریخته شدن دماء
شهداء محض بقای دین است مدادیکه در احقاق حق و ابطال باطل نوشته
شود موجب بقای دین خواهد شد پس هر که فیض شهادت را درنیافت
باید در این فقره اهتمام نماید شاید از مداد نتیجه بردارد بدانکه در بعضی
اخبار وارد شده است که روز قیامت صفوف خلایق منعقد میگردد یک
صف را حضرت رسول شفاعت میفرماید و ما بقی صفوف جمیعا را جناب سید
الشهداء علیه السلام شفاعت خواهد فرمود بعضی تامل دارند که باید
تعبیر باید با فضیلت جناب سید الشهداء از پیغمبر قائل بشویم و رفع
این شبهات بجهة اینست که خلق معنی شفاعت را نمیدانند شفاعت انبیاء
و اولیا را در حضور پروردگار مثل شفاعت صدور و وزراء در حضور سلاطین
قیاس نموده اند که در حضور خدا شفیع ایشان شده و مستدعی عفو تقصیر
مقصرین میشوند بعضی قبول و برخی لا قبول خواهد شد و بهمین سبب است
که میگویند جناب سید الشهداء در روز قیامت در میدان شفاعت
سوار ذو الجناح میشود و بامر شفاعت اقدام مینماید البته سواری ذو الجناح
بجهة اینست که عرصه محشر وسیع میباشد گرمی هوا و تعدد صفوف و
کثرت نفوس پیاده نمیتوان حرکت نمود و غفلت از این دارند که شفاعت
بمعنی هدایت کردن و راه نمودن است هر که بارشاد و هدایت هر کس داخل بهشت

شد بشفاعت او داخل بهشت شده است شفاعت یعنی قبول تکلیف
هر که اطاعت اوامر و نواهی انبیاء و اولیاء نموده و تکالیف آنها را در اینجهان
معمول داشته همان اطاعت کردن و قبول نمودن موصل دخول جنت
میشود و آنکس که رد احکام انبیاء کرده و در مقام جحود و عناد و عدم
اطاعت و انقیاد برآمد مطلقا قبول شفاعت در حق آن شخص نشده است
در حقیقت رد و قبول شفاعت انبیاء بدست خود شخص است هر که طی مسافت
با چراغ نموده راه یافت و آنکه در ظلمت قدم گذاشت نگونسار شد از بدو
اسلام تا روز شهادت جناب سید الشهداء مسلمین که شرف صحبت حضرت
رسالت را دریافته بودند و ایمان آنها قلبی بود این جمع اشخاص هستند
که بشفاعت ارشاد و هدایت پیغمبر داخل بهشت میشوند چون بنی امیه اسبابی
فراهم آوردند که بنیان اسلام بکلی منهدم میشد دیگر از محمد اسمی
باقی نمیماند که بهشت بروند منحصر بوده بهمان معدودی که یک صف بودند مجموع
خلق امت بنی امیه میشدند شهادت سید الشهداء بنیان مکر ماکرین
و کید کائدین را بر انداخت بعینه مثل این بود که پیغمبر عود بعالم دنیا
نموده خلق را دعوت جدید و اسلام را رونق تازه بدهد چون این اثر
از وجود آنحضرت ظاهر شد از آنروز ببعد هر که از امت خاتم انبیاء داخل
بهشت شود بواسطه ابقای اسلام و ارشادیست که سید الشهداء
نموده و در حقیقت سید الشهداء شفاعت ما بقی امت پیغمبر را نموده اغلب

خلق را از شر بنی امیه و شجره ملعونه خلاص فرموده است معنی آیه
من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه اینست که در حقیقت آدمی بطوریکه
در توحید بیان شد واقع است در صورت ظاهر آدمی که او را ابوت
اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه فرموده است هرگاه استعداد رفعت
بجهة آن شخص هست باین معنی که قبول تکالیف و ارشاد و اهتدا انبیا و اولیا
نموده است و خدا تعالی بمصداق آیه انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی
من یشاء توفیق طاعت عطا فرموده باشد اذن شفاعت بانبیا
داده شده است و او را شفاعت نموده اند و در دم نزع روح او را قدرت
عروج بسموات و اذن رفعت بمدارج علویه خواهد بود و اگر اطاعت
ننموده است قبول شفاعت هم نشده است شافعی برای او نیست از طریق
خارج بوده است در آن وقت باقتضای عمل خودش جزا داده خواهد شد
اذن رفعت دادن خدا تعالی بمخلوقات کنایه از عطا فرمودن استعدادات
هم چنانکه بماهی اذن دخول بحر داده شده است و بطیور اذن طیران نمودن
داده اند پریدن و نپریدن باختیار خودش میباشد و همینطور اذن
رفعت سموات را بحقیقت آدمی داده اند که بعد از موت طی طرق سموات کرده
از حضیض ذلت باوج رفعت مرتفع شود هرگاه استعداد حاصل نموده
عروج خواهد کرد و الا هبوط واقعشده وادیها و بیر خواهد پیمود
بدانکه اطفالی که در گهواره تکلم نموده اند نخستین طفلی بود از خانه عزیز

مصر که در تهمت زدن زلیخا یوسف را متکلم شد و گفت ان کان قمیصه
قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین و ان کان قمیصه قد من
دبر فکذبت وهو من الصادقین و دیگر طفل ماشطه فرعون بود
که مادرش ایمان آورده بود فرعون بجهة تهدید آن ضعیفه طفل
او را در تنور انداخت و آن طفل مادر خود را بحذر از کفر نموده میگفت
میان تو و بهشت زیاده از یکقدم فاصله نیست زنهار که کافری اختیار
منما و بالوهیت فرعون تصدیق مکن دیگر عیسی بن مریم بود که بطهارت
ذیل مادرش شهادت داد و دیگر علی بن ابیطالب ع بود که در حرم کعبه تولد
یافت مادرش او را بخدمت حضرت رسول ص آورد آنحضرت او را در بغل
گرفت فی الحال سلام کرد و کتب سماویه و آیات قرآنی را تلاوت نمود اما اشخاصیکه
بعد از قتل تکلم نموده اند یحیی بن زکریا بود که با سلطان عهد تکلم فرمود
و گفت این زن بر تو حرام است و دیگر حبیب نجار بود که بعد از کشته شدن گفت
یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین و دیگر جعفر طیار
بود که بعد از شهادت فرمود ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و دیگر سر مبارک ابی عبد الله الحسین ع
بود که فرمود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و هم چنین آیه
سوره کهف را تلاوت فرمود و لکن اشخاصیکه در بطن مادر تکلم نموده اند منحصر
اختصاص و انحصار بال محمد ص داشت غیر از آنها از هیچکس بظهور نرسید

چنانچه خاتم انبیا ام شبی از شبها با کفار قریش احتجاج میفرمود
حضرت خدیجه بفاطمه زهرا حامله بود حضرت خدیجه از ازدحام قریش
و فریاد انها مضطرب شد که ناگاه از بطن خود اوازی شنید که مترس
ابدا در خوف و هراس مباش که پدر بزرگوارم بجهة الزام کفار قریش و اثبات
امر نبوت شق القمر میفرماید و تکلم نمودن امام حسین ع در بطن فاطمه
زهرا و متکلم شدن ائمه اطهار در بطن امهات که حامل انوار مقدسه
انها بودند در اغلب کتب احادیث و اخبار مسطور است بیا انکه یوسف
مصر ولایت را در سوق عالم امکان بمعرض بیع در اورده اند که ان
پیر زالی بودن منافی طبع مردی و مردمیست اگر تهی دستی شخص بمرتبهٔ است
که جز کلافی ندارد با همان کلاف باید شتابد و در طلب مبالغه نماید
شعر گرچه وصالش نه بکوشش دهند ؛ انقدر ای دل که توانی بکوش ؛
و بتحقیق بدان که تجربه رسیده است اشخاصیکه در ظهور
معنی و حقیقت اسلام مبالغه و جد و جهد نموده اند خدا تعالی ایشانرا
بفیض شهادت مستفیض فرموده چنانچه در حدیث قدسی میفرماید
من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیته و من
علی دیته فانا دیته مبادا تصور کنی که موت را در نظر انها صعوبت
و تلخی خواهد بود بلکه از شربت و شهد در مذاق ایشان گوارا تر است
چنانچه ملای رومی در داستان شاه ولایت با ابن ملجم فرموده مثنوی

گفت خونی را همی بینم بچشم ؛ روز و شب بروی ندارم هیچ خشم ؛
زانکه مرگم همچو جان خوش امده است ؛ مرگ من در بعث چنگ اندر زده است ؛
اقتلونی اقتلونی یا ثقات ؛ ان فی قتلی حیاتا فی حیات ؛ ازمودم
مرگ من در زندگی است ؛ چون رهم زین زندگی پایندگی است ؛
انکه او تن را بدینسان پی کند ؛ حرص میری و خلافت کی کند ؛
ازمدرکه اینمطلب معلوم و محقق گردید که ائمه اطهار شاهد بر خلق
اولین و اخرین اند و غفلت شاهد از مشهود جایز نیست و بهمین
دلیل علم انها بر مجموع کاینات علم حضوری است و در زیارت انها گفته
میشود اشهد انک تسمع سلامی و ترد سلامی و تشهد مقامی همین مضمون دارد
با علی صوت شهادت میدهد که ائمه اطهار بر ما سوی الله محیط و صاحب
رتبه یا من لا یشغله شان عن شان هستند و ایشان ندا کرده
شده اند بندای یا من ینادی من کل فج عمیق بالسنة شتی و لغات
مختلفه و حوائج اخری و ایشان وجه الله هستند که هرگز فانی نخواهند شد
چنانچه فرموده است کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
و در زیارت انها گفته میشود السلام علی اسم الله الرضی و وجهه المضیء
و جنبه العلی و ایشان عین الله هستند که هرگز غمی و حول و نوم و یقظه
بانها وارد نشده است و نوم انها محو شدن در ذات حق تعالی است در محمد
ال محمد ص حالت خواب و بیداری مساوی بود هیچکس انها را در خواب غفلت ندید

هر منادیرا نور را محجب بودند ودر زیارت انها گفته میشود السلام
علی عین الله الناظرة واذنه الواعیة وایشان ید الله هستند که هرگز
مغلول نمیشوند در عالم آفاق وانفس صاحب ید باسطه اند قالت
الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
ینفق کیف یشاء ودر زیارت انها گفته میشود السلام علی ید الله الباسطة
وایشان باب الله هستند که هیچ وقت مسدود نخواهد شد و واقع شده
فی بیوت اذن الله ان ترفع ودر زیارت انها گفته میشود انتم السبیل
الاعظم والصراط الاقوم وشهداء دار الفناء وشفعاء دار البقاء و
الرحمة الموصولة والآیة المخزونة والامانة المحفوظة والباب المبتلی به
الناس وایشان نور الله وعلم الله اند که هرگز ظلمت جهل وغفلت در انها
وقوع نخواهد یافت ومعنی ادمیت حضرت ادم نور محمد وال محمد است وعلم ادم
الاسماء کلها ادم را تعلیم اسماء محمد وال محمد شد یعنی انحضرت معرفت محمد
وال محمد حاصل نمود وازایشان اخذ علم مینمود زیرا که علم هر چیز ها انچه بود
ومعاد واز ازل تا ابد وانما کان وما یکون را خدا تعالی بمحمد وال محمد منکشف
فرموده بود غیر از علم بحقیقت ذات غیب الغیوب واجب الوجود خود که بر همه جهان
مخفی ومستور است انچه اختصاص بعوالم امکان دارد در نزد محمد وال محمد
از غلبه ظهور و بروز مستقبل امور حکم ماضی حاصل نموده ودر زیارت انها گفته
میشود اودعه علم ما کان وعلم ما یکون حتی القضاء خلقه ایاب خلق

70

بانها است وحساب خلایق برانها است خدا تعالی فرموده است ان الینا
ایابهم ثم ان علینا حسابهم ودر زیارت انها گفته میشود میراث النبوة
عندکم وایاب الخلق الیکم وحساب الخلق علیکم وفصل الخطاب عندکم
وایات الله لدیکم وعزائمه فیکم ونوره وبرهانه عندکم وامره الیکم
من والاکم فقد والی الله ومن عاداکم فقد عادی الله وایشان قوی
ومتین اند مظهر قدرت وعزت خدا تعالی هستند وخلیفة الله میباشند در
ارض حقیقت وجود ادمی چنانچه در زیارت انها گفته میشود بکم فتح الله
وبکم یختم وبکم ینزل الغیث وبکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا
باذنه محمد وال محمد بمجموع اینقضا بل از ازل تا ابد اختصاص داشته وتا ابد
بهمین منوال است ودر زیارت انها گفته میشود اشهد ان هذا سابق
لکم فیما مضی وجار لکم فیما بقی وان ارواحکم ونورکم وطینتکم واحدة
طابت وطهرت بعضها من بعض خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرشه محدقین
وایشان از جمیع عیوب وذنوب واز هر نجاست وپلیدی باطنا وظاهرا مطهر
ومنزه اند ودر وقتیکه محمد وال محمد افاق را بنور جمال خود منور فرمودند تا
روزیکه از انظار خلایق پنهان وبعالم انفس رجوع کردند احدی از احاد
خلق بول وغایط از انها ندید خلایق بعلت اینکه در ظاهر انها را بصورت
خود میدیدند وانزمره یاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق مشاهده
مینمودند خروج بول وغایط را لازم ملزوم اینصورت میدانستند

عدم رؤیت معتقد این بودند که در وقت قضاء حاجت انچه خارج میشود
بزمین فرو میرود والا چگونه خواهد شد که احاد خلق ندیده باشند
ولکن اصحاب سر آل محمد میدانستند که ایشان مخلوق شده از عنصر سبحانی
نیستند که خروج بول و غایط لازمه آن صورت باشد عقل مجردند که در
انظار مجسم و ملحوظ شده اند هرگاه مثل سایر خلق بول و غایط از انها
خارج بشود از سایر مخلوق چه امتیازی خواهند داشت شخصیکه اندرون و ابدانش نجاست
و پلیدی است چگونه عین الله الناظره و ید الله الباسطه و اذن الله الواعیه
والباب المبتلی به الناس خواهد بود و چگونه شاهد مخلوقات شده
در کمون حقیقت هر شخصی قرار خواهند گرفت هرگاه این قبیل اشخاص
از بلاهت و جهالت مدعی این مقامات بشوند بعقول سایر خلق چه
وارد شده است که این حرفهای مزخرف ایشانرا بشنوند و قبول نمایند بخصوص
سلمان و اباذر و مقداد و عمار و سایر اصحاب سر محمد و آل محمد صلع و دلیلی
که در بطلان ابابکر و عمر و عثمان داشتند این بود که معده انها انبار
پلیدی و نجاست است هرگاه بکرور طبیعت انها اجابت نماید از غلبه بخار غایط
که بمغز و دماغ انها متصاعد میگردد دیوانه و هذیان گو و مخبط خواهند
شد بچه دلیل اطاعت امر و محبت انهارا خدا تعالی بسایر خلق واجب خواهد
فرمود اما امام مفترض الطاعة آل محمد صلع هستند که آیه تطهیر در حق انها
صدق آمده است ظاهر و باطن انها بنص صریح و نص انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از هر نجاست و پلیدی مطهر
و منزه است در صورتیکه شخص معدن بول و غایط باشد چگونه آیه
تطهیر در حق او صدق حاصل مینماید الظاهر عنوان الباطن در حق
ایشان باید گفت بلکه قرآن منبع علم و حکمت و مواعظ و امثال و آراء
طریقت است و مفتاح انجمله را حسن تاویل مقرر است چنانچه بالصراحة
فرموده است هل ینظرون الا تاویله و از جمله آیاتیکه حکمتها در او
مکنون است آیات ملاقات نمودن موسی با خضر است و اغلب خلق انها را
باقتضای ظاهر الفاظ معنی و ترجمه نموده اند و حال اینکه نقضهای عدیده
وارد می آید زیرا که بحکم صریح ان الدین عند الله الاسلام مجموع انبیا
عظام بدین اسلام بوده اند یعنی طریقه سلامت و امنیت و عافیت
و این دین واحد است زیرا که مبنای طریقه عقل یکی میباشد همچنان
پیغمبران و اوصیای ایشان اقدام بقصاص قبل از قتل و جنایت قبل از
جرم ننموده اند و مجاری امور باقتضای معلومات باطنیه سلوک نکرده اند
بلکه بجهت سر مشق و تعلیم خلایق باطن را بصورت ظاهر شریعت تطبیق فرموده اند
در اینصورت کشتن طفل بیگناه باحتمال اینکه بعد از بلوغ مفسده
از او ظاهر خواهد شد معنی ندارد هرگاه امر خدا تعالی کلیة مبنی بر انسبت
که قلع و قمع فتنه را قبل از ظهور بفرماید فرعون و نمرود و شداد و اعادی
انبیا و اولیا از قبیل شمر و معاندین اهل البیت بتعجیل در دفع انها لازم

بود اینهمه مهلت و مدارا از برای چه فرمودند خاتم انبیا از مقدمهٔ ابن
ملجم خبر داد با وجود این مرتضی علی ع ظاهرا کمال محبت و مهربانی میفرمود
و در صدد دفع او برنیامد چگونه خضر اقدام در قتل طفلی فرمود که از او
گناهی و خطائی ظهور نیافته است قطع نظر از این امور کرده در حق خضر و الیاس
معتقد این هستیم که دو نفر مرد پیر مقدس نورانی که علم طی الارض دارند
همیشه در بیابانها و دریاها مشغول عبادت میباشند و شغل ایشان منحصر
براینست که هدایت گمگشتگان نموده ایشانرا از مهالک نجات بدهند
طول عمر اینها بمرتبه خواهد بود که از عهد ذوالقرنین تا قیامت زنده
خواهند بود و مواظبت باینخدمت دارند درینصورت باید معتقد این
بشویم که ابتدا انتظام امر الوهیت خدای تعالی و محافظت فرمودن خلایق
در زمان اسکندر شده است و یا اینکه معتقد این بشویم که خضر و الیاس
اول مخلوق خدای تعالی هستند که همیشه در باطن عالم کمون داشتند
و منجیها لکین و منحرفین طرق بر و بحر عالم میباشند در اینصورت باید
بفهمیم بدانیم که خضر و الیاس عبارت از حقیقت نور محمد و علی است محمد را
خضر نامیده اند زیرا که حی و ملازم بر توحید خدای تعالی است و اوست
جبل تجلی انوار الوهیت خزائن علم و حکمت با جمعها در کمون جبل حقیقت
محمدیه مکنون است چنانچه گفته اند یا من فی الجبال خزائنه علی را الیاس
میگویند بجهت اینکه مجاری بحر عالم ایجاد و آفرینش است و او مظهر العجائب

لقب داده اند بعلت اینکه عجایب صنع الهی در بحر ایجاد ظهور یافته و
اوست معنی یا من فی البحار عجائبه در دست ولایت آنحضرت بدایع صنعت
الهیه را از بحر قدرت کامله هویدا میفرماید و با اینکه بخضر و الیاس
نوعی قائل بشویم و ایشانرا خضر و الیاس بن خضر و الیاس من البدو
و خضر و الیاس بن خضر و الیاس الی الختم بدانیم این عقیده مسلم الخطاست
باید بفهمیم دانست که خضر عبارت از پیر عقل است و او حقیقت طاهره
مصطفویست که زنده و پاینده جاوید است هرگز موت و فنا در او روا
نخواهد بود ظهور او در انظار بجهت ملاحظهٔ خلق بطور تولد است
و غیبت او از انظار بطور موت و در میان واقع نه متولد شده است و
نه مرده است بهمین طریق است امر ولادت و ممات علی بن ابیطالب و او
آنحضرت و محض اتحاد جنسیت بود که در آیهٔ مباهله حسنین را ابنائنا
و فاطمه را نسائنا و علی را انفسنا فرموده اند و سایر خلق از مجانست
و از عداد آنجناب خارج بودند و حال اینکه بحسب ظاهر عم آنحضرت عباس
و سایر بنی هاشم و زوجات آنحضرت همگی حضور داشتند و بهیچکدام
اعتنا نفرمود در احادیث وارد است که چون خاتم انبیا صلعم رحلت
فرمود اهل حرم صدائی شنیدند که ایشانرا سلام کرد و تعزیت داده امر
بصبر و شکیبائی نمود شاه ولایت پناه فرمود آیا دانستید که قائل آن
قول کیست عرض کردند که امیر المؤمنین وصی رسول و باب مدینهٔ علم آنحضرت

بهتر میدانند حضرت امیر المؤمنین فرمود که این صگا برادرم خضر بود
یعنی صگا باطن محمد است که برادر من میباشد و ظاهرا شما را سلام میدهد
و امر بصبوری و شکیبائی میفرماید در فراق خود و هم در مصائبی که بشما
روی خواهد نمود و قصه موسی علیه السلام و رسیدن و ملاقات
نمودن با خضر اشاره بمعراج روحانی موسی ع و رسیدن او بعالم عقل
که خضر نامیده شده است زیرا که او زنده جاوید است و مظهر اسم حی
حق تعالی میباشد و اوست حقیقت محمد و آل محمد خدای تعالی میفرماید و اذ قال
موسی لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا یعنی نفس ناطقه
موسی ع با نفس مطمئنه آنحضرت که او را بمنزله رفیقی است که همراهی با او داشته
باشد در عالم خلسه و مراقبه شایق رسیدن بعالم اکبر عقلانیه که در
کمون او منطوی و مضمر بوده شده اند گفت که از برای ما شگفت و عجیب نخواهد
بود تا اینکه برسیم بمجمع البحرین عالم واجب الوجود و ممکن الوجود و بگذاریم
صورت نفسانیت ظاهر خود ما نرا که مانع از وصول بمدارج عقلیه است
در لغت حقب بمعنی باز داشتن است یعنی اینصورت ما را مانع از وصول بمقام
شده است قبل از حصول موت که کاسر اینصورت خواهد بود سیر وادی موتوا
قبل ان تموتوا را نموده اینصورت و علایق را از خود دور کنیم و برانیم و بمقام
عقلانیت عروج نمائیم و بمشاهده انوار عقلانیه فایز شویم فلما بلغا
مجمع بینهما نسیا حوتهما فاتخذ سبیله فی البحر سربا یعنی مانیکه رسیدند

موسی با شخص حقیقت خود بمقامی که محل اجتماع صورت ظاهر جسمانیت
بود با معنی باطن و روحانیت در آن وقت بیهوش و مبهوت شده مشاهدت
و ملزومات اینجهانی را فراموش و متروک نمود در لغت عرب حوت بحری بمعنی ماهیست
و گفتگوی در شور است ماحصل معنی اینخواهد بود که آن دو نفر یعنی موسی
با شخص حقیقت خودش مشاورت و گفتگو و نمود علایق اینجهانی را از خود
سلب نموده در بحر عالم جسمانیت رها نمودند و خودشان مطلقا و مجردا
توجه بعالم معنی فرمودند فلما جاوزا قال لفتیه آتنا غدائنا لقد لقینا
من سفرنا هذا نصبا پس زمانی که موسی و اینجوان رفیق از مقام عالم صورت
و جسمانیت تجاوز نموده بعالم توجه بعالم معنی کردند موسی بحقیقت رفیق
خود گفت که اینصورت ظاهر را که حقه آمال و امنیت است حاضر کن که ما
در این سفر رنج و سختی در لغت غدا ماخوذ از غذ است بمعنی حقه و بمعنی
کرهی است که در اجسام ظاهر میشود و در این آیه بمعنی حقه مناسب است
نصب در لغت بمعنی رنج و سختی است یعنی تجرد مطلق اختیار کردن از برای ما
سخت است حقه آمال و امنیت را که لازمه خلقت ما نموده اند حاضر کن قال
ارایت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت و ما انسانیه الا الشیطان
ان اذکره واتخذ سبیله فی البحر عجبا اینجوان رفیق با موسی گفت آیا خود ندیدی
زمانی که ما آرام گرفته بودیم در صخره صورت جسمانیت ظاهری خود ما
همانجا حقه امنیت و آمال را ترک کردم و فراموش نمودم و او را در بحر عالم

صورت رها کردم گفتگو و مشاورت و ضبط حفظ آمال و امنیت را شیطان
صورت در خاطر مذاکره مینماید و فراموش نمیکنند او را مگر اینکه مجددا
شیطان او را بخاطر می آورد و عنکنار آدمی لوازم دنیوی را فراموش
نموده از خاطر بیفکند تا وقتیکه عزم این سفر کردیم حتی مجموع آمال
دنیوی را در صخره صورت گذاشته ترک همه را نمودیم قال ذلک ما کنا
نبغ فارتدا على آثارهما قصصا موسی گفت اینکار بکر کرده همانست که
ما طلب او میکردیم ازو داشتیم پس با یکدیگر طی مسافت زمانی میکردند
و از هم آگاهی میجستند استدراک معنی طی زمان نمودن انها را از کلمه
فلما جاوزا و از کلمه فلما بلغا مینمائیم زیرا که کلمه لما در تکلم عرب به زمان
استعمال میشود در طی مکان نمودن اینکلمه را نمیگویند فوجدا
عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما موسی
با رفیق خود موافقت داشت و طی مراحل و مدارج معنوی را مینمود پس یافتند
بنده از بندگان ما را که ایشان رحمت بسوی او از نزد ما میشد و او را
علم می آموختیم از نزد خود مان یعنی فتوحات و رحمت و علم از جانب
خدا تعالی بلا واسطه با و میشد در میان ذات واجب الوجود و آن عبد
هیچ حاجب و حائل و واسطه نبود و این عبد عبارت از عقل است
که باصطلاحی او را خضر نامیده اند یعنی زنده جاوید و باصطلاحی عرش است
یعنی فوق کل مخلوقات و حقیقة الحقایق مجموع اشیا و باصطلاحی

حقیقت محمد و آل محمد میگویند و اوست زنده جاوید که مظهر اسم حی حق
تعالی است و اوست اول خلق عالم امکان و اوست ملکوت السموات
والارض که خدای تعالی او را بحضرت ابراهیم نمود و در اوراق سابق مسطور شد
قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا موسی عرض
کرد آیا متابعت بکنیم ترا برا اینکه بیاموزی بمن آن چیزها اینکه ترا آموختند
و ارشاد کرده اند قال انك لن تستطيع معي صبرا و كيف تصبر على ما لم تحط
به خبرا فرمود ترا با من قدرت و استطاعت در موافقت نیست و صبر
نخواهی نمود و چگونه صبر خواهی کرد بچیزیکه احاطه و خبر از آن نداری ما حصل
معنی اینست که خدای تعالی مرا محیط بر ما سوی فرموده است تو در مرکز محاط
واقع شده چگونه با من موافقت مینمائی قال ستجدني ان شاء الله صابرا
ولا اعصي لك امرا موسی گفت که ان شاء الله مرا از صبر کنندگان خواهی یافت
که مخالفت و عصیان امر شما ننمایم قال فان اتبعتني فلا تسئلني عن شيء
حتى احدث لك منه ذكرا گفت هر گاه با من متابعت میکنی از من سؤال
مکن از آنچه مشاهده خواهی نمود تا اینکه من خود مذاکره اسرار آنرا بکنم
فانطلقا حتى اذا ركبا في السفينة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت
شيئا امرا خضر با موسی با یکدیگر گشاده روی میکردند و همراهی مینمودند
تا اینکه بکشتی نشستند خضر کشتی را سوراخ نمود موسی بر آشفت و گفت
آیا او را سوراخ کردی که اهل او را غرق کنی بامر عجیب و ناهنجار اقدام کردی

قال الم اقل انك لن تستطيع معي صبرا خضر فرمود اما من بتو نگفتم که
طاقت مصاحبت در مرافقت ما نداری قال لا تؤاخذني بما نسيت ولا
ترهقني من امري عسرا موسی گفت مواخذه از من مکن بچیزیکه فراموش
نمودم او را و بمن سختی منما و امر مرا آسان کن فانطلقا حتی اذا لقيا غلاما
فقتله قال اقتلت نفسا زكية بغير نفس لقد جئت شيئا نكرا و همچنان
گردش مینمودند تا آنکه طفلی را دیدند و خضر آن طفل را کشته موسی
بیطاقت شده و گفت قتل نفس میکنی بدون ملاحظه قصاص حقیقت
اینست که اقدام بامر منکری کرده قال الم اقل انك لن تستطيع معي صبرا
خضر فرمود نگفتم بتو که طاقت و صبر نداری قال ان سألتك عن شيء بعدها
فلا تصاحبني قد بلغت من لدني عذرا موسی گفت هرگاه بعد از این سؤال
نمودم امری با من مصاحبت مکن زیرا که حجت را تمام نموده فانطلقا
حتی اذا اتيا اهل قرية استطعما اهلها فابوا ان يضيفوهما فوجدا فيها جدارا
يريد ان ينقض فاقامه قال لو شئت لاتخذت عليه اجرا همچنان خضر
و موسی مرافقت مینمودند تا آنکه وارد قریه شدند و از اهل قریه طعام
طلبیدند و اهل قریه مضایقه کردند و ندادند خضر و موسی در آن قریه
دیواری دیدند در شرف افتادن بود خضر دیوار را استوار نموده موسی
گفت هرگاه میخواستی هر اینه اجرت میگرفتی از اهل قریه بجهت درست نمودن
دیوار قال هذا فراق بيني وبينك سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا

خضر گفت اینک زمان مفارقت من با تست ترا آگاه میدهم بتأویل
چیزیکه نتوانستی دید او صبر نمود اما السفينة فكانت لمساكين يعملون
في البحر فاردت ان اعيبها وكان وراءهم ملك يأخذ كل سفينة غصبا
اما سفینه مال مساکین بود که در بحر کار میکردند و من او را بجهت آن
معیوب نمودم که از قفای آنها سلطان جابری بود که سفاین را غصب
مینمود این سفینه معیوب شد عیب او موجب اینست که در او طمع نکنند
تأویل این آیه اینست بحر کنایه از عالم دنیویست و کشتی مال مساکین است
و مساکین اهل اینجهان هستند متاع آنها آمال و آرزوی دنیوی است
که در آن کشتی واقع است سلطان غاصب عبارت از نفس اماره بالسوء است
که در صدد و تصرف و غصب سفاین بر آمده است چون در سفینه نقصان
حاصل شود باینمعنی که از آمال و اموال دنیوی بقدر ضرورت و ما یحتاج
که حاصل سفینه شکسته همین قدرها است قناعت نماید دست تعدی و تصرف
نفس اماره از او کوتاه خواهد شد و اما الغلام فكان ابواه مؤمنين
فخشينا ان يرهقهما طغيانا وكفرا فاردنا ان يبدلهما ربهما خيرا منه
زكوة واقرب رحما اما آن طفل پدر و مادر مؤمن داشت این طفل هرگاه
بزرگ میشد آنها را اکراه مینمود و بضلالت و کفر می انداخت او را کشتیم
که پروردگار عوض بهتر و خوبتر بآنها عطا فرماید توجیه اینطور میشود
که آن طفل عبارت از جهل است که او را باید از خودی و طفولیت سر برید چون

بزرگ و قوی شود والدین خود را که عبارت از صورت و معنی است شخص
بمعرض زیان و عرصهٔ خسران درمی آورد واما الجدار فکان لغلامین
یتیمین وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا فاراد ربک ان یبلغا
اشدهما ویستخرجا کنزهما رحمة من ربک وما فعلته عن امری ذلک تاویل ما لم
تسطع علیه صبرا فرمود اما دیوار مال دو طفل یتیم بود در زیر ان دیوار
گنج پنهان بود بجهت ان دو طفل و ان دو طفل را پدر بود صالح اراده کرد
پروردگار تو که آن دو طفل بالغ بشوند و برشد برسند و ان گنج را از انجا
بیرون بیاورند و این است تاویل انچیزیکه نتوانستی صبر کنی توجیه این است
که قریه عبارت از بنغال است و مبنای کار اهل اینجهان بر این بوده است
که از مردمان فقیر و بی بضاعت اعراض میکنند هرچه بخواهند نمیدهند
دیوار کنایه از توکل است که در انوقت صبر باید کرد و سور توکل را باید
استوار نمود و بنیان او را محکم کرد که از ملاحظه اعراض نمودن شخص
بنیان صبر و توکل منهدم نشود و در زیر دیوار صبر و توکل گنج قناعت را
پنهان کرده اند چون طفل نفس مطمئنه و صورت ظاهر او بزرگ شود
یعنی بمدارج عالیه برسد از ان گنج مخفی بهره ور گردد مخفی نماناد انچه را که
موسی در ملاقات با خضر دید و مشاهده نمود از نشستن بکشتی
و سوراخ نمودن کشتی و سر بریدن ان طفل و استوار نمودن دیوار
اینجمله صفات بود که در کمون موسی موجود و مندرج بود دست تصرف

و ید باسطهٔ خضر مجموع انها را از باطن موسی بیرون آورده در نظر
او مجسم و ملحوظ گردید بطوریکه همچنین دانست که از خارج آمده اند دخلی باو
ندارد خضر ظاهر کشتی مال و امنیت موسی را سوراخ کرد و او را با قلت
بقنع از نعمتهای دنیوی قناعت داد و طفل جهل او را مجسم فرمود و در حضور
موسی سر برید و مقتول کرد و دیوار توکل موسی را قوی نمود که در شدائد
قوم مصابرت فرماید و از گنج قناعت برخورداری جوید چون تکمیل
موسی بانتها رسید خضر فرمود توجه مرکز خاک کن بامر بعثت و رسالت
خود مشغول باش چون دانستیکه مبنای کار اینجهان بغلبه حرص و آ
زاست و حرص را بگاو تشبیه نموده اند و برعایت همین نکته خدایتعالی
در قران ابا بکر را طاغوت لقب داد طاغوت ماخوذ از طغی و طغیانست
و بمعنی ثور است یعنی گوساله ابا بکر در سن شیخوخیت دارای حرص جوانی
بود در شرف ارتحال غصب حقوق ذی القربی نمود انشاء الله تعالی
در جای خود مسطور شده و نگارش خواهد یافت بطور قصه و حکایت
گفته شده است در جزیره صحرای پر آب و علفی است و خدایتعالی گاوی خلق
فرموده است که هر روز مجموع اب و علف انرا میخورد چون شب میشود
در خیال است که فردا چه خواهم خورد و وقتیکه صبح طالع میگردد
همچنان صحرا را پر آب و علف می بیند و همیشه بدینمنوال میگذراند نه
اینستکه فی الواقع اینچنین گاوی و همچو صحرائی موجود باشد بلکه مقصود

باب ششم

حرص واز آدمیست که هر روز خدا تعالی روزی او را من حیث لا یحتسب
میرساند باز وقتیکه شب میشود از غلبه سوء ظن در غم و اندوه روزی
فرداست و هم چنین گفته اند که دنیا در پشت گاو قرار گرفته است و گاو
در پشت ماهی است و ماهی در میان دریا است گاو کنایه از حرص است یعنی
مبنای کار دنیا بر حرص است که بگاو تشبیه نموده اند و اینکه گاو در روی
ماهی قرار گرفته است و ماهی در بحر محیط است چنانچه از برای ماهی در دریا
محل و ماوای مخصوصی نیست که در انجا قرار بگیرد حرص ادمی راهم حد توقف
نیست قرار و اندازه بجهة طمع و حرص ادمی معین نشده چون میخواهند
حرص بی انتهای ادمی را بعالم صورت در بیاورند لاجرم بگاو باید تشبیه
نمود که در پشت ماهی باشد و ماهی در بحر محیط باشد که لاینقطع ماهی
در دریا حرکت بکند و در هیچ جا قرار و ارام نداشته باشد مگر مشایخ
که بعضی اشخاص ابتدا بامر معاش قلیلی راضی بودند وقتیکه بجهة انها جمع
شد فورا ما فوق او را طلب کردند اینکه یوم نقول لجهنم هل امتلأت و تقول
هل من مزید اشاره بجهنم حرص نفسانیت و حیوانیت است که هرگز
سیر نمیشود چون منشا مجموع صفات رذیله انسان جهل است که در
حقیقت مصدر کل قبایح افعال و اقوال است و مجموع اخلاق ذمیمه
از او اشتقاق حاصل مینماید چون در درون حقیقت ادمی جا گرفت
لاینقطع منبسط و منشعب میگردد و حسنات را زایل نموده تولید سیئات

در اثبات نبوت

میکند و از انجمله منافی ریاست کلیه خلایق است خاصه در انبیا لاجرم
خضر حقیقت محمدیه طفل جهل موسی را سر برید که هیچ وقت عود بعالم
موسویت ننماید و کشتی امال دنیوی و مشتهیات نفسانی او را شکست
که از زخارف و ما یحتاج و جیفه دنیوی باقل ما یقنع قناعت کند در عوض
ایمن و بنیان سور توکل او را قوی فرمود که از ضرر حوادث روزگار منحنی
نشود و هذا بعثت به واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر
من القول بالغدو والاصال و لا تکن من الغافلین پیوسته در نهان
و در اشکار که وجود ادمی را مثابه صبح و شام است رب خود را در نفس
خود حاضر و ناظر دانسته خود را مقیم وادی ایمن ولایت بداند بدانکه
حسن و قبح اشیاء عقلی است و تمیز انها بعهده عقل است در هر که عقل
بیشتر است ادراک لذات او فراوانتر خواهد بود و منطوق او باستعمال
کلمات مختصر و موجز میشود هر قدر که از عقل کاسته میشود شخص را
بطول کلام مبتلا مینماید و وقتیکه بکلی عقل مرتفع گردید قدرت تکلم
باقی نمیماند ادمی همچون حیوانات صدا میکند و قادر بتکلم نیست زیرا
که نطق از وجود عقل ظاهر میشود و حرف زدن زیاد از غش است
و قلت عقل او عارض میگردد چنانچه فرموده اند من کثر کلامه قل
عقله و از ارتفاع او عدم قدرت بر نطق حادث خواهد شد همچنانکه
حیوانات بجهة ارتفاع عقل قادر بر نطق و تکلم نیستند صدا میکنند

ازین رو هم چنانکه انبیا استدراک احوال آنها را ممکن است نمودن و چنانکه
با پیغمبر و ائمه اطهار مواجهه نمایند و توجه عقل با آنها بشود چنانچه
حیوانات با انبیا و ائمه اطهار تکلم مینمودند نعم ما قال شعر عقل چو
با او متکلم شود ؛ چون بسخن آید و ملهم شود ؛ چون نظر عقل از و دور شد
دید حق بینی او کور شد ؛ آتش حرف چو بجانش زنند ؛ مهر سکوتی
بر بانش زنند ؛ بدانکه قلب آدمی موضع واردات روحانیه حقانی و دماغ
انسانی سیاحتگاه نفس حیوانی است و این راز اعتقاد نیز مسبب شد
چون آدمی بخواب رود و از مشاغل دنیوی فارغ گردد روح او در سیران و
جولان آید هرگاه عزم سیاحت عوالم ملکوتی نمود توجه بقلب مینماید و آنچه
که در عالم قلبی او را نمودند البته واقع خواهد شد و از رؤیای صادقه است
اغلب وحی انبیا بدین نهج بود داستان ابرهیم و ذبح اسمعیل مصداق این
قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما
تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین انا مر رؤیای صادقه قلبیه بوده است
و همچنین داستان یوسف مبنی بعالم رؤیا بود چنانچه کلام خدا بان ناطق است
اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی
ساجدین قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان
للانسان عدو مبین در قران آیاتیکه دلالت بر صدق رؤیا دارد بسیار است
ولکن وقتیکه روح آدمی عزم سیاحت تخیلات نفسانی نمود روح شخص نائم

توجه بدماغ خواهد نمود و در آن عرصه آنچه که ملاحظه نمود اضغاث و احلام
و همچون نقش بر آب خواهد بود مطلقا صورت نمی بندد و صدق حاصل
نمی نماید سیر روح بطریق قلبیه یا بطرف دماغیه در بیداری نیز مؤثر و
مفید است اهل اسلام را غالبا سیر روح بطریق قلب میباشد و
باین واسطه در علوم الهیات و اسرار مبدء و معاد مربوط هستند
ولکن در صنایع چندان مهارت ندارند بخلاف خارج اهل اسلام سیر روح
آنها بجانب دماغ است و طریق قلب ایشان مسدود است لاجرم در
صنایع و علومی که تعلق بمحسوسات دارد کاملند و در علوم الهیات
مطلقا ربطی ندارند و در اوراق سابقه اجمالا مذکور شد که ائمه
اطهار آیات محکمات اند توضیح آنستکه میفرماید هو الذی انزل
علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما
الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من
عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب خلاصه معنی آنکه خدا تعالی فرود
آورده و وارد نمود بر تو کتاب جامع علم و حکمت را و ازین کتاب است ائمه
اطهار که حاکم و صاحب شبه فصل الخطاب و ام الکتاب اند که مجسم و ملحوظ
شده ازاین کتاب میباشند و آیات مکتوبه قران با جمعها آیات متشابه
هستند که احتیاج بتأویل دارند تا شخاصیکه در قلوب آنها حالت انحراف

باب پنجم

از ایمان است بجهت بغی و فتنه و القاء شبهه از اهل البیت که آیات محکمات
و ام الکتاب میباشند صرف نظر نموده مستند و مستظهر بآیات مکتوبه
متشابهه قرآن میشوند که بهوای نفس خود توجیه و تاویل نمایند هم چنانکه
عمر گفت حسبنا کتاب الله ان نبیکم لیهجر و از سوق کلام نیز محقق است که آیات
محکمات خارج از تفسیر است چنانچه فرموده منه آیات محکمات هر گاه آیات داخل
قرآن مقصود بود میفرمود منه آیات محکمات و راسخون در علم که دوستان
باب مدینه علم محمد اند میگویند که مجموع آنها از جانب خدا تعالی است و همانا که
این مطلب اشخاص ذو الالباب می نمایند که اختصاص بکتاب مکتوبه متشابه
دارد آیه نیست الله الذی نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر
منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ذلک
هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد نزول کتاب متشابه
نیز بجهت تلیین قلوب خلایق است با آل محمد که ذکر الله هستند **فصل ثانی**
در بطلان معاندین بدانکه حاصل وجود انبیا و اولیا آن است که خلق را
از خواب غفلت بیدار کنند و عالم ظاهر را نظامی بقانون عقل داده معنی
توحید و بقای مخلوق را در ضمیر خلق بکجا نند اگر در ظاهر متعدد بودند ولی
در باطن متحد و مقصود کل آنها واحد بود هیچیک نقض قول یکدیگر را نگفتند
و انکار یکدیگر را ننمودند پس علت تعدد چیست و شریعت از چه رو تجدید شد
و ملت چرا منسوخ گشت این چه گفته که آن نگفته هر یک از انبیا که مبعوث

در بطلان معاندین

شدند مقصود اثبات واجب الوجود و تحقیق توحید بود خلایق
اغلب معرفت شدند و ایمان آوردند چون آن پیغمبر بعد عالم فانی نمود
بکیفیت امت پیروی ملت او کردند پس باغوای شیطان بمرور دهور میان ایشان فساد
ظاهر شد ایمان را مبدل بکفر و توحید را تبدیل بشرک نمودند یهود عزیر را
ابن الله دانستند بر خداوند لازم شد بجهت دفع این فساد یکه روی داد
شریعت موسی را بر چیند و ملتش را منسوخ کند و خلق را از ضلالت و
گمراهی ملت منحرف نجات دهد لاجرم عیسی را مبعوث کرد و آنحضرت زحمات
بسیار کشید تا خلق بطریقه او گرویدند بنیان توحید مستحکم گردید
چون از اینعالم گذشت مجدداً اختلاف کلی روی داد نصاری معتقد این
شدند که عیسی پسر خداست و مادرش زن خداست بثالث ثلثه معترف
شدند چنانچه در قرآن میفرماید و اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا
من دون الله که خدایان قوم و ریش سفیدان محل را اولیا تصور کرده
خلیفه عیسی دانستند آخر کار آنها بجائی کشید که نسخ انجیل متعدد
و مختلف شد که هیچکدام با دیگری وفق نمیداد آخر الامر از روی اضطرار
نسخ انجیل یوحنا را اختیار کردند پس بر خداوند لازم شد که شریعت
او را منسوخ کند و آیینش را متروک سازد عقل کل و خاتم رسل و
هادی سبل حقیقة الحقایق اشیا آماده وجود و علت ایجاد محمد مصطفی
قدم بدایره عالم شهود نهاد قولوا لا اله الا الله تفلحوا را تکرار میفرمود

باب سیم

اوصیا و اولیای خود را معدود و محدود کرد و در روز مباهله با نصاری
نجران در محضر مسلمین بامر سماوی و تنزیل آیه فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم
الی آخر الآیه خلفای خود را مشهود فریقین نمود بعد از مشقت و زحمت
رواج دین حق و ملت حنیفه رواج گرفت رایت اسلام از هر طرف نمودار شد
چنانچه خود آنحضرت اشرف انبیا و امتش نیز افضل امم میباشند و در باب
حدیث لا تجتمع امتی علی الخطاء حجت قاطع است یعنی امت من بر خطا و
اجتماع نمیکنند و بهمین جهت دین آنحضرت تا قیام قیامت مستمر و برقرار و هیچوقت
منسوخ نمیشود نعم ما قال **مثنوی** مصطفی را وعده کرد الطاف حق
گر بمیری تو نمیرد این سبق ؛ و مقصود از خطا در این حدیث شرک است و هیچ
خطا و منکری بالاتر از شرک نیست تا حال که قریب هزار و دویست و نود سال
از هجرت آنحضرت میگذرد هرگز خطای شرک در میان امت ظاهر نشد چنانچه
در امت انبیای سلف این خطا شایع میشد و دین آن پیغمبر بهمین جهت منسوخ
میگردید و منقرض میشد له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه
من امر الله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم
سوء فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال و امت پیغمبر بعد از رحلت خاتم
پیغمبران حدیث لا تجتمع امتی علی الخطا را تاویل باجماع یوم سقیفه و صحت
بر بیعت ابابکر نموده وصی آنحضرت را از امر خلافت ظاهری منع کردند نص صریح
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون

در بطلان اجماع

الزکوة و هم راکعون را که در حق علی بن ابیطالب عز نزول یافته است با
حدیث مبارک من کنت مولیه فهذا علی مولیه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله را بطاق نسیان
گذاشتند و حال آنکه همان امت همیشه در اضداد اجماع میکردند اول اجماع
بر خلافت ابابکر و بعد بر عمر و بعد بر عثمان نمودند و مجددا اجماع بر عزل
و قتل عثمان کردند هرگاه خلافت عثمان از جانب خدا تعالی بود چگونه خواستند
او را از خلافت خلع و عزل کنند و ما هرگز نشنیدیم که امت انبیای سابق
اعم از اینکه امت آنها مؤمن باشند یا فاسق اجماع در عزل پیغمبری پیغمبران
نموده باشند
خدا تعالی با آنکه وصی و خلیفه آنها را از امر وصایت و خلافت عزل کرده باشند
یا اینکه جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل بدهند و بگویند حضرت یوشع را
حال مصلحت مقتضی نیست که خلیفه موسی باشد یکچندی باید خلافت
بعهده سامری برقرار باشد و خلق را مثل سابق رام کند و براه بیاورد
تا وقتیکه حضرت یوشع استعداد اینکار را حاصل بکند پس معلوم میشود
که هر که را خدا تعالی برگزیده بجهت امر نبوت و خلافت اختیار کرد مخلوق
قادر بر عزل او نیستند ولی گاهی اطاعت او را میکنند و گاهی نافرمانی
مینمایند خلفای ثلثه اختیار کرده خلق بود تا امت بر عزل و خلع عثمان
اجماع کردند خلیفه و وصی منصوص و اختیار کرده خدا و رسول امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب است و مقصود از حدیث لا تجتمع امتی علی الخطا خطای

شرك و كفر است كه الى حال در امت واقع نشده است بخلاف بیعت و متابعت
با ابا بكر نداد بجهة اینكه ارتداد و اسلام الى زماننا هذا اغلب اوقات
امت در اضداد باهمدیگر اجماع نمودند لفظ امت در حدیث مذكور لفظ
عامى است كه اختصاص ببعض دون بعض و بزمان دون زمان ندارد و
اجماع در بیعت خلفا و قتل عثمان و بیعت با مرتضى على و اجماع بر حرب
جمل و صفین و نهروان و در ریاست معویه و بیعت كردن یزید و اجماع در قتل
امام حسین ع و قتل غارت مدینه و محاصره نمودن كعبه و نصب منجنیق
بحرم خدا تعالى و ساير اتفاق و اختلافات كه در مبایعت خلفاى بنى امیه
و بنى عباس در خلع بعضى از انها مجتمع میشدند و با خوارجى كه در عهد
انها خروج میكردند متفق و متحد بودند با بهم تفاصیل با اجماع و اجماع
امت پیغمبر بود باید بحكم این حدیث جمیع این وقایع را تصدیق نموده همه را حق
بدانیم و انكار ننمائیم و حال اینكه مجموع انها باهم ضد هستند جمع اضداد
روا نیست هرگاه بگویند كه اجماع در امور مخصوص خواص است عامه را
در ان مدخلیتى نیست جواب گوئیم كه در اجماع سقیفه اجماع عوام بود
از خواص كسى حضور نداشت اجماعى كه خالى از ذوى القربى است و از آل
محمد در ان انجمن احدى حضور ندارد همین دلیل بطلان ان اجماع است
كدام خواصى است كه اخص از على علیه السلام بود كه نفس حضرت رسالت
است برادر و بنى عم و داماد و وصى و پدر فرزندان پیغمبر اخر الزمان است

و باب مدینه علم انحضرت و وفا كننده بمواثیق و عهود انجناب بوده است
كدام خواصى است كه از حسنین و از عباس و از عقیل و از ساير رووس
بنى هاشم مخصوص تر است و كدام صحابه است كه از سلمان صاحب رتبه
السلمان منا اهل البیت و از ابا ذر و حذیفه و مقداد و عمار كه محرم اسرار
شخص رسالت بودند مكاشفات غیبیه قلبیه بجهة انها حاصل شده بود
و از ما بقى اصحاب كه ذكر اسامى انها موجب تطویل میشود و در مجمع مشورت
اولى و الیق باید باشند شاه ولایت فرمودند عربیه وان كنت بالشورى
ملكت امورهم ؛ وكیف بهذا والمشیرون غیب ؛ هیچیك از صحابه خاص
در سقیفه حاضر نبودند الواط و اشرار امت متفق شدند دیگر خواص را
قدرت منع نماند چنانچه این قاعده و قانون همیشه در عالم رسم و برقرار
بوده است قطعه پشه چو پر شد بزند پیل را ؛ با همه تندى و صلابت قطعه
كه اوست ؛ مورچگان را چو بود اتفاق ؛ شیر ژیان را بدرانند پوست
بالجمله حاصل اعمال انها این شد اغلب خلق را از جاده طریق و ولایت منحرف
نموده تا قیامت بضلالت و گمراهى انداختند نا چار خواهند گفت یا
ویلتى لیتنى لم اتخذ فلانا خلیلا ولقد اضلنى عن الذكر بعد اذ جائنى
وكان الشیطان للانسان خذولا وقال الرسول یا رب ان قومى
اتخذوا هذا القران مهجورا عاقلان دانند كه مقصود از فلانا خلیلا
كیست و منظور از اتخذوا هذا القران مهجورا چیست عنقریب در مورد

باب سیوم

خود تصریح بمعنی و تاویل ایه من کور خواهد شد باید ناظرین از ریا
نویسی و نا تلبیس بودن عبارت دلتنگ نشوند و خورده نگیرند زیرا
که مقصود عبارت آرائی و اظهار فضیلت و فصاحت نیست و بدانند که
وضع الفاظ از برای فهم معانی است هرگاه بدون ذکر الفاظ معنی مفهوم
میشد از ذکر الفاظ استغنا حاصل بود عز از قیل و قال حاصل نداشت
مثنوی ما برون را ننگریم و قال را ❊ ما درون را بنگریم و حال را ❊
ناظر قلبیم اگر خاشع بود ❊ گرچه گفت لفظ ناخاضع بود ❊ لفظ اگر کج
باشد و معنیش راست ❊ آن کجی لفظ او مقبول ماست ❊ عالم معنی
و تفکر از عالم تقریر و تلفظ برتر است هیچ طاعتی بالاتر از تفکر نیست
و از اینست که فرموده اند تفکر ساعة خیر من عبادة سنة هر مقامی
که شخص را حاصل شود از تفکر خواهد بود اهل سنت معتقد اند
که حضرت رسول ص تعیین خلیفه نفرموده و محض تعصب معدودی از تبعه
منکر امری شده اند که بر خدا و رسول ص فرض و حتم است هر یک از انبیا وصی
و خلیفه معین داشتند که بعد از ایشان بامر امت قیام مینمود و اطاعت آن خلیفه
بر همه امت وجوب میداشت و این قانون از آدم تا خاتم معمول بود چگونه
ممکن است که عقل کل تارک این امر شده خود آنجناب سبب اختلاف عظیم
در میان امت بشود که تا ابد مستمر و برقرار بماند سبحانک هذا بهتان عظیم
نبینی که مجموع سلاطین اسلام و کفر محض حفظ دما و ابقای نفوس و

در ربط نظم معانی

اموال اهل عالم اول کار برا که مقدم بر جمیع امور سلطنت میدانند
تعیین ولیعهد است بعد از انجام این امر بامور دیگر میپردازند دلیل
اینکه قائل قول کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین ملتفت این قباحت و
مفسده نشد چیست اگر در قرآن تصریح این مطلب نشده است در نصوص
آیه لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین صدق حاصل نمینماید ناچار باید
معتقد این بشویم که در قرآن ترک واجب ادای سخن بعمل آمده است
تعیین خلافت را که مورث ابقای ملت و استحکام مذهب و حفظ دما است
بیان نموده اند (نفرموده اند) و در عوض آن منازعه‌ها بسیار و قابیل را بیان آیات علاوه
که از آنجمله آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون جمله معترضه خواهد بود و آیه یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک
من الناس را برای چه عز نزول یافته است قانون اسلام که عبادات از صلوة
و صوم و حج و زکوة و جهاد است مجموع اینها مکرر ظهور و بروز یافته
بود پس امر یکه تا آنوقت بوضوح نپیوسته بود تصریح امر خلافت
بود که مستلزم عصمت ان الله یعصمک من الناس میباشد و تصریح
آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا دلیل اینست که آنحضرت اطاعت حکم نموده بانچیزیکه مامور بود
تبلیغ فرمود تکمیل دین و اتمام نعمت حاصل شد زیرا که تعیین خلیفه

فرمودن بجهت حفظ دما و نفوس و عرض و ناموس و اموال امت تکمیل
نعمت است و کمال نعمت را در بقای نعمت مندرج کرده . اند و هم چنین احادیث
بسیار که در تصریح این امر است در اغلب کتب ضبط نموده اند که از انجمله است
که حدیث یوم غدیر که با علی صوت شریف فرمودند یا ایها الناس الست
اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله فقال صلعم من کنت مولیه فهذا
علی مولیه اللهم وال من والیه وعاد من عاده وانصر من نصره واخذل
من خذله شخصی از یکی علمای اهل سنت سوال نمود در لغت مولی چه معنی
دارد آن شخص خالی از ذهن گفت که بمعنی اولی است فورا سائل جواب داد
که در اینصورت اینهمه نزاع و جحود از برای چیست و الحاصل میفرماید و
اذا ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال
ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و در سوره دیگر فرموده است
در نصایح لقمن یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم چون عصمت
و طهارت لازم و ملزوم انبیا و اولیا است در اینصورت عقل فتوی میدهد
ابابکر که سالها فراوان خادم لات و عزی بود و اسمش قبل از اسلام عبد
اللات والعزی است نها داشت بار یش سفید در مقابل اصنام سجدها
کرد و بیاض لحیه را که از خاک بتکده غبار آلود نموده را و آخر اسلام آورد
که اینهم بهزار ایراد وارد است بتشباء و طراری خود را خلیفه رسول خدا نام
گذاشته ما صدق فاصبحت کردنیا را مسببت عرب یا شده خود را در حرمت

ثالثه آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون مدلسا نمودار کرده و حال آنکه ایتاء
زکوة در رکوع که عبارت از بخشیدن خاتم بسائل بود از علی ابن ابیطالب
بظهور یافت در اقدام نمودن ابابکر بامر خلافت معاینه جسدی بود که
بر تخت سلیمان نشیند کما قال الله تعالی ولقد فتنا سلیمان والقینا
علی کرسیه جسدا ثم اناب حب ریاست غافل از این امر نمود که تابعین
رعیت فی القریه است جهل و ظلمت جانشین عقل و نور نخواهد شد
ضال هادی غیر شود نعم ما قال شعر ذات نا یافته از هستی بخش :
کی تواند که شود هستی بخش : ملای رومی در مثنوی میفرماید مثنوی

دیو اگر خود را سلیمان نام کرد : ملک برد و مملکت را رام کرد :
صورت کار سلیمان دیده بود : صورت اندر سر دیوی مینمود :
خلق گفتند این سلیمان بی صفا است : از سلیمان تا سلیمان فرقها است :
گر پدید آمد بدعوی زینهار : صورت او را مدار بد اعتبار :
پس همی گفتند با خود در جواب : واژگونه میروی ای کج خطاب :
واژگونه رفت خواهی هم چنین : سوی دوزخ اسفل اندر سافلین :
او اگر معزول گشته است و فقیر : هست در پیشانیش بدر منیر :
تو اگر انگشتری را برده : دوزخی چون زمهریر افسرده :

بملاحظه حسن نیت و پاکی طینت بود که خاتم انبیا فرموده نبه

المرء خبر من عمله خلاصه معنی اینست که مکنونات ادمی اگر خیر است احتیاج
بظهور نیست مظهرات آن شخص ناچار خوب خواهد مثل اینکه نور و ضیاء
در کمون شمع افروخته و نیفروخته موجود است در خوبی هر دو مثل یکدیگر
هستند و اگر مکنونات ادمی شرارت و خباثت باشد بروز ظهور عمل
خوب از آن شخص از قبیل بعید من عزدام خواهد بود مثل اینکه کاهی از
نعل اسب و الاغ شبها روشنی ظاهر میشود نعل را نظیر شمع نباید دانست
صورت ادمی را نباید اعتبار نمود معنی ادمیت شرط است بوزینه را که
صورت فرزند ادم است فی الحقیقه جماعت اهل سنت از خلفای ثلثه و سایر معاندین
اهل البیت غیر از تعصب جاهلیت هیچ معنی ندارد و از شدت مبالغه در این
امر کار را بجائی رسانیده‌اند که در مقابل اعجاز و کرامات آل محمد از برای ایشان
هم جعل خوارق عادات نموده‌اند هم بطوریکه باندک تاملی کذب آنها واضح
واشکار میشود و ما بعضی از آنها را در جای خود مذکور مینمائیم بالجمله
اهل سنت و جماعت یا غفلت از این معنی دارند و یا اینکه عمدا تجاهل میکنند
که جنس نبی و ولی یکی است امر نخل جنس مخصوص است جعل هرکز امارت
نخل را نشاید که با س وصله المطر نشده است خلافت موسی با یوشع است
طول قامت عمالقه را در بنا در هد خلیفتی نیست شیث خلیفه حضرت ادم شد
کبر سن و سفید کردن ریش قابل مستلزم موجب اولویت نیست چند سال
قبل از این که یکی از علمای سنندج که مذهب شافعی داشت بطهران امده بود

و در مدرسه منزل داشت روزی این بنده مکتوبا از او سؤال کردم
که بعد از رحلت خاتم انبیا و اجماع سقیفه ابابکر علی را مجبور بمبایعت خود
نمود و علی اولویت خود را بامر خلافت بیان فرمود بقرابت و وصایت
و سبقت در اسلام و سایر فضایلی که اختصاص بانحضرت داشت
تعداد کرده احتجاج نمود ابابکر در جواب گفت سمعت من رسول الله
وهو یقول انا اهل البیت اختار الله لنا الاخرة علی الدنیا وان الله
لم یجمع لنا اهل البیت النبوة والخلافة وشهادت داد ملا بصدق این
حدیث که راوی ان شخص ابابکر بود در همان مجلس معهود عمر و ابو عبیده
و سالم مولای ابی حذیفه و معاذ بن جبل و بقوت این حدیث خلافت را
از خانواده رسالت منصرف کردند و ابابکر متصدی این امر خطیر شد
و ندانستند که خاتم انبیا خود جمع ما بین نبوت و وصایت فرموده بود
چنانچه جمع نبوت و خلافت منهی عنه بود میبایست در عهد انحضرت
که خود نبوت داشتند وصایت مطلقه را بشخص دیگر محول بفرمایند
تا جمع نبوت و وصایت در وجود خودشان که مقتدای اهل البیت بودند
نشود بر فرض عدم ورود این بحث از این حدیث چنین مفهوم میشود
که مرتضی علی از خلافت بحکم خدا تعالی ممنوع است بعد از خلفای ثلثه
که امر خلافت بمرتضی علی قرار گرفت انحضرت بارتکاب امری که از جانب خدای تعالی
منهی عنه و ممنوع بود چگونه اقدام نمود حال تکلیف ما چه چیز است معتقد

باب سیم

این بشنویم که حدیث ابابکر مکذوب و تهمت بر رسول خدا بوده است و شهود
ابابکر جمیعا کاذب بودند ضد بوهر دو امر کردن و جمع نمودن بین الضدین
ظاهرا و باطنا جایز نیست شیخ در جواب نوشته که من هر قدر تفحص نمودم
چنین حدیثی بخاطرم نیامد بر فرض عدم وقوع باید خانواده رسالت را
با خانواده علی بن ابیطالب و خانواده شمرده نه یکی خانواده تا این بحث
وارد نیاید و اولاد فاطمه را اولاد علی باید گفت نه اولاد پیغمبر چنانچه شاعر
گفته است عربیه بنونا بنوا ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد
حقیر در جواب نوشتم که فرمایش شما وقتی صحیح بود که از پیغمبر خدا اولاد
ذکوری مانده باشد لکن بجهت منع او از خلافت مذاکره این حدیث را بکنند حضرت
خلفاء علی را خانواده رسالت میدانستند و بنی فاطمه را اولاد رسول
خدا میخواندند و خداوند در آیه تطهیر ایشان را اهل البیت بیان فرمود
و رسول خدا این جمع را لا عن در روز مباهله در برداء مبارک داخل فرمود
و اینها را اهل البیت خود دانست در کلام ملک علام در آیه مباهله مقام و نیز
علی بن ابیطالب را از اهل البیت که دانسته نفس حضرت رسول فرموده حسنین
علیهما السلام را ابناء محمد خطاب کرده فاطمه را بلفظ نساءنا بیان فرمود
عجب اینست که شما در آیات کلام الله را بشعر شاعر میکنید و حال آنکه
در قرآن خوانده اید والشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل
واد یهیمون بعد از چند روز دیگر با شیخ مذکور ملاقات اتفاق افتاد

که رضی علی ... خلاف رسول ... معلوم ...

که این حدیث را بیان کرده اند ... علی را از اهل البیت ... ندانستند

در بطلان مطاعن

مذکور داشت چون حق با شما بود من مجددا جواب نوشتم علی بن
ابیطالب از اهل البیت و اولاد فاطمه اولاد رسول خدا میباشند
چنانچه آیه مباهله اشاده باینجمله است شعر شاعر لغو و بیهوده است
نوشتن جواب از عدم جواب بود بدانکه از کارها آنکه باطن ابابکر را
ظاهر نمود و فسق او را فاش کرد این بود که خود را صدیق خواند
و آل محمد را با وصف نزول آیه تطهیر تکذیب کرد مختصر ما یقال آنکه
بعد از رحلت خاتم انبیا صلعم متصدیان امور خلافت چنین مصلحت
دانستند که آل محمد ص از مال و منال دنیوی تهی دست باشند و
خلایق از اطراف آنها متفرق شوند چنانچه بملاحظه این نکته بود شاید
ولایت مکرر میفرمودند من احبنا اهل البیت فلیعد للفقر جلبابا
معنی و مفهوم این حدیث چنین است که بحسب ظاهر دست ما از مال و منال
و جیفه دنیوی تهی است معاندین ما با محبین ما کینه میجویند و عداوت
میورزند و در امور دنیوی با آنها دخالت نمیکنند در اینصورت برد هم
دوستان و شیعیان ما فرض و حتم است که با فقر و مسکنت انس و
الفت بگیرند و در شداید مصابرت نمایند در همه وقت و در همه حال
مهیای قهر و سخط ظالمین و غاصبین حقوق ما اهل البیت باشند
و از ایشان طمع خیر ندارند چون امر با ینقرار یافت شخصی را بفدک
فرستادند تا کماشته صدیقه طاهره را از آنجا خارج کرده فدک را

جزو بیت المال مسلمین ضبط نماید انحضرت بسمع صدیقه طاهره رسید
بخانه ابابکر تشریف بردند و او را از این امر نهی فرمودند بروایتی ابابکر
بفرستاده خود نوشت که فدک را واگذار نموده معاودت نماید و عمر
انکاغذ را پاره کرد و بروایتی گفت این امر در مسجد باید منفصل بشود بالجمله
روز دیگر در مسجد اجلاس نمودند و گفتگو کردند امر باقامه شهود شد
و شهادت دادند بر صدق قول فاطمه زهرا علی و حسنین و ام ایمن
و ابابکر این شهودها را جرح نموده و تکذیب کرده و ندانست که این عمل
چه قدرها مخاطرات عظیمه را متضمن است اولا مطالبه شهود از فاطمه
زهرا نمودن تصریح باین امر میباشد که او را صادق ندانند مطلق شاهد
خواستن از انحضرت غلط است بعینه مثل اینست که از خاتم انبیا در لیلة
المعراج و تفصیلی که وقوع یافته بود شاهد بخواهند بعد از مطالبه
شهود بکه بنص ایه لیکون الرسول علیکم شهیدا و تکونوا شهداء
علی الناس شاهد خلق اولین و اخرین هستند کافی است و دلیل
اینست که ابابکر منکر این ایه بود علی و اولاد او را شاهد بر خلق نمیدانست
در صورتیکه شهادت انها را در ماسوی الله خدا تعالی قبول فرموده است
ابابکر چگونه در فدک که قطعه ملکی بیش نبود شهادت انها را نپذیرفت همانا
که در نزول ایه تطهیر در حق اهل البیت نیز منکر بوده است یا کدام رجس
اقبح از کذب است که خداوند در قران در مواضع عدیده کاذبین را لعنت

کرده است شرط اول تطهیر دفع کذب از اهل البیت نمودن است مقبول
نشدن شهادت انها در نزد ابابکر دلیل بر اینست که ابابکر شهادت خدا تعالی را
در عصمت و طهارت اهل البیت معترف و معتقد نبوده است و ایه یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از جرح شدگان
ایات در نزد ابابکر میباشد و همچنین واضح میشود که ابابکر ایه مبارکه
انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون
الزکوة و هم راکعون را که اختصاص مخصوص بعلی بن ابیطالب دارد در تراکد
بخشیدن خاتم انحضرت در رکوع اظهر من الشمس بود که در این ایه ولایت
مطلقه اختصاص بخدا و رسول و علی بن ابیطالب که دهنده زکوة در رکوع
بوده دارد و بعد از انحضرت با ائمه اطهار که مومنین هستند و امر انها
علی میباشد مخصوص خواهد بود معلوم میشود که ابابکر این ایه را
تلاوت نکرده و اگر هم خوانده است معتقد بر صحت ان نبوده الا چگونه ممکن است
که ابابکر علی را ولی و با وصف ولایت کاذب دانسته تکذیب و جرح شهادت
انحضرت نماید و نبی رسول خدا فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه هرگاه
ابابکر علی را مولای خود میدانست البته تکذیب نمینمود مولای که تو
معنی ندارد و اگر معتقد ولایت انحضرت بود و تکذیب شهادت او را نمود
معلوم میشود صدق را شرط ولایت و نبوت نمیدانسته است بعلت
اینکه رسول خدا صلعم امر ولایت مطلقه را که با او اختصاص داشت بدون

اینکه جریی از آن وضع بفرماید بعلی بن ابیطالب انتقال فرمود پس در وقتی
هر صفتی که بمحمد روا است بعلی نیز روا است معلوم میشود که در صدق
پیغمبر هم تامل داشته است و نیز فرمودند علی منی بمنزلة هرون من موسی
ابابکر در تکذیب شخصی که رتبه هرونی با حضرت رسالت دارد اشاره بآن
مطلب خواهد بود که هرون عهد موسی را هم کاذب میدانسته و همچنین
فرمودند انا و علی ابوا هذه الامة ابابکر در تکذیب شهادت پدر خود را
نمودن عاق انها شده است و هم چنین در رد شهادت علی بن ابیطالب
ابابکر تکذیب نفس رسالت نمود چنانچه آیه قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین گواهی میدهد بر صدق حسنین علیهما السلام که ابناء
محمد هستند و بر صدق فاطمه که نساء محمد و بضعه طاهره است و بر صدق
علی که با محمد مرتبه و مقام انفسنا دارد هر که تکذیب این جمع را نموده و شهادت
انها را قبول نکرده رد نماید بخصوصه خود آن شخص هر که میخواهد باشد
کاذب خواهد بود فنجعل لعنة الله علی الکاذبین شامل احوال او خواهد
شد و نیز آنحضرت فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
ابابکر رد ثقلین نمود کتاب الله را در عدم امضای آیه تطهیر در حق اهل البیت
چنانچه ذکر شد و اهل بیت را در عدم قبول شهادت در مال کیفیت فدک
و نیز آنحضرت فرمودند علی خیر البشر من ابی فقد کفر ابابکر تکذیب شخص

خیر البشر نمود معلوم شد که در خیر البشر بودن علی اباو امتناع داشت
والا چگونه متصور میشود ابابکر آنحضرت را خیر البشر بداند باوصف آن
تکذیب بکند و نیز ابابکر در رد شهادت مرتضی علی تکذیب ذو القرنین را
نموده است چنانچه خاتم انبیا فرمودند یا علی انت ذو القرنین هذه
الامة تکذیب ذو القرنین این امت دلیل اینست که بذو القرنین سابق
که در قران وصف او را فرموده اند معتقد نبوده است و نیز آنحضرت فرمود
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من تمسک بهم نجی و من تخلف عنهم
هلک ابابکر در رد شهادت اهل بیت تخلف از سفینه نوح نمود لاجرم از
هالکین خواهد بود و نیز فرمودند انا مدینة العلم و علی بابها ابابکر
در رد شهادت باب مدینه علم محمد شهر خود را از شهر علم بی بهره نمود
و بظلمتکده جهل افتاد و نیز مفسرین عم یتساءلون عن النبا العظیم
الذی هم فیه مختلفون را بجناب علی بن ابیطالب تفسیر نموده اند ابابکر در
رد شهادت و تکذیب آنحضرت مکذب بنبا عظیم شده است کلا سیعلمون
ثم کلا سیعلمون زود مطلع میشود چگونه امر عظیمی را اقدام نموده است
و نیز حدیث مبارک فاهتدوا بالشمس و اذا غابت الشمس فاهتدوا
بالقمر و اذا غابت القمر فاهتدوا بالزهره و اذا غابت الزهره فاهتدوا
بالفرقدین و آنحضرت در مراتب ارشاد و ایقان خود را بشمس و علی را بقمر
و فاطمه را بزهره و حسنین را بفرقدین تشبیه فرموده است ابابکر در رد

باب سیوم

شهادت انها در حقیقت رد انوار فلکیه را نموده منکر صدق مشبه
و مشبه به شده است و نیز انحضرت فرمودند الحسن و الحسین سیدا
شباب اهل الجنة ابابکر رد شهادت دو اقای بهشت و بهشتیان را نمود
در اینصورت واضح است که مجموع اهل بهشت از تکذیب اقای خود شان
اعراض دارند اجتماع انها در بهشت با شخصیکه تکذیب اقای انها را
نموده مانعة الجمع است و در مجموع کتب اهل سنت و جماعت مسطور است
که صدیقه طاهره فاطمه زهرا صلوات الله علیها بحکم حدیث فاطمة
بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله ادخله النار
از ابابکر و عمر ازرده خاطر بود از روزیکه شیخین تکذیب انحضرت را در ملکیت
فدک نمودند و شهود انجناب را جرح و مطرود و مردود الشهاده کردند
و سخنان سخت گفتند جناب فاطمه زهرا مادام العمر با انها تکلم نفرمودند
سلام شیخین را نکرد و چندین مرتبه بعذر امدند چون مبنی بر نفاق بود
مقبول نیفتاد روزی ابابکر با عمر در باب بخشش فاطمه سخن میگفت عمر در جواب
گفت فاطمه ضعیفه بیش نیست رضایت و عدم رضایت او را در امر خلافت
چه سود و زیانی خواهد بود چون صدیقه طاهره را وقت رحلت رسید بمرتضی علی
وصیت فرمود که ابابکر و عمر نباید بر جنازه من نماز بگذارند و در تشییع
من حاضر بشوند پس جناب امیر المؤمنین ع نعش او را در جوف لیل
مدفون نمود و در موضع چند علامت قبر انحضرت را قرار داد که حقیقت

در بیان مطاعن

حال بانها مخفی ماند و انحضرت بعلم امامت و ولایت میدانست که چون
صبح شود و معاندین مطلع شوند عالم در نظر انها تیره و تار خواهد شد
که در تغسیل و تکفین خاتم انبیا حاضر نشدند و مشغول امر دنیا بودند
و در تشییع جنازه فرزند او نیز حاضر نشدند لهذا اراده نبش قبر انمظلومه
خواهند نمود چون صورت قبر متعدد شود اشتباه مینمایند که پی
بحقیقت نخواهند برد و مقصود ایشان حاصل نخواهد شد از این خیال
منصرف شده معاودت خواهند نمود و از جمله اموریکه موجب قهر و
خشم بضعه احمد صلوات الله علیها با ابابکر شد انحرکت نامطبوع کفر
امیز است که ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه جوهری روایت کرده که صدیقه
طاهره تشریف فرمای مسجد شده و در امر فدک با ابابکر احتجاج فرمود
خطبه مفصلی بیان فرمود که جمیع کلمات خطبه در حقیت مالکیت فدک
و بطلان ابابکر بود و خطبه مبارکه در نهایه ابن اثیر مسطور است
و ابن طاوس از طرق عامه ان خطبه را روایت کرده در کتاب سقیفه جوهری
نیز هست بعد از اتمام خطبه ابابکر مطالبه شهود نمود علی و حسنین
علیهم السلام و ام ایمن بر طبق فرمایشات انمعصومه شهادت دادند
پس ابابکر بر منبر بالا رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست
بر هر سخنی این ارزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از قبیل قصه
روباه است که گواهش دمش بوده است و ملازم جمیع فتنها است میخواهد

فتنه پیر شده را جوان کند استغاثت میجوید از ضعیفان و یاری میخواهد
از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او زن زناکار بود ابن ابی الحدید
میگوید که من باستاد خود نقیب گفتم که ابابکر اینکنایه را بکه داشت و ام
طحال کیست نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مرادش علی بن ابیطالب بود
و ام طحال زنی بود که در جاهلیت بزنای او مثل میزدند ابابکر سلطان بود
هرچه میخواست میگفت و هرچه میخواست میکرد شعر هر کرا پیره
چنین گمره بود : کی مریدش را بجنت ره بود : رد نمودن عمر عبد العزیز
فدک را ببنی فاطمه ابابکر و عمر و عثمان را رسوا و بیمعنا نمود اعتبارات
شخصی ایشان را زایل کرد بدانکه اهل سنت الخلافة من قریش را دلیل بر حقیت
خلافت خلفاء میدانند هرگاه اندک غور و تامل شود واضح و مبرهن خواهد
شد که عبارت این حدیث تحریف شده است اصل حدیث یا الخلاف من قریش و
یا المخالفة من قریش بوده است و این نکته از کلمه من قریش مفهوم میگردد
هرگاه مقصود خلافت بود میبایست الخلافة فی قریش گفته شده باشد
و این نکته را شخص ادیب فوراً میفهمد زیرا صفت وقتیکه بصیغه مصدر ذکر
شود با فی استعمال باید بشود مثل کلمه النجاة فی الصدق والامامة فی
ذریته والشفاء فی تربته والشجاعة فی العرب و قس علی هذا وقتیکه نسبت
باشخاص داده بشود انوقت با من مذکور خواهد شد مثل الائمة من
ذریته والنبی من العرب والخلفاء من قریش چونکه در حدیث مذکور

الخلافة من قریش است باین یقین در تحریف او نمود و حکم صریح کرد که
این حدیث یا الخلاف من قریش و یا اینکه المخالفة من قریش بوده است
ملتفت این نشده اند که کلمه من را تبدیل بکلمه فی بکنند تا بحث وارد نباید
و ابابکر در اخر عمر و سن شیخوخیت فتنه پیر شده خود را جوان کرد و تا
فساد و اختلاف در میان امت پیغمبر اخر الزمان شد بطوریکه هیچ وقت
رفع اختلاف نخواهد شد و داخل شده است در مصداق آیه ویل لکل
همزة لمزة و از اینکه تکذیب وجوه اولیا و عترت اطهار نمود داخل شد
در حزب ویل للمکذبین چون خلافت و فتح الباب قتل و نهب ال محمد نمود
داخل گردید که در زمره وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون چنانچه
در زیارت جناب سید الشهداء گفته شد المقتول فی یوم الجمعة
او الاثنین عقلای روزگار تردید نموده اند در اینکه جناب سید الشهداء
در روز دوشنبه که روز رحلت رسول خدا و اجماع سقیفه بود از منحرف
شدن خلق از ال محمد و بیعت کردن با ابابکر بدرجه شهادت رسید
یا در روز جمعه دهم محرم در کربلا بدرجه شهادت فایز شد نعم ما قال
شعر عاقل از انکو ری بیند همه : عاقل انکه شی شی بیند همه : در
کتاب مخاصرة الابرار تالیف محیی الدین مکی ملاحظه شد که اسم ابابکر در
زمان جاهلیت و مجبوحه کافری که بت پرستی کیشش و شعار اعراب مکه بود
عبد رب الکعبه بوده است و او را باین اسم میخواندند غرض از مذاکره

باب سیم

این لفظ اینست که خلافت بدانند ابابکر در قدیم بصغر کافر بوده است
هرگاه خودش کافر و عبده اصنام میبود چندان عیب ندارد زیرا که
اسمش عبد رب الکعبه بوده است مثل اینست که اسم شراب را سرکه بگذارند
وهم این را دلیل حلیت و فراد بدهند تعجب در اینست که در اصلاح مفاسد
خلفاء کار را بجائی رسانیده اند که اسم انها را هم تبدیل میکنند و قباحت
اینجز فهارا سفهای قوم بلکه اطفال عزیز میدانند که در کفر و در اسلام
هیچ مولودی موسوم باسمی که باین شدت عزمانوس باشد نشده است
واگر انها برب کعبه معتقد بوده اند سجده لات و عزی معنی نداشت احتمال
دارد که در جاهلیت اسم ابابکر عبد اللات والعزی بوده است محیی الدین خبط
کرده است در کنیه ابوقحافه که نگفته است ابی قحافه را در جاهلیت عبد
رب الکعبه خطاب مینمودند چون در مناقب علی بن ابیطالب گفته شده است
که لم یشرک بالله طرفة عین و کسر اصنام در خانه کعبه بدست مبارک معجز
نمای مشکل کشای حضرت مظهر العجائب علی بن ابیطالب شد و ابابکر متجاوز
از چهل سال لا ینقطع بت پرست و در اسلام آوردن هادی و راه نمای و
ظهور اعجاز لازم داشت بکر بیه خلق او را بمرتضی علی ترجیح بدهند و ندانستند
که مابین شخص بت پرست و بت شکن تفاوت از زمین تا اسمان است البته
باینجز فهای لاطائل بعقد مقدور باید اصلاح مفاسد او را بکنند
وحال اینکه یقین دارند که خدا پیغمبر پرده از روی کار او بر داشته است قال الله

در بطلان معاذیر

تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم
کیف تحکمون والحاصل فتنه ابابکر معظم فتنها است ادعای خلافت
ابابکر بدتر از ادعای الوهیت فرعون بود زیرا که فرعون مدعی امری شد
که احدی از احاد ناس معتقد باطنی نبودند بجهت جلب نفع و دفع ضرر در ظاهر
تصدیق الوهیت او میکردند و این تصدیق در حقیقت کمال استهزاء
بفرعون بود زیرا که در خلوات و خفیه از هر که میپرسیدند که فرعون
خدای شما است بالصراحه میگفتند که میخورد ما او را میشناسیم و لهذا
مصعب است و لکن ابابکر مدعی امری شد که حقیقت حال بر اجابر و او باش
و عوام الناس پوشیده و پنهان بود ملزومات صورت عوام فریبی
از طول قامت و خشکی بدن و ریش سفید و نداشتن دندان و ضعف
باصره و ضمیمه اینها شده بود بدوزن پیغمبر بودن و هم چنین احتیاج او بتخلق
و تدبیر امورات موجب این شد که همه کس روی باو نماید زیرا که خلایق بالفطره
اعراض دارند از شخصی که در رتق و فتق امور خود صاحب رای و علیم و خبیر
باشد و شخصیکه متصدی کلیه امورات خود علیم و خبیر باشد خلق
محتاج الیه او نخواهند بود لابد طبایع خلق از چنین شخصی منزجر است
و بخصوص طالب شخصی هستند که ادراک نداشته باشد و در جمیع امور
محتاج بعقل و تدبیر انها باشد هر ساعت از ایشان سئوال بکند که فلان
چه طور باید بشود و انها هر یک در مجلس اظهار عقل و کفایت و حسن

باب سیم

تدبیر خود نمایند بعضی ملاحظه این فقره بود که بخاتم انبیا خطاب
رسید فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر فاذا عزمت
فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین خلاصه معنی اینست که اگر خلق
در نظم و نسق کارها خود شانرا محل حاجت تو ندانند و یقین بکنند کران
عقل و کفایت انها مستغنی هستی طاقت نیاورده از اطراف تو متفرق خواهند شد
در هر کاری بحسب ظاهر با انها مشورت کن بعد از مشورت با انها بهر چه یکی
خود عزم کرده و صلاح میدانی اقدام بکن بعد از رحلت حضرت رسول همین
امر که ابابکر دست اموز انها خواهد شد فورا اجماع در بیعت ابابکر نمودند
و بهانه ظاهر این بود که ابابکر از صحابه قدیم و پدر عایشه زوجه پیغمبر است
و جناب امیر المؤمنین ع صغیر بودند و اعجبا تکون الخلافة بالصحابة و لا تکون
بالصحابة والقرابة بدانکه ما بین انبیا عظام و اوصیا انها هیچوقت منازعه
و نفاق نبود از ادم تا خاتم هیچیك با یکدیگر مقاتله نکردند و تکذیب همدیگر
ننمودند زیرا که مجموع انها مامور و منصوص از جانب خدا تعالی بودند هیچیك
از انها بر انگیخته خلق نبودند که با مبعوث شده از جانب خدا تعالی منازعه و مکابره
نمایند هر یك از انها متوالی و متعاقب یکدیگر بنصیحت و تکمیل امم کنا
نمودند حضرت عیسی در حین منسوخ کردن شریعت موسی مصدق توریة و معترف
بر نبوت موسی بود و حواریون انجناب مصدق یکدیگر بودند تا اینکه در انظار

در بطلان معاندین

جماعت نصاری خود را از حواریون عیسی نمود نسخه انجیل را تحریف بطرق
عدیده نمود که هیچیك با دیگری توافق نداشت و متشابه بود اخر الامر
جماعت نصاری ملجا شدند که یکی از ان نسخ را قبول کنند علی العمیا انجیل
متی را که حال معمول است اختیار نمودند و ما بقی نسخ را منسوخ و
مفقود کردند حاصل این شد که اصل انجیل از میان رفت چون خاتم
انبیا قدم بعرصه شهود گذاشت مصدق نبوت عیسی و کامل کننده و احکام
انجیل بود ما بین ائمه اطهار که اوصیای انحضرت بودند تا زمان جناب
حجت ابدا اختلاف ظاهر نشد همگی مصدق یکدیگر بودند نقطه
فساد و اختلاف از ابابکر که اختیار کرده خلق بود ظهور یافت و این
این اختلاف زیاد و امر تا کنون امتداد یافته و فتنه عظیمی در اسلام
حادث شده است که فریقین در صدد اذیت و ازار و قتل و نهب یکدیگر
برامده اند دفع این عمل بعهده علما است که تعصب جاهلانه را از خود سلب
نموده حق المقدور از روی ایات قران که اطاعت امرش مقبول و مطبوع
فریقین است تمیز حق از باطل بدهند مشروط باینکه در اصول مذهب
و حقیقت اولیا با هم صحبت کنند منازعه که در فروع دارند میان نیاورند
زیرا که در ظهور حقیت ابابکر صحت فروع سنی ظاهر میشود و در بطلان
ابابکر ظهور حقیت شیعه اشکار خواهد شد پس مبالغه در کشف
حالت ماده نزاع که ابابکر میباشد باید نمود مطلقا متعرض فروع نشد

باب سیم

قال الله تعالی ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی و
ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون واوفوا بعهد الله
اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم
کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد
قوة انکاثا الی اخر الایه ظاهر معنی ایه اینست که خدای تعالی امر بعدل و احسان
وایتاء ذی القربی که اهل البیت وال محمد هستند مینماید و معنی عدل وضع
شیء در موضوع له است خلاصه معنی اینچنین است که درباب حضرت که خدای
تعالی بمحمد داده است و او را در ذی القربی قرار بداد دید واز عترت اطهار منصرف
نکنید و این عهدی را که در ولایت ال محمد معاهده نموده اید و خدا را گواه
گرفته اید نقض ننمائید و با معاندین اهل البیت که فحشاء و منکر و بغی
تعبیر بانها شده است در حزب بیعت رسالت متفق نشوید و در اخر کار شبیه
مثل زنی که رشته خود را پنبه کرد یعنی زحمت خود تا نزاکه در تقویت اسلام
کشیده اید در مهمل گذاشتن رعایت و اطاعت ال محمد ضایع ننمائید
و در سوره مبارکه فرقان ایه وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء
منثورا اشاره بهمین مطلب میباشد و در همین سوره چند ایه در امر معاند
ابا بکر و عمر نازل شده است که اسامی انها را بطور الکنایه ابلغ من التصریح
بیان فرموده است یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت
مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی

در ربط معانی ایات

عن الذکر بعد اذ جاءنی وکان الشیطان للانسان خذولا وقال
الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القران مهجورا وکذلک جعلنا
لکل نبی عدوا من المجرمین وکفی بربک هادیا ونصیرا معنی تحت اللفظ
واضح است اشکال در تعیین شخص انها است که بکنایه فرموده اند اولا
باید حکم صریح نمود که این ایه دخلی بکفار ندارد بعلت اینکه خدا و رسول
از کفار شرم و حیا نمیفرمایند بلکه تصریح در اسامی انها فرموده اند
که از انجمله است سوره تبت یدا ابی لهب بلکه حیاء خدا و رسول در حق
منافقین است که بالصراحه انها را رسوا نفرموده است بخصوص در حالتیکه
از انها در انوقت جرمی واقع نشده بود تا تصریح در کنایه انها بفرمایند
بلکه خدای تعالی خبر میدهد خود را از اشخاصی که بعد از رحلت انجناب
احداث فتنه و فساد خواهند نمود در اینصورت البته تصریح در اسامی
انها نباید بشود والا از قبیل قصاص قبل از جنایت خواهد بود در این ایه ظالم
کنایه از ابا بکر است که ظلم بعترت اطهار نمود خلافت حضرت را بناحق و
بشیادی انمنیع و معلن ولایت مطلقه علویه منصرف کرد و فدک را
از بضعه و صدیقه طاهره غصب نمود و باعث اختلاف عظیم در میان
امت شد و فلان کنایه از عمر است که ابا بکر اینهمه را بوزارت و راه نمائی
عمر کرد و او را خلیل خود دانست و لقد اضلنی عن الذکر اشاره بغلبه
ابطال بیعت بود و جرات اینکه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین

باب سیوم

کتاب الله و عترت عترت را تاویل کننده و مترجم کتاب الله قرار داد زیرا که
قرآن لفظی دارد و معنی دارد تاویل و توجیهی دارد و اینجمله را معین نمودن
و برهن داشتن بعهده عترت طاهرا است چنانچه فرموده است هل
ینظرون الا تاویله و در موضع دیگر میفرماید لا یعلم تاویله الا الله
والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا یعنی اینجا که تاویل
متشابهم انهم از جانب خدا تعالی است که در باطن ما افاضه فیض میفرماید
بجهة تفسیر تاویل میکنیم تفسیر کننده و ظاهر کننده محکمات و متشابهات
قرآن هستیم از جانب خدا تعالی پس محقق شد کلام الله ناطق اهل البیت
هستند و ایشان ایات بینات که حل عقده متشابهات مینمایند
و بیان تاویل و تنزیل کلام الله مکتوب امیکنند و علی مقدم و مقتدای
انها است و بهمین دلیل در صفین وقتیکه لشکر شقاوت اثر معویه
قرآنها را بر بالای نیزه نصب نمودند و لشکر شاه ولایت را بحکم قرآن دعوت
کردند انحضرت فرمود که اینعمل از روی کید و مکر است و بجهة این کرده اند
که اختلاف در قشون ما واقع بشود و بر انها فائق نیائیم دست از جنگ
باز مدارید که منم کلام الله ناطق و عمار یاسر علیه الرحمه بلشکر معویه
ملعون حمله می آورد و میفرمود عربیه نحن قتلناکم علی تنزیله ثم قتلناکم
علی تاویله یعنی ما در اوایل حال که کافر صوری بودید بتنزیل قرآن با شما
و آباء و اجداد شما قتال میکردیم حالا که کافر معنوی هستید که بحسب ظاهر

در ربط کلام معنا

مسلمانی را بر خود ملحق کرده اید با تاویل قرآن با شما قتال مینمائیم وجه
دیگر اینکه نزول قرآن محض اینست که مصدق محمد و آل محمد باشد در
اظهار دعوت نبوت و ولایت زیرا که اغلب خلق از جهالت و نادانی
نمیدانستند که فرمایشات انها از جانب خدا است پس لابد باید قرآن
نازل بشود و نزول قرآن در مثل بعینه مثل صادر شدن فرمان [illegible]
بجهة حکومت شخصی در بلدی زیرا که ان فرمان مصدق حکومت ان شخص
خواهد بود پس معلوم شد قرآن مصدق و موید فرمایشات رسول و آل خدا
و کلام الله ناطق که ناسخ و منسوخ در انها هرگز نخواهد بود محمد
و آل محمد هستند پس ابابکر میگوید و لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی
وکان الشیطان للانسان خذولا یعنی عمر مرا گمراه نمود از علی و نگذاشت
حق او را باو بازگذارم بعد از انکه علی امد بسوی من و مطالبه حق خود
نمود و شیطان همیشه گمراه کننده انسان بوده است وقال الرسول
یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا و گفت رسول ای پروردگار
من بدرستیکه قوم من این قرآن ولایت را که عبارت از علی است مهجور
و متروک نمودند و همچنین فواتح سورها که در قرآن ذکر شده خدای
تعالی قسم یاد کرده است بانها عبارت از خمسه النجباء است والشمس
محمد است والعصر علی است و انسان در ایه ان الانسان لفی خسر اشاره
با بابکر است که در خسران اخروی خواهد بود والنجم صدیقه طاهره است

والتین والزیتون حسنین علیهما السلام اند و سوره لا اقسم
بیوم القیمة و لا اقسم بالنفس اللوامة تا اخر سوره شرح احوال
ابا بکر را میفرماید و اوست نفس لوامه که در قیامت خود را ملامت خواهد هم
نمود و در ایات یوم یعض الظالم مذکور شد بالجمله هیچ دلیلی مقتضی آن
نخواهد بود که خدا تعالی حضرت رسول ص را از نزاع هابیل و قابیل و مجادله
داود و جالوت و مباحثه موسی ع با فرعون و مقاتله بنی اسرائیل با عمالقه
و حادثه عاد و ثمود و عدد اصحاب کهف و سگ انها و محبت و در ندیدن
منکوحه عزیز مصر با یوسف و بیهوشی نسوان مصر از جمال یوسف
و بریدن انگشتان خود را که در قران مذاکره فرموده و به پیغمبر صلعم
خبر داده است و لکن از وقایع و مفاسدی که بعد از انحضرت در میان امت
حادث خواهد شد مطلقا اشعاری باینها نفرموده باشد هرگاه فی
الواقع اخبار نفرموده است یکی از دو شق را محتمل خواهد بود یا حمل
بعدم علم خداوندی در امور مستقبل و ما سیأتی باید نمود و باین فقره معتقد
بشویم که او جل شانه نمیداند چه واقع خواهد شد و الا هم چنانکه
از اخبار ماضیه خبر داد البته از مستقبل اخبار میفرمود یا اینکه معتقد
این مطلب بشویم که خاتم انبیا ص با وجودی که محرم اسرار قاب قوسین او ادنی
بود محرم مثبت استظهار (استحضار) امور مستقبله امت خود ندانسته در این صورت بحث های
غلاظ شداد وارد میاید ناچار باید معترف بشویم که مجموع انها را در قران

خبر داده است و لکن بطور کنایه که ابلغ از تصریح است و حضرت رسول را
خواص صحابه را استحضار داده اند و امر بکتمان فرموده اند تا وقتیکه بوقوع
برسد و از انجمله اینست که خدا تعالی در قران ابا بکر را طاغوت و عمر را جبت
لقب داده است و در ایات عدیده مذاکره این دو کلمه را فرموده است اولا
معنی این دو کلمه جبت در لغت ماخوذ از جبت است و جبت شخص جادوگر
فالگیر و شخصی است که مطلقا در او خیر و نیکوئی نباشد و این معانی جمیعا
در عمر موجود بود طاغوت ماخوذ از طغی و طغیا است و در قاموس
نوشته است الطغی والطغیا الثور و ثور در لغت فارسی گوساله را میگویند
وجه مناسبت این اسم بر ابا بکر از روی ماخذ گوساله سامری است که
در غیبت موسی ع صورت گوساله ساخت و بنی اسرائیل را بپرستش او
دعوت مینمود و جمیعا دعوت او را پذیرفتند و از هرون که خلیفه موسی
بود اعراض نمودند الا قلیلی از زهاد بنی اسرائیل که این امر را فتنه عظیمی
دیدند دست از دامن ولای هرون باز نداشتند چون موسی از کوه طور
و میقات مراجعت نمود امر را سرگشته و خلق را برگشته دید عرض کرد
الهی ان هی الا فتنتک یعنی نیست این مگر محض ازمایش و امتحان تو و بسامری
فرمود و ان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس عمر بعد از رحلت خاتم انبیا
و تصرف کردن امر خلافت ابا بکر را التفات قرار داده با او بیعت نمود گوساله
وار شد در جای رسول خدا اقامت داده نصب نمود و خلق را باو دعوت کرد

در قلیل ساعتی مجموع مهاجر و انصار با او بیعت کردند غیر از بنی هاشم و
معدودی از اصحاب خاص که در خدمت شاه مردان حضور داشتند و
بمصداق این شعر عمل نمودند **شعر** چونکه گل رفت و گلستان شد خراب
بوی گل را از که جوئیم از گلاب ؛ سایر خلق عموما از علی که صاحب
رتبه هرونی بود تخلف کرده متعلق قلاده جهل ابوبکر شدند و
اگر حضرت رسول صلعم معاودت بعالم دنیا مینمود ابابکر را بخطاب
وان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس مخاطب میفرمود چون امر ابابکر
نظیر گوساله سامری است خدا تعالی او را طاغوت لقب داد و از اسرار عجیبه
و غرایب امور انست که غاری که حضرت رسول با ابابکر در انجا پنهان
شده بودند از قدیم الایام بغار الثور موسوم و مشهور بوده است
ازین اسم معلوم میشود که خدا تعالی حضرت ابرهیم و اسمعیل را هم چنانکه
ملکوت سموات و ارض را بایشان نمود و ایشانرا از فتنه ابابکر نیز اگاهی
داد چون از اختفای حضرت رسول با ابابکر درین غار اطلاع حاصل
فرمودند فورا این غار را غار الثور نامیدند خدا تعالی درین آیه رسول خود را
از فتنه ابابکر و ملقب نمودن او را بطاغوت خبر داده است و درین آیه بخصوص
عمر را شیطان فرموده که اراده ضلالت مت خواهد نمود الم تر الی
الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون
ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم

ضلالا بعیدا خلاصه ترجمه انست که ایا نظر نمی افکنی بسوی اشخاصی
که گمان کرده اند که ایشان ایمان اورده اند بانچه که بتو نازل شده است
و بانچه که قبل از تو نزول یافته است همین اشخاص اراده خواهند نمود
که محاکمه و داوری بسوی طاغوت ببرند یعنی او را متولی امور خود نموده
متابعت امر و نهی او نمایند و حال انکه بتحقیق امر کرده شده اند که باو
کفران بجویند و شیطان اراده خواهد نمود که ایشانرا گمراه نماید
گمراهی که طولانی و امتداد زیادی داشته باشد اگرچه در معنی
تحت اللفظ این ایه یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و منتهم این ایه را بصیغه
مضارع بیان فرموده است اشاره باین مطلب میباشد که بعد از تزول این ایه
در استقبال وقوع میاید معنی بعد از رحلت پیغمبر صلعم را از فحوای کلام
باید استنباط و استدراک نمود چون فرموده است یزعمون انهم
امنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک ناچار یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت من بعدک وقوع خواهد یافت و این نکته را اشخاصی که
در علم معانی بیان مهارت دارند فورا ملتفت میشوند اشخاصی که جبت
و طاغوت را اسم دو بت بزرگ میدانند که از طلا ساخته بودند و در
جای چشم انها بالفرض دو یاقوت نصب شده بود که خراج شام و مصر
با قیمت انها برابری میکرد غفلت از این معنی نموده اند که جماعت بت پرست
اصنام را مسجود و معبود و واسطه میان خودشان با ذات واجب الوجود

باب سیوم

دانسته اند اینست که انها را مستقلاً مؤثر در وجود بدانند و هرگز
معبود خود را موسوم نخواهند نمود باسمیکه تصریح در قدح و ذم انها
بنماید معنی لغوی جبت و طاغوت را از روی قاموس اللغة در اوراق سابق
نوشته‌ایم درین صورت مسلماً هیچ بتی موسوم باین دو اسم نبوده است
بر فرض اینکه در عهد قدیم چنین چیزی بوده است حضرت رسول کسر اصنام
نموده همه را درهم شکسته و بتی باقی نگذاشته که اصحاب انحضرت بعد از انجناب
بت پرست بشوند ازین گذشته محاکمه نزد جماد هیچکس نبرده است محاکمات
و مخاصمات را بخصوص بتی میبرند که جانی داشته باشد درین صورت باید
معتقد این بشویم که جبت و طاغوت اسم دو بت معظمی است از جنس
انسان از طایفه قریش که حساس و متحرک بالاراده ضال و مضل خلایق
و ظالم ال محمد میباشند و نیز از جمله ایاتی که دلالت بر مقاتله اولیای
طاغوت که عبارت از اشخاصی است که بر حقیت خلافت ابابکر معتقد
و اولیای عمر میباشند که خدا تعالی او را بشیطان لقب داده است
اینگروه مقاتله خواهند نمود با شخصی که مؤمن است و گروندگان او مؤمنانند
فی سبیل الله قتال میکنند میفرماید الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله
والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید
الشیطان کان ضعیفا و از جمله ایاتی که خدا تعالی بپیغمبر خود را اخبار میفرماید
از حالات اشخاصی که بحسب صورت ظاهر در لباس صلاح و سداد ند و نفوس

در بطلان مذهب اعدا

خود داشته که بنموده اند معهذا چگونه تهمت و افترا بخدا تعالی میزنند
و نسبت کذب بمیدهند یعنی جعل احادیث نبوی صلی الله علیه و آله نموده بر صدق
این اکاذیب شهادت و گواهی میدهند با وجود یکه ایشانرا از کتاب
ظاهر اسلام بهره و نصیبی است بر فضایل ال محمد معترفند ایمان
میاورند بجبت و طاغوت و میگویند اشخاصی که بانها کافر شده اند
جبت و طاغوت بهتر ارشاد و اهدی میکنند از اشخاصیکه طریق
ولایت انها طریق امنیت و اسایش است یعنی ابابکر و عمر در راه نمائی
طریقه صواب بهتر از اهل البیت ال محمد هستند اشخاصیکه قائل
اینقول شده اند خدا تعالی لعنت فرموده است لا یاتون الناس نقیرا
ناس یکی از القاب خلفای ثلثه است که در قران بانها تاویل شده است ایات
مذکوره اینست الم تر الی الذین یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء
ولا یظلمون فتیلا انظر کیف یفترون علی الله الکذب و کفی به اثما مبینا
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت
و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلا اولئک
الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا ام لهم نصیب من الملک
فاذا لا یاتون الناس نقیرا و عجب از همه خدا تعالی عبده طاغوت را که پیروان
ابابکر هستند در تخریب ارکان اسلام از جماعت یهود و نصاری که
اهل کتاب هستند شریرتر بیان فرموده است صدر این خطاب با هل کتاب

[illegible]

ومنهم و ذیل آیه در حق عبده طاغوت وصور باطنیه و برزخیه انها کرد در
حقیقت قرده و خنازیر هستند که در صورت ادمیت جلوه گر شده اند
و باز هم چنان بصورت اصلی خود عود خواهند نمود و ایات مذکوره اینست
قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان امنا بالله وما انزل الینا وما
انزل من قبل وان اکثرکم فاسقون قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة
عند الله من لعنه الله وغضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر وعبد
الطاغوت اولئک شر مکانا واضل عن سواء السبیل واذا جاؤکم قالوا امنا
وقد دخلوا بالکفر وهم قد خرجوا به والله اعلم بما کانوا یکتمون وتری
کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان واکلهم السحت لبئس ما کانوا
یعملون و از تصریح کلمات و اذا جاؤکم قالوا امنا وقد دخلوا بالکفر وهم
قد خرجوا به اشکار است که مجموع این ایه در حق ابا بکر و اتباع او نازل شده
که در صورت مسلمان و در معنی داخل بکفر شده اند و بر امام خروج خواهند
نمود و با او مقاتلات و مناظرات میکنند و مخصوصا از کلمه قد خرجوا به
اشکار است که بر علی خروج خواهند نمود و همچنین خاتم انبیا ص در خواب
دیدکه قرده و خنازیر علی التعاقب و التوالی از منبر انحضرت بالا میروند و در مقام
انجناب متمکن میشوند چون از خواب بیدار شد از دیدن این خواب و واقع
شدن این امر محزون و دلگیر بود جبرئیل ع نازل شد قرده و خنازیر یکه بر منبر
رسالت عروج و صعود خواهند نمود معرفی کرد و این ایه بانحضرت نازل شد

واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا
فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القران ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا
کبیرا چون جبرئیل این ایه را اورد و انحضرت باموریکه بعد وقوع خواهد یافت
استحضار حاصل فرمود و این مقدمه را باصحاب و احباب بیان فرمود تکلیف
عموم خلق این بود که رؤیای انحضرت را صادق دانسته این ایه که بر صدق
انخواب ناطق گردیده در خاطرها ضبط نمایند تا بعد از رحلت حضرت رسول
هرکه ابتدا بمنبر انحضرت صعود نمود و هرکه او را درین امر تقویت کرد ایشانرا
قرده و خنازیری بدانند که پیغمبر خدا در خواب دیده و از ایشان اعراض و
اجتناب کنند چون ابا بکر و عمر و عثمان متوالی یکدیگر بمنبر رسالت بالا رفتند
و اغلب صحابه رؤیای صادقه انحضرت را فراموش نموده در تقویت امور جبت و
طاغوت مبالغه کردند چون شاه ولایت علی بن ابیطالب بر سریر خلافت نشست
محض اینکه بر منبر رسول خدا ص برنیاید و در سلک خلفای ثلثه منسلک نشود
از مدینه بکوفه مهاجرت فرمود چون امر بمعاویه ملعون قرار گرفت منبر رسول
خدا را از مدینه بشام برده شجره ملعونه بنی امیه بمنبر صعود میکردند
و همچنین خدا تعالی در مقام تسلیه حضرت رسول برامده است که بودن طاغوت
و خروج ان اختصاص بامت شما ندارد با هر پیغمبری طاغوت مخصوصی بود که
در صدد اضلال امت برامد و اشخاص اکثر با او جنسیت داشتند از را
خارج میکرد حرص و مبالغه شما در هدایت کردن اینگروه فایده ندارد و ا

باب سیم

مذکور اینست ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا
الطاغوت فمنهم من هدی الله ومنهم من حقت علیه الضلالة فسیروا فی
الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین ان تحرص علی هدیهم فان الله لا یهدی
من یضل وما لهم من ناصرین ودر شان شیعیان آل محمد ص که اجتناب از
پرستش و متابعت طاغوت نموده در شنیدن اقوال استخلاف رسول خدا
متابعت و تولای علی بن ابیطالب ع را که احسن القول است نموده از ابابکر
که اقبح القول و زخرف الکلمات است اعراض کردند میفرماید والذین اجتنبوا
الطاغوت ان یعبدوها وانابوا الی الله لهم البشری فبشر عبادی الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله واولئک هم
اولوا الالباب احادیث و اخبار دیگر در تحقیق اثبات لقب جبت و طاغوت
بر عمر و ابابکر وارد شده است بسیار است از جمله دعای صنمی قریش اشتهار
تام و تمامی دارد و نیز از نصا مبین زیارت جامعه کبیره که از جناب امام علی النقی
علیه السلام روایت شده است تصریح صریحی باین مطلب فرموده است میفرماید
فمعکم معکم لامع عدوکم آمنت بکم وتولیت آخرکم بما تولیت به اولکم وبرئت
الی الله عز وجل من اعدائکم ومن الجبت والطاغوت والشیاطین وحزبهم
الظالمین لکم والجاحدین لحقکم والمارقین من ولایتکم والغاصبین لارثکم
والشاکین فیکم والمنحرفین عنکم ومن کل ولیجة دونکم ومن کل مطاع سواکم
ومن الائمة الذین یدعون الی النار بدانکه مجموع انبیا عظام واولیای

در بیان بطلان معاندین

کرام هر یک بمصداق ولکل فرعون موسی در عهد خودشان طاغوت
مخصوص و شیطان منحوس و قرین سوئی با انها بود که بصورت ظاهر
با ان پیغمبر ایمان آورده بودند و خلق را بدین او دعوت و ترغیب میکردند
ولی در باطن محض اینکه امر ریاست خلق بانها منتهی بشود در تعیین
خلفای انبیاء آغاز فتنه و آشوب مینمودند و در میان خلق القای شبهات
مینمودند بهر تدبیری که بود در اخفای امر خلافت حقه میکوشیدند و نمیگذاشتند
امر خلافت پیغمبران انجام پذیرد چنانچه در کلام مجید فرموده است وکذلک
جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین و در موضع دیگر فرموده است وکذلک
جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف
القول غرورا و از این کلمه من المجرمین محقق و مبرهن میشود که عدوی پیغمبران
از اشخاصی بودند که بانها ایمان آورده بودند بواسطه غرض و طمعی که در
خلافت پیغمبران داشتند در امر خلیفه حقیقی آن پیغمبر فتنه و آشوب و القای
شبهه میکردند در اینصورت از جمله مجرمین میباشند و خدا تعالی انها را
عدوا من المجرمین فرموده است هرگاه این اشخاص از جمله ایمان آورندگان بحسب
صورت ظاهر نبودند میفرمود عدوا من الکافرین و همچنین از جمله اباطیلی که
خدا تعالی پرده از روی کار ابابکر برگرفته و او را در نزد عقلا و اذکیا و دانشمندان
مفضوح و مفتضح و رسوا فرموده است آیه غار است که فرموده است ثانی
اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله

علیه و ایده بجنود لم تروها اول آنکه در آیه مباهله محمد و علی را بنص صریح
کلمه انفسنا نفس واحد خواند اختلاف ثانویت را از ما بین محمد و علی
مرتفع فرموده و در آیه غار ما بین محمد و ابا بکر تحقق و اثبات مقام ثانویت
و اثنینیت را که دلیل ضدیت و مغایرت آنها است نمود بلکه از شدت
مبالغه در اثبات ضدیت ما بین محمد و ابا بکر بلفظ ثانی قناعت و اکتفا
نفرموده کلمه اثنین را هم ضمیمه آن کرده و فرموده ثانی اثنین یعنی ان ثانی که
اثنینیت و ضدیت دارد در این معنی منظوما گفته شده است نظم

سنیان گویند مر بوبکر را ؛ ثانی اثنین گفته در وصفش خدا ؛
مدح میخوانند لیکن ذم اوست ؛ مغز میخوانند اما هست پوست ؛
ثانویت ضد شیء است ای عمو ؛ ضد اگر نبود تو او را یک گوا ؛
با محمد هر که ثانی بود او ؛ مورد اینجا که مبدا نی بود ؛
چون علی را نفس احمد خوانده حق ؛ لاجرم برده است از عالم سبق ؛
هر که با حیدر کند جنگ مصاف ؛ با محمد کرده است او نی خلاف ؛
حب او حب محمد ان یقین ؛ بغض او بغض و بیت المسلمین ؛

ثانی آنکه از نزول سکینه محروم کرده خدای تعالی ضمیر فانزل الله سکینته
علیه را مفرد بیان نمود نزول سکینه و تایید جنود لم تروها اختصاص
بخاتم انبیا حاصل نمود ثالث آنکه حزن و اندوه ابا بکر را ظاهر فرمود
و حال آنکه خدای تعالی مؤمنین را بواسطه نزول سکینه از حزن و خوف

ایمن کرده است و گفته است الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون حزن و اندوه ابا بکر با وجود حضور رسول خدا که محضر ان
حضرت وادی ایمن است دلیل بر آنست که مشار الیه از حرک و عداد اولیا
خارج است و هم چنین خدای تعالی در قصه ابا بکر آل محمد را بصبر و شکیبائی
امر فرموده است و ابا بکر را غافل القلب و تابع الهوی و مضیع الامور
و سبقت گرفته در کار نامعهود است و آیه اینست و اصبر نفسک مع
الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک
عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هویه
و کان امره فرطا و اصبر نفسک اشاره بعلی ابن ابیطالب است
که نفس رسالت مآب باشد مع الذین یدعون ربهم و
اشاره بصحابه خاص است که در خلافت ابی بکر پیوسته
خدمت شاه اولیاء بودند و لا تطع من اغفلنا قلبه و
عن ذکرنا و اتبع هویه و کان امره فرطا این جمله در حق
ابی بکر نازل شده است و ضمایر این آیه را مفرد فرموده است
پس محقق میشود که اختصاص بشخص واحد دارد

واحد دارد و از امر بصبر فرمودن علی علیه السلام را که نفس رسالت است
واضح میشود که او را از خلافت ممنوع میساختند و منزوی خواهد شد باید
مصابرت در آن داشته باید و منع کننده آنحضرت از خلافت ابابکر بود پس
محقق میگردد که ذیل این آیه الی اخره و کان امره فرطا در حق او نازل شده است
و هم چنین در اول سوره حج سه آیه متوالی است که در حق خلفای ثلثه نازل
شده است و این اول اختصاص بابی بکر دارد و این اینست و من الناس
من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید کتب علیه انه من تولیه
فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر مجادله فی الله نزاع اینست که شخص در بار
خدا جدال و نزاع داشته باشد یجادل فی الله بمعنی یدعی فی خلافة الله است
مفهوم این آیه در حق ابابکر ظهور یافت که دعوی خلافة الله نموده بلا
بدون علم یعنی بدون اینکه از جانب رسول خدا با و اخبار و استحضاری کا
شده باشد بدون تمهید مقدمه در سقیفه بسعی عمر این امر ظاهر شد و
با او بیعت کرده روی بمسجد رسول خدا نهاد و بی ادبانه بالای منبر رفت و
گفت من خلیفه رسول خدا هستم عجب اینست که از گفتن دروغ باین وضوح
خجالت نکشید و حیا نکرد پس هر که در این ادعا با او همراهی نموده تقویت
از کار او بکند گمراه شد بعذاب سعیر که بمعنی دیوانگی است دلالت خواهد
نمود نعم ما قال شعر ای تو لاجسته بر بوبکر دون ❊ او مضل تو است
چون شد همنون ❊ و معنی یجادل فی الله اینست که یجادل مضارع جدل است

شعر

و جدل بمعنی افساد تابیده شده از چرم یا ریسمان تابیده شده از چرم
و مواسیکه ابو بکر خلافت خدا تعالی را که مطلقا با او مربوط و مجانس
نبود گویا با هیچ ریسمانی بخود بسته که از و مقطوع نشد و تا قیامت او را
خلیفه رسول خدا خطاب میکنند از ابتدای این که فرموده است و من الناس
من یجادل فی الله یعنی از مردمان بیگانه و اجنبی که مناسبت و اهلیت
در او نیست خلافت خدای تعالی را بخود میچسبانند و می بندد بطوریکه از غایت
استحکام گویا او را با خلافت خدای تعالی با ریسمان محکمی که از چرم تابیده باشند
بهم بسته اند در کتاب حیوة الحیوان علت فوت ابابکر را چنین نوشته است
کان سبب موته الکمد المخفی علی رسول الله ص ما زال یذیبه و الکمد الحزن
المکتوم خلاصه معنی اینست که ابابکر از اندوه مفارقت رسول خدا مدقوق
شد کسیکه با رسول خدا اینهمه محبت داشته باشد که از فراق او مدقوق
بشود باید بمصداق این انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون باید
پیوسته مجاور استان نفس رسالت شود دقیقه از خدمت صدیقه طاهره
دختر رسول خدا و حسنین ع غفلت نماید محبت ابابکر با رسول خدا
از غایت اشتیاق مبدل بعداوت شد که با صدیقه طاهره عداوت ورزید
چنانچه در اغلب کتب اهل سنت نوشته اند ماتت فاطمة و کانت ساخطة
لابی بکر غایت محبت با رسول خدا بطوریکه منتهی بمرض دق بشود با اذیت
کردن بفاطمه معمائی است که ابدا منحل نخواهد شد این شعر چه قدر مناسب است

باب شین

اینمقام استکه میگوید شعر قران کنند جو ربطه کشند تیغ بس شعر
کنند حفظ امام مبین کشند ؛ حکیم سنائی علیه الرحمه که از غلبه
اشتهار معروف آفاق است میفرماید شعر مر مرا باری نکو ناید ز روی شعر
اعتقاد ؛ حق زهرا بردن دین پیمبر داشتن ؛ خلیفه ثانی عمر بن الخطاب
از قبیله عدنان است از اواسط الناس بود در مکه سکنی داشت در
سوق مکه دلالی میکرد از آبا و اجداد بیش زیاده از یکی دو نفر که اسمشان
معلوم بود اهل آن زمان از اشخاصی که معمر بودند و بحسب اتفاق آنها را
دیده بودند اسامی آنها را میدانستند و ما بقی آبا و اجداد عمر مثل سایر
خلق گمنام بودند اسمی از آنها در عالم باقی نبود در بعضی از کتب اهل
سنت اسامی آبا و اجداد عمر را تا بحضرت آدم ضبط کرده اند در طبقات
سلاطین روی زمین سلطان اول سلسله از اسامی آبا و اجداد خود بیش
زیاده از دو سه نفر در خاطر ندارد بلکه مجموع اهل عالم از اجله و اشراف
و اعیان از اسامی اجداد خودشان زیاده از یکی دو نفر را نمیدانند زیرا
که منتهی باشخاصی میشود که ضبط اسامی آنها لزومی ندارد دلیل اینکه
اسامی اجداد عمر تا بآدم باهم معین باشد چه خواهد بود حضرت رسول
خدا بعلم نبوت اسامی اجداد خود را تا بآدم بیان فرمود اغلب خلق آنحضرت را
محض الحاد و تعبد قبول کردند اسامی و آبا شخص دلال لزومی نداشت که قبایل
عرب بطنا بعد بطن اوقات خود را مصروف اینعمل بکنند خلاصه مطلب اینکه

در ربط المعانی

عمر با انکه شخص بد نژاد بود تدلیس و حیله سرآمد ابنای زمان بود در شیطنت
مهارت کامل داشت در کتاب حیوة الحیوان نوشته است فلما رجع
عمر من الشام الی المدینة انفرد عن الناس لیتعرف اخبار رعیته فمر
بعجوز فی خباء لها فقصدها فقالت یا هذا ما فعل عمر قال قد اقبل من الشام
سالما فقالت لا جزاه الله عنی خیرا قال ولم قالت لانه والله ما نالنی من
عطائه منذ ولی امیر المؤمنین دینارا ولا درهم فقال لها وما یدری عمر بحالک
وانت فی هذا الموضع فقالت سبحان الله والله ما ظننت ان احدا یلی علی الناس
ولا یدری ما بین مشرقها و مغربها فبکی عمر و قال وا عمراه کل احد افقه
منک حتی العجایز چون در جواب ضعیفه عاجز ماند لاجرم شعبده برانگیخت
و خلط مبحث نمود و تدبیری در تدارک این خجلت و انفعال عمر کرد که از آن تاریخ
تا حال در مجموع انظار مقبول و مستحسن شده زینت کتابها کرده اند
و آن تدبیر اینست ثم قال یا امة الله بکم تبیعینی ظلامتک من عمر فانی
ارحمه من النار فقالت لا تهزء بنا یرحمک الله فقال عمر لست بهزاء فلم
یزل بها حتی اشتری منها ظلامتها بخمسة و عشرین دینارا فبینما هو
کذلک اذ اقبل علی بن ابیطالب و ابن مسعود فقالا السلام علیک یا
امیر المؤمنین فوضعت العجوز یدها علی راسها و قالت وا سوأتاه شتمت
امیر المؤمنین فی وجهه فقال لها عمر لا بأس علیک رحمک الله ثم طلب رقعة
یکتب فیها فلم یجد فقطع قطعة من مرقعه و کتب فیها بسم الله الرحمن الرحیم

منه
هذا ما اشتری عمر من فلانة ظلامتها ولی الی یوم کذا وکذا بخمسة وعشرین
دینارا فما ندعی عنده وقوفه فی المحشر بین یدی الله تعالی فعمر منه بری وشهد علی
ذلک علی ابن ابی طالب وابن مسعود ثم دفع الکتاب الی ولده وقال اذا انا مت
فاجعله فی کفنی القی به ربی وهمچنین بمحض عنادی وعوام فریبی پسر خود را
که بروایتی اسمش عبد الله و بروایت دیگر اسمش عبد الرحمن و کنیه او ابو شحمه
بود و مرتکب شرب خمر شده بود او را حد زد انقدر که فوت شد و ناتمامی
عدد را بمرده او زد و این عمل را بواسطه اینست که ندانست حد شرب خمر قتل نیست
و با اینکه محض تزویر و عوام فریبی مرتکب شد در کتاب حیوة الحیوان باین عبارت
نوشته است وکان عمر قد حد ابنه عبید الله و بروایة اخری عبد الرحمن
علی الشراب فقال له وهو یجلده قتلتنی یا ابتاه فقال له یا بنی اذا لقیت الله
فاخبره ان اباک یقیم الحدود والذی فی السیر ان المحدود فی الشراب ابنه الاوسط
ابو شحمه واسمه عبد الرحمن ازین تصریح بکلمه اذا لقیت الله فاخبره چنین استنباط
میشود که عمر خدا تعالی را جسمی میدانست که خارج از اشیا و غافل از اعمال
و افعال مخلوقات خود میباشد و از قبایح اعمال عمر انست که روایت نموده است
مسلم در صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین که متفق علیه عامه و خاصه است
که جناب رسول خدا در ایام نقاهت فرمودند ایتونی بدوات و قلم و بیضاء
اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی فقال عمر حسبنا کتاب ربنا ان نبیکم لیهجر
فاختلف الحاضرون فقال بعضهم القول ما قال النبی ص وقال الاخرون القول

ما قال عمر فکثر بینهم الغلط والاختلاف فی البیت فنظر النبی الیهم نظر
المغضب وقال لهم قوموا عنی فلا ینبغی عند التنازع فخرجوا من عنده و
کان ابن عباس اذا ذکر هذا الحدیث یبکی حتی تبل دموعه الحصی الی اخره
و ابن ابی الحدید در چندین موضع از ابن عباس روایت نموده که عمر گفت
پیغمبر خواست خلافت علی را در حینی که فرمود ایتونی بدوات و قلم و بیضاء تصریح کند
و من مانع شدم شخصی که مانع گردد رسول خدا را در نوشتن چیزی که رفع
ضلالت و گمراهی از خلق نماید در حقیقت وجود آن شخص عین ضلالت و
گمراهی است و قران بحکم لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین خاتم انبیا را
خبر داده است از وقتیکه دوات و قلم و کاغذ خواهد طلبید بجهة نوشتن
خلافت علی که نعمت پروردگار است و آن این است که میفرماید ن والقلم
وما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون و ان لک لاجرا غیر ممنون و انک
لعلی خلق عظیم فستبصر و یبصرون بایکم المفتون و هو اعلم بمن ضل
عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین خلاصه معنی اینست که دوات و قلم و چیزی
که مینویسند یعنی کاغذ نیستی تو در تصریح ولایت نعمت پروردگار خود
دیوانه و هذیان گو و تو در خلقت پایه عظیمی داری که حالت احتضار و
امراض تو را دیوانه و پریشان گو نخواهد نمود چنانچه عمر گفت ان الرجل
لیهجر یعنی این مرد بواسطه مرض و قرب احتضار از عقل دوری گزیده است
و پریشان حرف میزند انچه را که تکلم مینماید از اعتبار ساقط است متمم

معنی آیه اینست که زود باشد که شما خواهید دید و آنها نیز ببینند که
کدام از شما هذیان میگوئید و لایعنی تکلم مینمائید یدست بکر برود
تو عالم است بکسیکه از طریق گمراه است و عالم است بکسیکه هادی
نماینده طریق میباشد و خدا تعالی در اخبار فرمود این امر که واقع شد
قبل از وقت نزول این آیه آنحضرت را اعلام فرمود و آیه دویم از سی آیه اول
سوره حج که در شان خلفای ثلثه نازل شده است و اختصاص بعمر دارد آیه
اینست که میفرماید ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی و
لا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله له فی الدنیا خزی ونذیقه یوم القیمة
عذاب الحریق عمر نیز همچون ابابکر امر خلافت را که از دور است و باو ربط ندارد
از غلبه اصرار و ابرام کرد در خالت این امر دارد و حال اینکه صلاحیت اینکار
در او نیست گویا بار ریسمان سختی که از چرم تابیده شده بود گسیخته نمیشد
خودش را بخلافت خدا تعالی بندد مجادله مضارع جدال است و جدال در لغت
افسار تابیده شده از چرم و بار ریسمان تابیده شده از چرم و مواستکه
از غلبه استحکام گسیخته نشود و عمر گویا با همچو ریسمان خلافت را بخود می بچید
و حال اینکه نه قرآن از نیمقدمه خبر داده و نه پیغمبر تصریح نموده و نه جبرئیل نازل شد
و عمر شانه پیچ شد از متابعت نموده راه خدا و از برای او در دنیا خزی است
و خزی مقتول عمر شجاع را میگویند یعنی در دنیا کشته خواهد شد و از
برای او در این قتل اجر مزدی نخواهد بود و روز قیامت نیز معذب بعذاب

حریق میشود و از جمله آیاتیکه تصریح در قدح و جرح معاندین اهل البیت
عموما و بشخص عمر مخصوصا دارد اینچند آیات متوالی در سوره نسا است
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة و یریدون ان
تضلوا السبیل والله اعلم باعدائکم وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا من
الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ویقولون سمعنا وعصینا
واسمع غیر مسمع وراعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا
واطعنا وانظرنا لکان خیرا لهم واقوم ولکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون
الا قلیلا و در این آیات خدا تعالی خبر میدهد پیغمبر خود را الخ و معنی ما حصل
اینست آیا نظر نمیکنی باشخاصیکه بتوا بیمان آورده اند و از کتاب منزل نصیبی
یافتند اشترای ضلالت خواهند نمود و اراده خواهند کرد از راه هدایت
تو خارج بشوند عداوت بورزند و خدای عالم است باعدای شما و شما را
کفایت و یاری خدا تعالی بس است از جمله اشخاصیکه خلق را هدایت میکردند
و باسلام دعوت مینمودند تحریف خواهند کرد کلم را از مواضع خودش
یعنی خلافت را از خانواده تو دور میکنند و آل تورا مهجور مینمایند و
حق را از مرکز خود خارج داشته و در او تصرف خواهند کرد و میگویند
که ما فرمایش رسول خدا را در اطاعت و موالات شما شنیدیم حال مصلحت
در امضای آن ندیدیم عصیان نمودیم شنیدیم حکم خدا و رسول را
نه بطوریکه باید شنید و اطاعت کرد و اینقولی را که خواهند گفت از روی

منع و سبکی و بیخردی و شتاب در هر کاری و طعن در دین است لیکن در لغت ماخوذ
از لای است یعنی درنگ کردن و باز داشتن و سبکی در کار است و اعنات ماخوذ
از عنت است یعنی بیخردی و حماقت و تعجیل کننده در سخن است خلفای ثلثه
در تحریف کلم از مواضع جد و جهد بسیار کردند حتی در ظاهر آیات قران
تحریف نمودند و آنها را از نظم و ترتیب نزول خارج کردند نسخ کلام الله در
نزد هر که بود جبراً و قهراً گرفته سوختند از فرط این عمل اهل مدینه عثمان را
حراق المصاحف لقب داده بودند کلام الله که عبد الله بن مسعود کتابت نموده
بود جبراً و قهراً گرفته بامر عثمان سوختند نسخه کلام الله را که علی بن ابیطالب
جمع نموده بود قبول ننمودند گفتند که قران عثمان ما را کافی است بخصوص
از کلمه یحرفون الکلم عن مواضعه محقق میشود که خلفای ثلثه هستند زیرا
که تحریف کلم در ید اشخاص معتبر و معتنا به واقع میشود بعلت اینکه قران در
دست آنها بود کاتب وحی بودند این امر بعامه خلق مربوط نیست و جمع آیات
باختیار سایر خلق نبود قران علی را قبول ننمودند قران عبد الله بن مسعود
و سایر نسخ را سوختند چیزیکه باقی ماند قران عثمان است باید معتقد این
مطلب بشویم که اخبار خدا تعالی در تحریف نمودن کلم از مواضع خودش وقوع
نیافت و از اخبار کاذب بود یا صریح بگوییم که عثمان تحریف کلم از مواضع
نمود ابا بکر و عمر بعقیده اهل سنت وزیر حضرت رسول بودند بعد از
انحضرت خیانت کردند کلم را از مواضع خود تحریف نمودند هم در منصب

نمودن خلافت از اهل البیت آل محمد و هم در تفرقه و عدم انتظام حقیقی
قران بنهجی که نزول یافته بود و هم چنین در سوره مائده چند آیه متوالی
نازل شده است که تصریح و تبیین آیات سابق الذکر را مینماید معلوم میشود
که مجموع آنها در یک مورد عز نزول یافته است میفرماید یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا ولم تؤمن قلوبهم
سماعون للکذب
ومن الذین هادوا سماعون لقوم آخرین لم یأتوک یحرفون الکلم من بعد
مواضعه یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه فاحذروا ومن یرد
الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم
لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم در این آیات بالصراحه خدا تعالی
رسول خود را اخبار میفرماید بر اینکه محزون و اندوهگین نخواهد نمود
ترا اشخاصی که سرعت و طیش و تعجیل خواهند کرد و در کفران و در دین و تاسیس
کردن و اینجماعت آنانهائی هستند که بتو گفتند ایمان آوردیم ولکن ایمان آنها
بحسب صورت ظاهر است نه صمیم قلب ایمان نیاورده اند و از همین اصحاب تو
که خلق را هادی بودند و راهنمائی میکردند و باسلام دعوت مینمودند بسیار
شنوندگان دروغ هستند و میشنوند و تصدیق مینمایند بجهة شخص
دیگر که دخل بخود آنها ندارد این مطلب اشاره و اخبار فرمودن از قضیه است
که ابا بکر بعد از رحلت رسول خدا با حضرت تهمت بسته و افترا زده و گفت از رسول
خدا شنیدم که میفرمود انا اهل البیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا

وان الله لا یجمع لنا اهل بیت النبوة والخلافة عمر وابو عبیده وسالم مولی
ابی حذیفه استماع این کذب را نموده و تصدیق کردند که ما هم این حدیث را
از رسول خدا شنیدیم ایشان استماع کذب نمودند و شهادت کذب دادند
راوی حدیث مذکور کاذب بود محض اینکه خلافت بابی بکر تعلق بگیرد سماعون
للکذب سماعون لقوم آخرین شدند و معاندین بتقویت این حدیث مجعول
خلافت ظاهره را از آل محمد منصرف نمودند متمم معنی این است که ایشان
بسوی تو نخواهند آمد یعنی اطاعت امر ترا نخواهند نمود کلم را تحریف
خواهند نمود بعد از آنکه در موضع خود قرار گرفته است تحریف کلم بعد از قرار
گرفتن در موضع خود کنایه و اشاره از خلافت علی بن ابیطالب است منصوب
شدن آنحضرت در غدیر خم یعنی ایشان امر با نصوص را انکار نموده منع
خلافت از علی مینمایند و باهم میگویند هر گاه خلافت را بشما واگذار نمودیم
بگیرید و اگر واگذار ننمود پس حذر کنید و اجتناب نمائید کسیکه خدای
تعالی فتنه و محل آزمایش و امتحان قرار داده است هیچ فیضی از خدا باو نخواهد
رسید و اراده تطهیر قلوب آنها را نخواهد نمود بجهت اورد در دنیا خزی است یعنی
مقتول عن ما جور خواهند شد و در آخرت بجهت آنها عذاب عظیم است اعمال خطا
واطوار ناصواب عمر بن الخطاب در منحرف نمودن خلایق از احکام شریعت نام
در فروع بسیار است چون مبنای این اوراق در مذاکره فروع نیست لاجرم از
مذاکره آنها اعراض نمود در بطلان فروع آنها و وضع وضوی ایشان

هر موئی از موهای اهل سنت که بر خلاف عادت خلقی و طبیعی که دارند
براق شده و برخواسته و میل باعوجاج نموده است در ابطال طریق غیر
آنها گواه صادقی است فراش در جاروب نمودن اطاق ملاحظه خواب قالی
نموده از بالا بطرف پائین میکشد لاکن هنگام تراشیدن سر ملاحظه
وضع مو را نموده از بالا بپائین میتراشد همچنین اسب و استر شال را
از طرف خواب موی بدن اسب میکشد آیا دلیل عقلی چیست که سنی در
شستن دست از پائین ببالا دست را حرکت میدهد و موهای دست را
از نظم طبیعی خارج میکند در مفاسد عمر همین قدر کافی است که با آل محمد که
ولی نعمت او بودند عصیان ورزید و خلق را با آنها دلیر کرد و بقدر مقدور
و میسور اهل البیت را در انظار خوار و بیمقدار نمود هر که دم از ولای اولیا
خدا زد ببلای و مبتلا شد با وصف این رنج و محنتی که از عمر با آل محمد و دوستان
آنها رسید ائمه اطهار میفرمودند العمر سیئة من سیئات ابی بکر زیرا
که فتح الباب او شد مجموع مفاسدیکه ظاهر شد محصول بذری بود که او
کاشت والحاصل چون خلفای ثلثه از اهل البیت مأیوس شدند که تصدیق
صحت خلافت ایشانرا نخواهند نمود بنا بعداوت آل محمد سخت گرفته بقدری
که مقدور بود منافع دنیویرا از آنها منع نمودند شاه ولایت پناه میفرمودند
من احبنا اهل البیت فلیعد للفقر یعنی هر که ما را دوست بدارد باید خود را
مهیای فقر و تنگدستی نماید زیرا که معاندین ما ایشانرا از متاع دنیوی

بی بهره نمود بلکه مقتول و مهجور خواهند نمود ثم ما قال عربیة ثلثة
حملوا ظهورهم وزرا للبرایا ساء ما یزرون ارخ اسماءهم اینهم
انا من المجرمین منتقمون خلیفه ثالث عثمان بن عفان نسب آنجناب از
بنی امیه است و اجداد ایشان در عبد مناف با رسول خدا اجتماع حاصل مینماید
در حقیقت صلب عبد مناف مقسم نور و ظلمت بود انوار مقدسه بشعبه
هاشم انتقال یافت و ظلام خبیثه با میه منشعب گردید عداوتیکه ما بین
بنی هاشم و بنی امیه بود بواسطه اختلاف طینت و حقیقت و ماهیت ایشانست
زیرا که نور و ظلمت هرگز مانوس و مالوف نبوده اند و بمرتبه تباین داشتند
که در مواصلت با یکدیگر مولودی از طرفین بظهور نرسیده هرگز مسموع
نشده مولودی متولد شود که انتساب بهر دو شعبه داشته باشد خدای
تعالی آل محمد را بشجره طوبی ملقب فرموده بنی امیه را شجره ملعونه نامیده و اهل
بصیرت ایشانرا الاقارب کالعقارب وصف میکردند شعر نژادی از بن نامور
ترکراست خردمند کردن بر بیخ دواست عثمان ثالث اصحاب ثلثه و یار
حضرت رسول خدا است و از شجره ملعونه است که امادت برایشان حرام است
و از قبایح اعمال او آنست که مروانرا رسول خدا لعن فرموده و از مدینه نفی بلد
کرده بود در کتاب حیوة الحیوان نوشته است وروی الحاکم فی کتاب الفتن
والملاحم من المستدرک عن عبد الرحمن بن عوف انه قال کان لا یولد لاحد
مولود الا اتی به للنبی صلعم فیدعو له فادخل علیه مروان بن الحکم فقال هو الوزغ

بن الوزغ الملعون بن الملعون ثم روی الحاکم عن عمرو بن مرة الجهنی
وکانت له صحبة قال ان الحکم بن ابی العاص استاذن علی رسول الله
فعرف صوته فقال ائذنوا له لعنة الله علیه وعلی من یخرج من صلبه
الا المؤمن منهم وقلیل ما هم یشرفون فی الدنیا ویضعون فی الآخرة
ذووا مکر وخدیعة یعطون فی الدنیا وما لهم فی الآخرة من خلاق و
کان حکم بن ابی العاص یرمی بالداء العضال وکذلک ابوجهل چون دور
خلافت بعثمان رسید عمدا فحدیث الجنس مع الجنس یمیل امر خطا با
مروان ملعون فرموده او را وزیر خود کرد زخرف القول او را بنصایح کبار
اصحاب رسول خدا ترجیح میداد امور مؤمنین و بلاد مسلمین را برای ناصواب
او محول و موکول داشت تصرف در بیت المال گشود بهر که هر چه خواست
داد از جمله در یک مجلس معادل دویست هزار دینار طلا بمروان از بیت
المال بخشید جناب اباذر غفاری را که از اجله صحابه رسول خدا بود
از مدینه اخراج نموده در نهایت خفت و خواری او را بربذه فرستاد و خلق را
از مشایعت او نهی فرمود غیر از علی بن ابیطالب و حسنین علیهم السلام
هیچکس او را مشایعت ننمود و از ایشان مؤاخذه کرد روایت است
که چون علی و حسنین اباذر را مشایعت فرمودند و در عرض راه بجهة
وداع از مراکب پیاده شده یکدیگر را وداع نمودند جناب سید الشهدا
دست بگردن اباذر انداخته روی او را بوسید و فرمود یا عم علیک

بالصبر چون اباذر این سخن بشنید گریستن آغاز نمود و عرض کرد
من ابتلای اخراج شده دار خود دیگر توقف خواهم نمود و چندان صبر
لازم ندارد ای مولای من تو صبر بکن و فتنه که بکربلا وارد خواهی شد
و ابواب بلا بر روی تو مفتوح میشود روایت شده است که عبدالله بن
مسعود و مالک اشتر و بعضی دیگر در سفر حج در صحرا دختری را دیدند
که تنها پهلوی نعشی ایستاده گریه میکند عبدالله پرسید ای دختر تو کیستی
و این جنازه کیست آن طفل گفت من دختر اباذر غفاری هستم و این نعش
که دوش وداع عالم فانی نمود و بمن امر کرد که نعش او را در سر راه بگذارم
تا عابر سبیل او را دفن نمایند چون این جماعت این سخن بشنیدند از
مرکبها فرود آمده بر جنازه او گریستند و او را غسل داده دفن کردند بعد
از مراجعت آنها عثمان از این قضیه استحضار حاصل نمود از عبدالله بن
مسعود مواخذه نمود و چوب زد که بر جنازه شخصی که رانده من بود چرا
نماز خواندی و غسل داده دفن کردی و سوم او را آنکه بیت المال داشت مقطوع
کرد عثمان مروان را که رانده و لعنت کرده رسول خدا بود خواند و اباذر را که از
خواص اصحاب اجله احباب سید انبیا بود راند هم چنین عمار یاسر که
از صحابه خاص الخاص رسول خدا بود آنقدر چوب زد که یک شبانه روز بیهوش
بود با پای خود بقدری لگد بر شکم و تهیگاه او زده بود که بمرض فتق مبتلا شد
مصحف را کشود بدست گرفته بود زخمی که ابتدا باو رسید و خونی که از بدن

او ریخت باوراق قرآن ریخته شد چون نیک نظر کردند دیدند که بر روی کلمه
فسیکفیکهم الله ریخته شده است و این را حمل بر فقد رجا نموده‌اند و
عبداننده که این کلمه متمم آیه قبل است که میفرماید فان تولوا فانما هم
فی شقاق فسیکفیکهم الله و خدا تعالی کفایت شر او را فرموده است و
محض شفاء صدور مؤمنین خون او را روی این کلمه جاری فرموده در کتاب
مخاصرة الابرار تالیف محیی الدین مکی وصیت نامه عثمان را باین تفصیل ذکر
نموده است اصل عبارت اینست رویناه من حدیث الاصمعی عن علاء بن
الفضل عن ابیه لما قتل عثمان بن عفان رضی الله عنه فتشوا خزانته
فوجدوا فیها صندوقا مقفلا ففتحوه فوجدوا فیها حقة فیها ورقة مکتوب
فیها وصیة عثمان بن عفان بسم الله الرحمن الرحیم عثمان بن عفان یشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنة
حق و النار حق و ان الله یبعث من فی القبور حق لیوم لا ریب فیه ان الله
لا یخلف المیعاد علیها یحیی و علیها یموت و علیها یبعث ان شاء الله و واضح است
که این وصیت نامه از مجعولات مروان است زیرا که اهل اسلام بعد از قتل
عثمان جسد او را از دفن کردن منع کردند چند شبانه روز در خارج مدینه
افتاده بود که سگها قدری از اعضای او خورده بودند با زحمت زیاد
مروان اذن حاصل نمود که جسد او را دفن کند اذن دفن باین شرط شد
که در مقبره یهود دفن نمایند زیرا که از غلبه مفاسدی که از عثمان ظهور یافته

اهل اسلام معتقد این بودند که عثمان همچنان در مذهب عقاید کافر
بر قرار است از دفن کردن در مقابر مسلمین منع کردند مروان بالاخره او را
در قبرستان جماعت یهودان دفن نمود و این وصیت نامه را جعل کرد
که با نظار اهل اسلام برسانند شاید او را مسلمان بدانند از وضع نوشتن
و در میان حقه نهادن و حقه را در صندوق گذاشتن و در او را قفل نمودن
واضح و اشکار میشود که این حرکت از جمله حقه بازیهای مروان است زیرا
که تا کنون هیچکس از اهل اسلام از مهاجر و انصار مرتکب چنین عملی نشده است
و این شهادت را علی روس الاشهاد میگفتند امری نبود که باید پنهان و خفا
داشته باشد مقام تقیه نبوده است که ادمی باید از ترس و لرز مثل ماشطه
خانه فرعون ایمان خود را مکتوم نموده بجهة اطلاع و اختفا اینکار
بنویسد و در حقه و جعبه و صندوق مخفی نماید از جمله ایات کلام الله که اختصاص
بشخص عثمان دارد و خدا تعالی تشریح احوال او را فرموده است این سیم از
ایات ثلثه سوره حج است که در حق خلفای ثلثه نازل شده و میفرماید و
من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و ان اصابته
فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین یدعوا
من دون الله ما لا یضره و ما لا ینفعه ذلک هو الضلال المبین یدعوا
لمن ضره اقرب الیه من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر لب خلاصه معنی اینست
که از جماعت بیگانه شخصی هست که عبادت خدا تعالی را قولا مینماید ایمان او

محض حرف است فعلیت و بطون در عبادت او نیست از جمله یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم است یعنی اقوال و گفتگوی مومنین دارد
اعمال و افعال کافرین از او بروز و ظهور مینماید هر گاه خیر او را واقع شود
اشاره به پذیرفتن نصایح علی بن ابیطالب است یعنی فرمایشات انحضرت را بپذیرد
اطمینان بجهة او حاصل میشود و اگر اصابه فتنه نماید یعنی حرفهای
مروان را بشنود و گفته او را معمول بدارد انقلاب بر روی او خواهد شد
و باد شورش میکنند پس در ان وقت طلب اطمینان و ایمنی و استغاثه
از اولیای حق نمیجوید و استمداد از جمادی میجوید که او را ضرر و نفعی ندارد
و این شخص کنایه از مروان است که او را در امر عثمان نفع و ضرری نیست
بلکه ضرر او بعثمان اقرب از نفع او ست عثمان از برای مروان اقای بد و مروان
از برای عثمان عشیره و منسوب بدی است اما عایشه بنت ابابکر در علما
از زوجات نبی ظاهرا شمرده میشود و لکن خدا تعالی در قران در سوره تحریم
عایشه و حفصه را بزوجه حضرت نوح و حضرت لوط مثل زده است زن
رسول خدا با اتحاد داخوت متمم و معتمد فائده نیست شعر هر که را دو ری به
بهبود نبود ✤ دیدن روی نبی سود نبود ✤ و او انکسی است که مکرر رسول
خدا صلعم میفرمودند که ایعایشه زود خواهد بود که یکی از زوجات من بر وصی
و خلیفه من علی بن ابیطالب خروج بکند و در این امر ظالم خواهد شد ایعایشه
پرهیز و احتیاط بعمل بیاور که تو نباشی محض همین فقره که ممنوع از خروج

بشود عایشه را منع خروج از مدینه فرمود باقامت در بیت نبوت امر
فرمودند و بطفیل عایشه سایر زوجات نبی نیز مامور باقامت در مدینه
شدند که بعد از پیغمبر مطلقا از مدینه مسافرت ننمایند و بهیچ جهتی از جهات
شد رحال نکرده بار سفر نبندند رسول خدا در حجة الوداع ایشانرا
با خود بمکه معظمه برد که وجوب شرعی علی ای نحو کان از انها مرتفع بشود و از پس
بعد اطاعت وجوب امر وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة را بعمل بیاورند
عمر از فرمایشات رسول خدا که بعایشه میفرمود در خروج نمودن بعلی بن
ابیطالب استحضار داشت محض شکستن سد خروج عایشه از مدینه در سال
اخر خلافت خودش عزم طواف بیت الله نمود و بجهة عایشه و حفصه مخصوصا
مخصوصا ترتیب محمل نموده ببهانه زیارت مکه سد حکم خدا و رسول را
شکستن و انها را همراه خود بمکه اورد و این حرکت عمر در انظار خلایق بسیار
مقبول و مستحسن نمود مهاجر و انصار بایکدیگر میگفتند که مرحبا بعمر در سفر
مکه بمثابه رسول خدا که زوجات مطهرات را با خود می اورد او نیز در عوض
رسول خدا زوجات او را با خودش بطواف بیت الله برد و غفلت از این معنی
داشتند که ایشان باید مقیم در مدینه و معتکف بیت نبوت باشند عمر
نسخ حکم خدا و رسول را نمود بطوریکه هیچ کس ملتفت نشد بلکه مطبوع
و مقبول بنظر امد چنانچه جماعت اهل سنت در اغلب کتب خودشان اینفقره را
از محاسن اعمال عمر شمرده اند پس عمر قید اقامت مدینه و توقف در بیت نبوت را

با ستادگی تمام از پای عایشه برداشت و با وگفت بجز در نزول ایه وقرن
فی بیوتکن چرا باید شما ما دام العمر در مدینه محبوس بشوید ببهانه زیارت
مکه از انجا خارج بشوا اینفقره را هیچکس بنوا ایراد نخواهد نمود همچنانکه
بسفر بصره رفت با طبل و علم و خیل و حشم با شاه ولایت محاربه و مقاتله
کرد و هیچکس از مهاجر و انصار او را ممانعت ننمود بردن عمر زوجات رسول
خدا را باخود بمکه از قبیل خوردن سم است با سم نوشدارو و این حرکت عمر مشابهت
زیادی دارد بکاریکه ابا بکر در زمان خلافت خود نمود و او اینچنان بود
که رسول خدا مروانرا از مدینه اخراج فرموده در محل مخصوصی اقامت داده
بود وقتیکه خلافت را با بکر منصرف شد محض عدم استقرار حکم رسول
خدا حکم کرد مروانرا قدری عقب برده تا خلایق اینعمل را حمل بمتابعت
ابی بکر برسول خدا نمودند و ندانستند که اطاعت حکم انحضرت اینست
که در قرار او جرح و تعدیل نشود مروانرا محض اینفقره از جای خود حرکت
داد و قدری دورتر فرستاد که نقض قرار پیغمبر نشده باشد و اگر یکوقتی
بخواهد او را بمدینه بیاورد هیچکس در صدد بحث و ایراد نباشد عوام
الناس از اینقبیل حرکات شخص را حمل بسداد و صلاح مینمایند و
نمیدانند چه قدر حیله و شیطنت و تدویر و تدلیس بعمل امده است فساد
عظیمی در لباس صلاح بر پا کرده اند و از نسبتهای عمل عایشه این بود که
حضرت امام حسن را از دفن نمودن در پهلوی رسول خدا ممانعت کرد

واز مروان که در ان وقت حاکم مدینه بود در این امر معاونت جسته بر
قاطر نشسته با اجماع بنی امیه در مقابل جنازه امام حسن مجتبی حاضر شد
و در منع دفن نمودن در نزد رسول خدا ص مبالغه نمود بنی هاشم ممانعت
او را قبول ننمودند که بیکمرتبه چند تیر از جمعیت عایشه بطرف بنی هاشم
انداختند بعضی از انها بر جنازه امام حسن ع وارد شد چون جناب
امام حسین حال را باینمنوال دید بعایشه خطاب فرمود عربیه بجملت
تبغلت وان عشت تفیلت لک التسع من الثمن وفی الکل تصرفت
ما حصل معنی این شعر اینستکه فرمود در روز جمل سوار شتر شدی و
با مرتضی علی مقاتله نمودی وامروز سوار قاطر شده در صدد منع دفن
کردن جنازه فرزند رسول خدا بر امدهٔ و اگر زنده بمانی احتمال میرود که سواره
فیل هم بشوی و اقدام بامر عظیمی غیر از اینها بکنی در اموال و متروکات
رسول خدا قسمت شما نه یک از هشت یک است و حال تو در کل تصرف
نمودهٔ عنادیکه در عهد رسول خدا با صدیقه طاهره داشت اخر الامر
بجناب امیر المؤمنین منتقل شد همین فقره بخصوص چه قدر سبب قبح میشود هر
که اجنبی را بگذارد با رسول خدا دفن بکنند و فرزند او را ممانعت نماید
که در حجره پیغمبر مدفون بشود و وقتیکه عمر میخواست بمیرد شخصی را فرستاد
پیش عایشه که اینخانه مال تست و اختیار انجا بدست تو میباشد ایا
اذن میدهی مرا پهلوی پیغمبر خدا و پهلوی ابا بکر بخاک بسپارند و حال اینکه

مقبره از ملکیت خارج شده است دفن انجا حاجت باذن عایشه نداشت
عمر بخصوص اذن دفن کردن انجا را محول برضای عایشه فرمود بعلت اینکه
عداوت او را با بنی هاشم مطلع بود خواست که از اهل البیت کسی با پیغمبر
مدفون نشود و مخصوص انها باشد اهل سنت از فرط محبتی که با
ابا بکر دارند اصرار در ذکر فضایل عایشه مینمایند و هر سال در موسم
حج باسم عایشه محملی ترتیب میدهند و اوضاعی فراهم میاورند مثل
اینکه گویا عایشه بانی خانه کعبه بوده است اگر اینملاحظات بجهه فضل
پدر عایشه است در صورتیکه شخص برای ابابکر قائل بر فضیلت باشد
البته فضایل پدر فاطمه که خاتم انبیا است از ابابکر بیشتر است هر گاه بجهه
اینست که زوجه پیغمبر بود حق سایر زوجات انحضرت را چرا مهمل میگذارند
و اگر محض اینست که پیغمبر او را دوست میداشت و باصطلاح جماعت
نسوان سفید بخت بود مسلماً حبا و ولدا از زن افزون است فردوسی
میفرماید شعر زن از بهر فرزند دان ای پسر نه فرزند بهر زن بد سیر
محبت قلبی پیغمبر بجناب فاطمه زیاده از محبتی بود که بعایشه داشت در روز
مباهله علی و فاطمه و حسنین را عز اختصاص داده داخل در ردای
مبارک فرمود و از عایشه و سایر زوجات اسمی نبرد و اعتنائی نکرد صحبت
که ترجیح زن بفرزند بخصوص مردی است که شهوت پرست باشد نفسانیت
و حیوانیت در او غلبه کرده باشد چنانچه خدا تعالی میفرماید زین للناس حب الشهوات من النساء

والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة و از عادت ناس است
که حب شهوات نساء را مقدم بر بنین میدارند ولکن خاتم انبیا آمد
بخلاف ناس حب بنین را مقدم میداشت و اگر محبتی که با عایشه داشت
و او را بر برادر فاطمه میداشت بواسطه فضایل شخص عایشه است
محقق است که در عایشه هیچ فضلی نیست بلکه فاقد فضائل و جامع رذائل
حضرت رسول را در مواضع عدیده رنجانید که آخر الامر از جانب خدای
تعالی سوره تحریم باتهمت نشد و تفصیل نازل شد و با انذار طلاق
فرمود چنانچه در جای خود مذاکره خواهد شد و با فاطمه حسادتها
کرد و با علی خصومتها ورزید در حرب جمل از بیت نبوت خارج شد
مثل رستم و اسفندیار بانبیه علم و خیل و حشم عزیمت بصره نمود
و اهتمام و مبالغه در منازعه و مقاتله با حیدر کرار که صاحب رتبه
هرونی و نفس رسالت و وصی مخصوص و ولی منصوص و خلیفه ظاهر
و باطن و سلطان نهان و اشکار و مظهر عربیه انما انت منذر و لعباد
و علی لکل قوم هاد : بود کرد و در انغصاف زیاده از هفتاد هزار
نفوس از طرفین مقتول شد و چه قدر دستها که در گرفتن زمام ناقه
که حمل هودج عایشه را بود قطع شد و در جوانب هودج صفحات
حدید وضع نموده بودند که هیکل عایشه را از زخم تیر و نیزه و شمشیر صیانت
نماید آخر الامر یکی از اتباع عایشه فریاد کرد که ای مادر مومنان بفقیه

قلیلی
او لادت رحم بکن که اغلب انها هم کشته و بخاک و خون اغشته معدودند
از انها باقی است که اغلب انها بجروحند و تعجب در اینست که عرق مادری شما
هنوز متحرک نشده است و معدودی که از اولاد تو باقی مانده است رحم
نمیکنی شخص منصف بدون تامل در یافت میکند که این حرکات رکیکه ناهنجار
و قبیح با حکم صریح آیه وقرن فی بیوتکن چه قدر ها مباینت و ضدیت دارد
و هم چنین خداوند میفرماید : من قتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا
فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا الیما در صورتیکه قتل یکنفر
مومن موجب لعنت و خلود در جهنم باشد با قتل هفتاد هزار نفر مومن
چه چیز خواهد شد اگر گویند او خود مرتکب قتل نفس نشد تا داخل در
مصداق آیه بشود در این صورت ایراد الفتنة اشد من القتل وارد میاید
اگر گویند طلب خون عثمان میکرد جواب میگوییم که عایشه ولی دم عثمان
نبود فرضا اگرهم بود از علی مطالبه خون عثمان نمودن از اینهمه خون ناحق
ریختن معنی نداشت و شخص عایشه در یوم الدار که عثمان را محصور نموده
بودند خلایق را بر قتل عثمان تحریص میکرد اقتلوا نعثلا میگفت و
عثمان را بجهة اطوار زشت و طول لحیه که داشت بنعثل یهودی تشبیه
نموده بود و اگر گویند که بعد از اینهمه تفاصیل توبه کرد جواب گوییم
توبه از معاصی باید کرد که ادمی ستم بنفس خود کرده باشد قتل نفس
توبه ندارد و از جمله آیاتی که خدا تعالی حضرت رسول را از منازعه و مجادله

عایشه با علی بن ابیطالب اخبار فرموده است اینست که در سوره ال
عمران میفرماید قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله
واخری کافرة یرونهم مثلیهم رای العین والله یؤید بنصره من یشآء ان فی
ذلک لعبرة لاولی الابصار زین للناس حب الشهوات من النسآء والبنین و
القناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث
ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب ترجمه اینست که بتحقیق
بود از برای شما حجت و علامت بین و اشکار در دو گروه که بایکدیگر ملاقات
نموده گروهی از انها مقاتله میکنند فی سبیل الله و گروه دیگر کافر هستند
و این دو گروه یکدیگر را مثل یکدیگر می بینند یعنی هر دو گروه در بادی نظر
خود را مسلمان و اهل قبله و صاحب ملت و طریقه واحده می بینند و حال اینکه یکی
از ان دو گروه کافر است و از معنی اسلام بهره و نصیبی ندارد در صورت و لباس
اسلام و بسیرت و معنی کفر است و خلق هر دو گروه را مسلمان و امیر الجیش
هر دو را واجب الاطاعة میدانند و ما بجهة دفع اشتباه که در کلمه مثلیهم
واقع است بعضی اشخاص اینطور معنی میکنند که عدد یکی از ان گروه دو مثل گروه
دیگر بوده است و این معنی غلط است بلکه کلمه مثل در لغت عرب در موافقت و
مجانست طبایع و حقایق استعمال میشود هم چنانکه میگویند لیس کمثله
شیء و میفرماید قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن
و در آیه دیگر میفرماید اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی

هذا قل هو من عند انفسکم ان الله علی کل شیء قدیر و کفل در لغت بمعنی
بسیست و چند است و کفل در اوان استعمال میشود و ضعف در لغت بمعنی دو مثل
در اعداد استعمال میشود پس در این آیه که میفرماید یرونهم مثلیهم مقصود
عدد نیست بلکه تماثل انها در معنی و حقیقت و ملت مقصود است که خلق
بصورت ظاهره دو گروه مسلمان را مشاهده میکنند که بایکدیگر مقاتله
مینمایند و حال اینکه یکی از انها کافر است و از تصریح زین للناس حب الشهوات
من النسآء محقق و مبرهن میفرماید که امیر الجیش گروه کافر از جماعت نسوان
است و علت اینکه خلایق هر دو گروه را مثل یکدیگر واجب الاطاعة میدانند
اینستکه چون زینت داده شده است از برای خلق حب شهوات زنان و عایشه
منکوحه پیغمبر است و محبت انحضرت را بعایشه مثل محبت خود شان با جماعت
نسوان قیاس نموده او را واجب الاطاعة میدانند و از ان طرف هم شاه ولایت را
خلیفه و وصی و داماد و ابن عم حضرت رسول میدانند در اطاعت و انقیاد
یکدل و یکجهت هستند و الحاصل حضرت رسول همیشه عایشه را از نمان عداوت با
علی بن ابیطالب تحذیر نموده مکرر میفرمود ند و باشد که یکی از زوجات
من با علی مقاتله نماید بعایشه برحذر باش که ان تو نباشی و از علامات انکه
اینستکه در منزل حوئب نزول مینماید و کلاب انوادی نباح ادا رخد معتاد بروی
او بانگ خواهند زد و از اصبغ بن نباته روایت شده است که من در دور حرب جمل
در خدمت امیر المؤمنین بودم که مردی خدمت انحضرت امد و عرض کرد

که اصحاب جمل خدا برا تسبیح و تهلیل میکنند ما نیز میکنیم و ایشان نماز
میگذارند ما نیز نماز میگذاریم پس از برای چه باید با ایشان قتال کنیم حیدر
کرار فرمود بچیزیکه خدا تعالی نازل کرده است در قران آن شخص عرض کرد که من نمیدانم
انچیزرا که خدا تعالی نازل کرده است در قران بمن بیاموز حضرت فرمود که در سوره
بقره میفرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من كلم الله و
رفع بعضهم درجات واتينا عيسى بن مريم البينات وايدناه بروح القدس
ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم ما جاءتهم البينات ولكن اختلفوا
فمنهم من امن ومنهم من كفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولكن الله يفعل ما
يريد پس ماييم اشخاصی که ايمان اورده ايم و ايشانند اشخاصی که کافر
هم كفروا فقال الرجل
هستند اصل عبارت اينست فنحن الذين امنوا وهم الذين كفروا القوم
ورب الكعبة ثم حمل فقاتل حتی قتل جنگ عایشه با مرتضی علی نظیر قتال
نمودن منکوحه موسی است با یوشع که وصی آنجناب بود و بهترین تحقیق
که در حق اصحاب و زوجات نبی باید کرد آنست که با آیات قران رجوع شود
مقبول و مردود در قران مقبول و مردود نیکان و صالحین است سوره تحریم
بالصراحه در حق دو نفر از زوجات نبی نازل شد و آن دو نفر عایشه و حفصه
و خدا تعالی درین سوره مثل این دو را بمنکوحه حضرت نوح و منکوحه
حضرت لوط زده است و اضح است که باید مثل با ممثل حالت مطابقت داشته
باشد تا در مثل حالت مثلث و تطبیق ظاهر گردد و الآن مثل لغو و جمله

معرضه خواهد بود مذاکره نمودن کلمات لغو با تصریح والذینهم عن
اللغو معرضون تعارض خواهد داشت خدا تعالی درین سوره فرموده است
ضرب الله مثلا للذين كفروا امراة نوح وامراة لوط كانتا تحت عبدين من
عبادنا صالحين فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا وقيل ادخلا
النار مع الداخلين خيانت و خلاف عایشه و حفصه با حضرت رسول
از نزول این سوره بوضوح رسیده است میفرماید یا ایها النبی لم
تحرم ما احل الله لك تبتغي مرضات ازواجك والله غفور رحيم قد فرض الله
لكم تحلة ايمانكم والله مولاكم وهو العليم الحكيم واذ اسر النبي الى بعض
ازواجه حديثا فلما نبات به واظهره الله عليه عرف بعضه واعرض عن بعض
فلما نباها به قالت من انباك هذا قال نباني العليم الخبير از این آیه چنین
مفهوم میگردد که از اسرار عمده حضرت رسالت باجنبی و معاندین
اهل البیت اطلاع و استحضار داده اند چنانچه شعار منکوحه نوح و
منکوحه لوط علیهما السلام همین بوده است ان تتوبا الی الله فقد صغت
قلوبكما وان تظاهرا عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين
والملائكة بعد ذلك ظهير و درین ایه نیز خدا تعالی ولایت علی بن ابیطالب را
واضح و اشکارا فرموده است صالح المؤمنین علی است عسی ربه ان طلقكن
ان يبدله ازواجا خيرا منكن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات
صالحات ثيبات وابكارا از لوازم ایمان و ایقان است که شخص و عدو

خدا و رسول صدق و وفا شده بدانند و در این امر وعده طلاق با این دو
زن داده اند و آنها تبدیل میشوند بدون دیگر که مجموع صفات ایشان باشند
چنانچه خدا تعالی تعداد صفات آنها را فرمود و اگر عایشه و حفصه دارای
این صفات و جامع این خصال بودند حاجت بتبدیل بود و منکوحه دیگر که
متصف باین صفات باشند نبود از مذاکره این صفات محقق میشود که
عایشه و حفصه فاقد این صفات بودند در اینصورت خدا تعالی در طلاق
و تبدیل آنها خلف وعده کرد یا وفا فرموده ایشانرا مطلقه و تبدیل نمود
یکی از علمای سنندج کردستان که شافعی مذهب بود میگفت که حق
تعالی در این سوره با زوجات نبی شوخی و مزاح فرموده این دو نفر مطبوعه
و مقبوله و از خود راضی بودند باین جهت گاهی حضرت رسول را آزار میکردند
خدا تعالی محض اینکه آنها را ادب کند این سوره نازل شد ذکر امثال و وعد
و وعید که داده شده است اعتبار ندارد و لکن بجماعت شیعه پیدا است از آل
محمد رسیده است علی بن ابیطالب که وصی و خلیفه و نفس نفیس و صالح المؤمنین
و ابا السبطین بود عایشه و حفصه را بعد از رحلت رسول خدا مطلقه فرمود
و خدا تعالی عوض بحضرت رسول عطا فرمود حضرت مریم که باکره است در عوض
عایشه و آسیه زن فرعون که ثیبه است در عوض حفصه عطا فرمود حفصه
وقتیکه زوجه پیغمبر شد ثیبه بود لاجرم خدا تعالی عوض او را ثیبه عنایت نمود
و نیز در همین سوره مثل دیگر زده است که از فحوای کلام مظنون است که اشاره

بعثمان میباشد که بودن بنات رسول خدا در تحت ازدواج عثمان از ذیل
آسیه و فرعون است وضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قالت
رب ابن لی بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین
ومریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا وصدقت
بکلمات ربها وکتبه وکانت من القانتین با اینکه این مثل بجهة تعیین و تصحیح
آسیه زوجه فرعون و مریم بنت عمران است که بطور کنایه اسامی آنها را در
ذیل این سوره بطور مثل بیان فرموده و بحضرت رسول استحضار داده
که این دو نفر در عوض عایشه و حفصه بقرار خواهند بود و این مطلب از ذهن
دقیق و سلیقه مستقیم است ادراک مینماید و تصدیق میکند بلکه بجرئت قسم
یاد میکند که همین است و جز این نیست و روح القدس عبارت از عقل و حقیقة
محمدیه است که با مریم سابقة الفة داشت و در جهان ام المؤمنین حقیقی
حضرت خدیجه بود و مؤمنین ائمه اطهار هستند سایر زوجات بالمجانسه
بودند و در ازدواج شرط توالد و تناسل مجانست است با اینکه قریب الجنس
یکدیگر باشند حتی در پیوند نمودن اشجار مجانست یکدیگر و قریب الجنس بودن
آنها شرط است علی و فاطمه باقتضاء مجانست اولاد عدیده از آنها بوجود و ظهور
رسید دو دختر از رسول خدا در خانه عثمان بود و یکدختر از علی در خانه
عمر بود محض عدم مجانست که با شوهران خود داشتند هیچ مولودی از
آنها بوجود نیامد و باقی نماند اشراف با ارذال امتزاج حاصل ننمود اهل تشیع

از ذیل

در مناقب و مفاخر عایشه میگویند که چهل هزار حدیث از رسول خدا
در حفظ داشت و نمیدانند که حفظ نمودن حدیث حاصلی ندارد و حفظ نمودن
قرآن ثمری نخواهد بود اطاعت اوامر و نواهی قرآنرا هرکه نمود در حقیقت
حامل قرآن اوست و آنکه قرآنرا ازبر کرد و حفظ نمود و لکن بمدلول قرآن
عمل ننمود مثل آنشخص از جمله مثلهم کمثل الذین حملوا التوریة ثم لم
یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا است پس حفظ حدیث حاصلی ندارد بمدلول
حدیث باید عمل کرد عدوی شاعر در وصف عایشه گفته است: حفظت
اربعین الف حدیثا: ومن الذکر آیة تنساها: حفظ نمودن آیه و قرن
فی بیوتکن برای او واجب بود مخصوصا او را فراموش کرد همانا عایشه مشابه
که دوای خود را فراموش بکند و دوای مرضای غیر را محفوظ بدارد و از جمله
آیاتی که در قرآن اشاره بخروج عایشه فرموده اند اینست ان الذین کذبوا
بایاتنا واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی
یلج الجمل فی سم الخیاط وکذلک نجزی المجرمین لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم
غواش وکذلک نجزی الظالمین اهل بصیرت چنین تاویل نموده اند الجمل
جمل الذی یقدمهم بین ایدیهم فی قتال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و صورت سوار
در اینصورت مهاد و غواشی که در جهنم بجهة آنها آماده میشود در عوض
هودجی است که بر جمل بستند و او را بصفحات حدید استوار نمودند کاری را
که تدارک شد منحصر بهمین بود کلاه خود بر سر نگذاشت و زره نپوشید

بر دوش نیفکند بر گستوان باسب خود نپوشانید سایر لوازم سرداری
و سپاهکشی در او جمع بود سان لشکر میدید و نظم کشور میکرد چیزی که
از متخیله او خطور نمیکرد اقامت در بیت نبوت و تلاوت آیه مبارکه و قرن فی
بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی بود و اما معویة ابن ابی سفیان
شخص او مظهر انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها کانه رؤس الشیاطین
بود شاه اولیا فرمود الدهر انزلنی انزلنی حتی یقول علی و معویه
و این از لیتها ثلثه هریک اشاره بیکی از خلفای ثلثه است و آخر الامر بجنابی
طرف مجادله و منازعه با ابن آکلة الاکباد شد و آنملعون بمرض جوع الکلب
مبتلا بود وقتیکه بسلطنت نشست خود را امیر المؤمنین نام نهاده خال
المؤمنین لقب داد اهل اسلام بعضی از خوف و برخی از روی طمع و سوء نظرت
دعوتش را پذیرفتند و در حال حیات معویه با یزید ملعون بخلافت بعد
از معویه بیعت نمودند عجب اینست که اهل سنت او را مجتهد و در مقاتله
با امیر المؤمنین مصاب میدانند و میگویند که اجتهاد او مقتضی این شد
که با امام زمان خصومت کند و او را سب نماید و نمیدانند که مجتهد باید
تابع و مطیع امام و فضایل امام باید از همه خلق اعرف باشد و اما مجتهدی
که حاصل اجتهادش سب نمودن و جنگ کردن با امام باشد لعنت خدا
با اینچنین مجتهد و بر اجتهاد او باد نعم ما قال شعر دوست دار پسر هند
مگر آنکه نیست: گر او دو سر کسرا و بر سپهر چرخ سپید: پدر او لب و دندان

پیغمبر بشکست ٭ مادر او جگر عم پیغمبر بمکید ٭ او بنا حق حق داماد
پیغمبر بگرفت ٭ پسر او سر فرزند پیغمبر ببرید ٭ بر چنین شخص کسی لعنت را
نفرین میکند ٭ لعن الله یزیدا و علی آل یزید ٭ و از جمله آیاتی که خدا تعالی
در قرآن حضرت رسول را از فتنه و فساد معویه و خوارج نهروان خبر داده است
اینست که در سوره آل عمران میفرماید الم تر الی الذین اوتوا نصیبا
من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون
یعنی آیا نظر نمی افکنی بسوی جماعتی که از برای ایشان از کتاب ولایت نصیبی است
یعنی از متابعان علی بن ابیطالب هستند خوانده میشوند بسوی کتاب
خدا یعنی قرآن تا اینکه حکم بکند میان ایشان چون این صورت رخ نموده ظاهر
شود فرقه از این جماعت از مولا و مقتدای خود روی گردان شده اعراض
میکنند این آیه خبر میدهد از جنگ صفین در وقتیکه اتباع معویه قرآنها
بر سر نیزها نصب نموده اصحاب شاه ولایت را بکتاب خدا تعالی میخوانند که فیما بین
ایشان حکم کند و حق را از باطل تمیز بدهد که یکمرتبه فرقه از ایشان این معنی
سر باز زده لا حکم الا لله گفتند از لشکر ظفر اثر خارج شده و بخوارج
موسوم گردیدند چون معویه بخلافت نشسته دست آل محمد را مقتول
نمود و یکمرتبه ترک صورت ظاهر اسلام داد و بنهج سلاطین کفر سیر و سلوک
مینمود در کتاب حیوة الحیوان مکتوبست لما بایع معویه لابنه یزید قال
مروان سنة ابی بکر و عمر فقال عبد الرحمن بن ابی بکر سنة هرقل و قیصر فقال

له مروان انت الذی انزل الله فیک والذی قال لوالدیه اف لکما فبلغ ذلک
عایشه فقالت کذب والله ما هو به ولکن رسول الله لعن ابا مروان و مروان
فی صلبه در سوره لقمن در حق خلفای بنی امیه میفرماید ومن الناس من
یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل
الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه آباءنا اولو کان الشیطان یدعوهم الی
عذاب السعیر و معنی ومن الناس یعنی از مردمان بیگانه اجنبی که اهلبیت
ندارند و معنی من یجادل فی الله چنانچه سابقا نگارش یافت یجادل مضارع
جدال است جدال در لغت بمعنی گفتگوی سخت است و جدیل بمعنی افساد و ریسمان
تابیده شده از چرم و یا از مو که نهایت سختی را دارد یعنی شخصی هست بیگانه
خلافت خدا تعالی را بگفتگوی سخت ادعا میکند و خلافت را بخودی بندد
مبا افساد و ریسمانی که از چرم تابیده باشند که باسانی ان ریسمان گسیخته
نگردد و منظور از این لفظ اینست که از فرط سماجت و ابرام و تفتین و تدلیس
خلافت خدا تعالی را بخود می بندد و بطوریکه گویا او را با خلافت با ریسمانی
که از چرم تابیده شده است بیکدیگر بسته اند که بسهولت امکان انفکاک
از یکدیگر ندارند و شیکه با ایشان گفته میشود متابعت نمائید ثقلین را
یعنی اطاعت امر قرآن نمائید در متابعت کردن با آل محمد میگویند متابعت
و پیروی از چیزی خواهیم نمود که پدرهای ما بان کار اقدام نموده اند یعنی شعار
آباء ما با مخالفت قرآن و مخاصمه با آل محمد بود ما نیز بهمان نهج سیر و سلوک

خواهیم کرد و این کار محض ابیست کر شیطان انها را بعذابی بوانکی و
ارتفاع عقل دعوت مینماید در همین سوره لقمان در حق شیعیان الحمد
فرموده است ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسک
بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور و هم چنین خدا تعالی در کلام مجید
معویه را قاسطین نامیده است و او را همچون کافر در مقابل مسلم
ذکر کرده است میفرماید وانا منا المسلمون ومنا القاسطون فمن
اسلم فاولئک تحروا رشدا واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا
وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا لنفتنهم
فیه ومن یعرض عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا وان المساجد لله
فلا تدعوا مع الله احدا مجموع مفسرین قاسطین را بمعویه و اتباع
او تفسیر نموده اند درین ایه او را از جرکه اسلام خارج فرموده طرف
مقابل اسلام قرار داده است و علی بن ابیطالب را درین ایات بسم
نامیده است اول طریقه چنانچه فرمود وان لو استقاموا علی الطریقة
دویم ذکر رب نامیده است زیرا که معویه از علی اعراض نموده در نصوص
ذکر ربه علی خواهد بود دیگر بلفظ مساجد با و اشاره نموده و بخصوص
بخود اختصاص داده است فرمود وان المساجد لله مذاکره این ایه مبارکه
بجهة اینکه اشتراک دارد فیما بین امیر المومنین علی بن ابیطالب و معویه
بجهة مناسبت در باب امامت نوشته شده است و در اینجا نیز مذاکره

نمود محض ملاحظه اشتراک بین الاثنین در عداد تکرار نخواهد بود
بدانکه در ملعنت معاندین اهل البیت علیهم السلام هیچ روایتی اصدق
از اشعار جناب سید الشهدا حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام
نخواهد بود که در روز عاشورا فرمودند عربیه کفر القوم وقدما رغبوا

عن ثواب الله رب الثقلین ؛ قتلوا القوم علیا وابنه
حسن الخیر کریم الابوین ؛ حنقا منهم وقالوا اجمعوا
واحشروا الناس الی حرب الحسین ؛ یا لقوم من اناس رذل
جمعوا الجمع لاهل الحرمین ؛ ثم صاروا وتواصوا کلهم
باجتیاحی لرضاء الملحدین ؛ لم یخافوا الله فی سفک دمی
لعبید الله نسل الکافرین ؛ وابن سعد قد رمانی عنوة
بجنود کوکوف الهاطلین ؛ لا لشیء کان منی قبل ذا
غیر فخری بضیاء النیرین ؛ لعلی الخیر من بعد النبی
والنبی القرشی الوالدین ؛ خیرة الله من الخلق ابی
ثم امی فانا ابن الخیرتین ؛ فضة قد خلصت من ذهب
فانا الفضة وابن الذهبین ؛ من له جد کجدی فی الوری
او کشیخی فانا ابن العلمین ؛ فاطم الزهراء امی وابی
قاصم الکفر ببدر وحنین ؛ عبد الله غلاما یافعا
وقریش یعبدون الوثنین ؛ یعبدون اللات والعزی معا

وعلی کان صلّی القبلتین	فانی شمس وامّی قمر
فانا الکوکب وابن القمرین	فی سبیل الله ماذا صنعوا
امّة السوء معاً بالعترتین	عترة البرّ النبیّ المصطفی
وعلی الورد یوم الجحفلین	وسیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب

ینقلبون در سال اودئیل مطابق ۱۲۸۷ یکهزار و دویست هشتاد و هفت هجری کتابی موسوم بمیزان الحق تالیف یکی از علمای نصاری موسوم بکشیش یفندر که بخط نستعلیق در فرنگستان چاپ نموده اند ملاحظه شد تالیف این کتاب تقریبا بیست سال پیش شده است مطلع کتاب اشعار بتوحید خدا تعالی از حیثیت عدد بود چون شروع بمطلب نمود شرک و کفر ایشان آشکار و ظاهر بود هرگاه مجموع نصاری باین عقیده باشند بالقطع والیقین از علم معنی عاری و بری میباشند در اوایل کتاب فصولی چند در حقیقت مذهب نصاری نوشته است این فقره حاجت ببیان ندارد مسلما هر پیغمبری در عهد خودش بر حق بوده است ملت او ناسخ ملت پیغمبری است که قبل از او مبعوث شده بود علت اینکه ملت منسوخ میشود شریعت تجدید حاصل مینماید اینست که بعد از ان پیغمبر در عقاید امت او فساد ظاهر میشود ایمان انها مبدل بشرک و کفر گردید بر خدا تعالی لازم و متحتم میشود که ملت اورا منسوخ نموده پیغمبر دیگر مبعوث فرماید هرگاه نسخ ملت جایز نبود ملتی را که پیغمبر نخستین وضع نموده بود میبایست

در عالم پاینده و برقرار بماند زیرا که منصب نبوت دعوت نمودن خلق بخالق واحد و اتقان قانون و قواعد مستحسنه در میان خلق است که موجب امنیت واسایش اهل عالم بشود اینچنین مطبوع و پسندیده هیچوقت نباید منسوخ گردد در اینصورت ملت و طریقه ادم ابو البشر میبایست الی یومنا هذا در جهان مستمر و برقرار بماند چه حاجت ببعثت نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد خواهد بود کتاب ادم چه عیب داشت که صحیفه نوح و ابرهیم نازل شد چه منقصت در توریة بود که انجیل نازل گردید بعد از انجیل بچه دلیل باید قران نازل بشود پس محقق میشود که ارسال رسل و انزال کتب بجهة تحریف شدن کتب سماوی و ظاهر شدن شیطان الانس در عالم و مداخله کردن اینگروه در احکام الهی و القای شبهات نمودن در میان خلایق که اخر الامر توحید را مبدل بکفر نمایند نعم ما قال شعر

دین ترا در پی آرایشند ∴ در پی آرایش و افزایشند ∴
بسکه فزودند بر او برگ و ساز ∴ گر تو ببینی نشناسیش باز ∴

و باینقدرها اکتفا ننموده بجهة خداوندیکه از شبه و مثل و طرف و جهت منزه و مبراست تعیین اقوام و عشایر و زن و فرزند نموده یهود عزیر را ابن الله دانستند و نصارای مسیح را پسر خدا تصور کردند در اینصورت مادر عزیر و مادر عیسی زن خدا خواهند بود احتمال دارد که این دو زن در خلوت خاص الوهیت با یکدیگر جنگ و خصومت اغاز نمایند چون عقاید خلق باین درجه ضایع

باب سیم

بشود بدیهی است که اینچنین مذهب و ملتی قابل بقا نخواهد بود حتما
باید منسوخ بشود یهود در حق مریم و عیسی مریم فاسد العقیده شدند
و نسبت زنا دادند و نصاری از تولد یافتن عیسی بدون پدر معتقد این
شدند که البته پدر او خدا است و این پسر خدا می باشد و حال اینکه از اثر وجود
روح القدس موجود شد موافق قاعده اینست که آنحضرت را عیسی بن روح
القدس بگویند بر عکس ابن الله می نامند در اینصورت که حضرت آدم
بدون پدر و مادر خلق شده است باید خود او خدا باشد بطلان این عقاید بیان
حاجت باستدلال نیست البته ملت نصاری در خود نسخ است و ایضا
در آن رساله استدلال نموده است باینکه قران کلام خدا نیست بدلیل
اینکه در قران خبر داده است که حضرت مسیح پسر خدا نیست و در مرتبه الوهیت است
این فرنگی ناقص عقل در این طول زمان بعثت محمد را هنوز نفهمیده است
که مقصود خدای تعالی از مبعوث نمودن محمد و نازل فرمودن قران منسوخ
کردن ملت نصاری و اثبات اینفقره است که عیسی پسر خدا نیست و رتبه الوهیت
ندارد بلکه بنده از بندگان خدای تعالی است مثل عیسی در نزد خدای تعالی
مثل آدم است که او را بدون پدر و مادر آفرید اینعمل اشکال دارد که شخصی
موجود بشود بدون پدر و مادر در تولد حضرت عیسی فقدان ابوین
از یکطرف بود نصاری او را پسر خدا میدانند در حضرت آدم که فقدان
ابوین از هر دو طرف بود موافق ظاهر باید خود او خدا باشد این شخص

در ابطال معاد است

نصاری از محمد متوقع امری است که آنحضرت بنفی آن مأمور است
و قران چگونه خبر میدهد از مطلبی که باین درجه نامربوط و کفرآمیز
باشد مگر معنی شرک غیر از اینست که دیگری را با واجب الوجود در
یک مرتبه و در یک درجه شریک و احد بدانند شعر لم یلد لم یولد او را
بق است والد مولود را او خالق است و هم چنین از جمله ادله که قران
کلام خدا نیست این را قرار داده است که در قران وصف حور و غلمان
و انهار و اشجار شده است و این اوصاف زیاده از حد قبیح و رکیک
نوشته است در صورتیکه وصف حور العین و غلمان قباحت داشته باشد
در عالم خدای تعالی رجال و نسوان را با یکدیگر امتزاج و الفت داده است
باید قبیح از کل قبایح باشد اینعمل که ظهور و شیوع یافته است در
نزد جمیع عقلای عالم مطبوع و پسندیده شده است زیرا که منظور
کثرت نوع و حصول لذات و موجب خلط و آمیزش و اتحاد طبقات خلق
همدیگر است هر گاه قران محض اثبات نمودن امر معاد از حور و قصور
اخروی اخبار بفرماید چه قباحت دارد و همچنین معلوم میشود این شخص
صاحب سامعه عیوب و باصره بی غیرت است زیرا که در این عالم ظاهر معاینه
نمودن کل انسان و حیوانات را می بیند و اصرار در تماشای آن دارد که همیشه
ببیند و لکن غیرت گوش و بصیرت اینست که طاقت نمی آورد باینفقره که خدای
تعالی در قران خبر بدهد که در آخرت غلمان و حور و قصور خواهد بود حکمای دوران

باب سیم

متفق اللفظ ومتحد العقیده شده اند باینکه مراتب معنوی را اگر مختصر
بخواهد بعالم لفظ بیاورد وعد و وعید اخروی را بمصداق کلّموا الناس
علی قدر عقولهم گوشزد خاص و عام نماید بغیر از زبانی که قرآن باو
نطق فرموده است هیچ زبانی نمیتوان مذاکره این مطالب را نمود هر کس بقدر
مقتضای علم و ظرفیت ادراک از آیات قرآن درک معانی و فهم مطالب خواهد
نمود و بهمین جهة معروف و معتقد شده اند که از برای قرآن بطون سبعه
میباشد فرق میان کلمات و آیات حقه و احادیث نبوی و امثال آنها با
کلام سایر خلق اینست که آیات قرآن و احادیث صحیحه جمیعا بطون و تأویل
دارد که مطلقا مأخذ نقضی بجهة آنها نخواهد بود بخلاف کلام و کلمات
سایر خلق که جمیعا همان صورت ظاهر است و قابل توجیه و تأویل نمیباشد
بعضی از کلمات و اشعار منظومه عرفای حقانی که تأویل پذیر است و آنها را
توجیه میتوان نمود جهتش اینست که با آیات قرآن و احادیث اهل البیت
مطابق و موافق آمده است و هم چنین ایرادیکه بحضرت رسول وارد آورده
اینست که محمد از برای خودش تزویج زوجات عدیده نموده و از برای امت زیاد
از چهار عقد را حرام کرده و این عمل را حمل بشهوت پرستی بجناب کرده است
و ندانسته است که از برای حکیم و حاکم مطلق قرار و عیار و حدود و عدود
معین نشده است آنحضرت سلطان ظاهر و باطن و جامع صورت و معنی است
اعمال و اطوار او بموجب وحی و الهام غیب بود عموم خلق را ممکن نمیشود

در بطلان معاند

بتوانند از عهده تکالیف زیاده از چهار زن عقد بر آیند و قیاس بر نمود
نشوند لابد بوالهوسی اغوا نموده خود را و جمعی را بمرارت و زحمت می افکنند
خاتم رسل و عقل کل تکالیف خود را بهتر میداند سلاطین ظاهره بجهة
خودشان در امور محدود بحدود نموده اند سلطان معنی چگونه محدود
بحدود میشود باوصف اینهمه اختیار و اقتدار مثل ضعفای امت خود
حرکت میفرمود امتیازات ظاهره بجهة خود مقرر نفرموده زحمت ریاضت
که بجهة وجود فایض الجود خود قرار داده بود از قدرت غیر خارج بود که آیه
سوره مبارکه طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی نازل گردید هرگز دیده نشد آنحضرت
از مال دنیا ذخیره و اندوخته فرموده باشد بلکه در نهایت قناعت معیشت مینمود
حقوقی که از بیت المال داشت بفقرا و مساکین انفاق میکرد و در هیچ
موقف و محضری خود را ابدا بر طبقات خلایق ترجیح نداد اغنیا و فقرا در نظر
آنحضرت حکم مساوات داشتند امتیاز اصحاب را از یکدیگر بمصداق آیه
ان اکرمکم عند الله اتقیکم مقرر فرموده در اجرای حدود دینیه اصلا
ملاحظه خویش و اقوام ننموده در جمله اباعد با اقارب مساوی بودند آنحضرت
خلافت در نزد آنحضرت علی بود که اول من آمن بالله است بحسب مال دنیا
از همه کس فقیرتر بود بند شمشیرش از لیف خرما و فرش خانه از پوست گوسفند
قربانی داشت صدیقه طاهره صبیه رسول خدا جاریه داشت موسوم بفضه
باقتضای معدلت اهل البیت اینطور مقرر بود که خدمت خانه یکروز بعهده

حضرت فاطمه و یکروز بر ذمه فضه باشد و تفصیل سه روز متوالی روزه
داشتن علی و فاطمه و حسنین و متابعت نمودن فضه بایشان بطرق عامه و
خاصه روایت شده است که هر شب با افطار میفرمودند و نان خود را بعد
جهد و کرار بمسکین و یتیم و اسیر انفاق میکردند عصر روز سیم خاتم انبیا
تشریف فرمای منزل شاه اولیا شدند تا ضعف در بشره اهل البیت مشاهده
نمودند از حقیقت حال استفسار فرمودند بعد از اطلاع کریمه با نجناب عارض
شد فوراً جبرئیل نازل گردید و سوره مبارکه هل اتی را در فضایل ایشان
منزل نمود و طبقی از فواکه بهشت حاضر شد که همگی بان افطار نمودند عجب
حالتی است کو با چشم باطن صاحب رساله مکفوف بوده است که بروایات
واجبا اعتنا و اعتماد ندارد و حال اینکه مجموع وقایع عالم بطور اخبار
احادیث نقل باین عهد نموده است معجزات انبیا و اولیا جمیعا بطور حکایت
و روایت شایع گردید مجموع خلایق حضور نداشتند تا برای العین مشاهده کنند
اگر اینجا را که طبیعت از قبول امتناع دارد از قبیل شق القمر و معراج رفتن خاتم
انبیا و سایر معجزات باید دعوی اینفقره را چگونه میتوان تصدیق کرد که طفل
بی پدر از مادر خود تولد یافت بلکه در نظر خلق و اقتضای علم بصیرت اهل عالم
معتقد اینمطلب را باید تقبیح و تکذیب تسفیه نمایند چگونه ممکن است زن
بدون ملاقات با مرد حامله بشود و فرزند بزاید چنانچه جماعت یهود در حق
حضرت عیسی معتقد این هستند که مریم معقوده یوسف نجار بود و عیسی

پسر یوسف نجار است نبوت و روح الله بودن او بالتمام دروغ و خلاف است
و همچنین اگر معراج رفتن محمد در زندگی جای تعجب است نباید قبول کرد عروج
بسموات نمودن مرده عیسی اعجب خواهد بود مطلقا نباید پذیرفت و قبول
نمود و هرگاه در صدق نبوت محمد و نزول قرآن که از جانب خدای تعالی است
تصدیق جماعت نصاری شرط است و صدق نبوت عیسی و صحت انجیل که
از کتب سماوی است تصدیق جماعت یهود شرط خواهد بود و همچنین
در تصدیق نبوت موسی و صحت توریة تصدیق جماعت مجوس شرط خواهد
شد و از جمله دلائلی که قرآن کلام خدا نیست اینفقره را نوشته است که
قرآن ناسخ و منسوخ دارد هرگاه قرآن کلام خدا بود آنچه یکمرتبه صحیح و درست
بود در آخر گفته است چرا در اول نگفت که احتیاج بناسخ و منسوخ نباشد
این شخص ندانسته است که خدای تعالی اقوال را با ضمیمه افعال منسوخ میکند
ایرادی وارد نمی آید چنانچه صحف ابرهیم و زبور داود و توریة موسی و انجیل عیسی
جمیعا متوالیا منسوخ گردید منسوخ فرمودن اینهمه کتاب و احکام جای
بحث ندارد هرگاه یکی دو آیه از قرآن باقتضای حکمت و مصلحت منسوخ بشود
چه جای سخن گفتن و دم در کشیدن است و اگر ما بحث بکنیم که هرگاه خدا
میدانست که عیسی پسر خدا است و انجیل از همه کتب سماوی اکمل و اتم است چرا
از ابتدا اینها را بخلق نفرستاد که احتیاج ببعثت انبیای سلف نباشد
و اینهمه جنگ و جدال و قتل و فساد در عالم واقع نشود جماعت نصاری

باب سیم

درین بحث چه جواب خواهند داد هرچه بگویند همانرا بعینها ما در صحت
ناسخ و منسوخ شدن چند آیه قران خواهیم گفت و همچنین نوشته است
که روزی محمد وارد خانه زید شد ناگاه زوجه او را دید عاشق گردید چون محمد
مراجعت کرد زید وارد خانه شد و از حقیقت حال مطلع گردید با از ترس محمد
یا اینکه خواست اظهار اخلاصی با او کرده باشد منکوحه خود را مطلقه
نمود و محمد او را نکاح کرد و تعجب نموده است شخصی که پیغمبر باشد چنین کاری را مرتکب
میشود و فکر کرده که از غلبه عشق کار خلاف را مرتکب شده است و عده صحیحی ندارد
فورا آیه ساخت که این عمل را خدا امضا داشته است اولا دیده حق بین و دل
حق پرست میداند که گرفتن محمد منکوحه زید را دلیل اینست که امر او امر سماوی نیست
هر کاری میکند بامر و اراده خدا تعالی میکند و از ملامت و سرزنش خلق
اندیشه ندارد هرگاه آنحضرت پیغمبر نبود و نبوت را بمجرد بسته بود البته ملاحظه
تدلیس و مردم داری و عوام فریبی را میکرد زیرا که مدعی امر خطیری شده بود
این بیساختگیها و بیملاحظگیها منافات دارد با کسیکه امر عظیمی را در نظر
داشته باشد ثانیا هرگاه زید محض اکراه و اجبار یا بجهة رضای خاطر پیغمبر زوجه
خود را مطلقه و مهجور کرده و درین امر مستاصل بوده لابد طاغیان اعراب که بهانه
طلب بودند تمکین اینکار را نمیکردند فتنه و حادثه عظیمی بر پا میشد چون بدو
اسلام بود و اهل اسلام قلیل بود و کفر قوت داشت اینحرکت هم با غیرت و حمیت
اعراب منافات دارد البته در همانروز رشته کار از یکدیگر میگسیخت چونکه

در بطلان معاندین

هیچیک از ین وقایع وقوع نیافته و در هیچ تاریخی قباحت اینکار مشاهده
نشده است زید باختیار و بمیل طبیعت خودش بدون اجبار و اظهار طلقه
نمود و خاتم پیغمبران بجهة انتسابی که داشت او را بازدواج خود در آورد جماعت
یهود در حق عیسی بعضی حرفهای بد میزنند و نصاری در حق محمد اینطور میگویند
تکلیف ما اینست بگوئیم هر دو طایفه غلط کردند آنچه را که میگویند از غلبه
بغض و عداوت است لعنوا اعناق لوا مثنوی ماه بر صدر فلک شد شب
روان ؛ سیر را نگذاشت از بانگ سگان ؛ این سگان وعوع کنان بر بدر تو
راه میجویند سوی صدر تو ؛ خضر وقتی غوث هر کشتی توئی ؛ همچو روح الله
مکن تنها دوی ؛ و ایضا یکی از مطالب او اینست که تعلیمات قران در خصوص
صفات خدا و خبر روز قیامت و روز دیوان و احکام و نهی نمودن از قتل
و زنا و دزدی و دروغ و احکام امر و اطاعت و محبت خدا و دوست داشتن
همسایه و امثال و سایرین تماما و همگی اینها از توریه و انجیل برداشته
شده است و در قران ذکر یافته و کسیکه کتب مقدسه را خوانده اگر بخیر
مطالب قران را با تعلیمات مذکور مقابله نماید هر اینه باسانی تمام
در یافت خواهد کرد که اخبار و تعلیمات مذکور نقل شده از کتب مقدسه
میباشد از ین تحریرات ظاهر میگردد که این بیچاره بافراط قلیل المدرک است
که از حال ندانسته است که انبیا جمیعا حکم واحد دارند و طریقه عقل
واحد است در قران میفرماید آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون

باب سیم

کل آمن بالله وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا
واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر وهم چنین مولوی در مثنوی میفرماید

مثنوی مؤمنان بسیار ولیک ایمان یکی ⁖ جسمشان معدود لیکن
جان یکی ⁖ جان گرگان وسگان از هم جداست ⁖ متحد جانهای شیران
خداست ⁖ مقصود از بعثت انبیا دو چیز است یکی خلق را بجانب الله دعوت
نمایند نکات ودقایق توحید را بخلق بیاموزند دیگر اینکه از روی حکمت
ومصلحت طریقه ممدوح مستحسنه وضع نمایند که باعث امنیت عالم
بشود ابواب فتنه وفساد وقتل وقانون قبیح که مورث لجاج وعناد است
مسدود گردد که پیوسته خلق جدید از کتم عدم بعرصه وجود قدم زده
از فیوضات الهیه مستفیض شوند بدیهی است که قانون بد واعمال رد
علت فتنه وفساد وقتل نفس است مقصود خدا تعالی تعدد در نفوس
وکثرت در جنس است قتل موجب نقص در عدد است و منافات دارد با
امری که مقصود خدا تعالی میباشد درینصورت انبیا بهر معروف امر واز هر
منکری نهی خواهند فرمود تا مقصود حاصل شود غرض اصلی جمیع انبیا
همین بوده است هرگاه محمد چیزیرا بگوید که سایر انبیا نگفته باشند تا شخص
نصاری نگوید که از توریة وانجیل اقتباس شده است باید بگوید که خدا
متعدد است ویکدیگر را بکشید واموال غیر را غارت کنید ومرتکب امور
بشوید که منتهی بمجادله ومقاتله بشود درینصورت شبهه وارد نخواهد شد

در بطلان معاندین

که احکام قرآن از کتب مقدسه نقل شده است هرگاه جماعت یهود بگویند
که انجیل کلام خدا نیست بدلیل اینکه تعلیمات او از توریة نقل شده است
هرگاه انجیل را با توریة مقابله نمایند هر اینه باسانی در یافت خواهند نمود
که اخبار وتعلیمات انجیل نقل شده از توریة است جماعت نصاری جواب چه
خواهند گفت بعینه همین جواب ما خواهد بود بجماعت نصاری از این قبیل
مباحثات در هیچ مقامی متمکن نمیشود هرچه در صحف ابرهیم است همانست
که در کتب سابق بود وانچه در توریة است همانست که در صحف است وانچه در
انجیل است همانست که در توریة بود وهرچه در قرآنست همان خواهد بود
که در انجیل است اصل دین همیشه واحد بوده است بعثت مجموع انبیا در
اثبات یک فقره بود در فروع اختلاف نموده اند آنهم محض این بوده است
که موافق از مخالف امتیاز بجوید حال در میان خلق عموما مذاهب و
معرفة الله متروک وفروع متداول است حرف در اینست که این توریة وانجیل
نه آنست که بموسی وعیسی علیهما السلام نازل شده است بلکه جرح وتعدیل
وتحریف وتصحیف زیادی در آنها نموده اند یهود ونصاری صدق این مطلب را
بهتر از همه میدانند ولکن محض لجاج انکار مینمایند بخصوص بعد از
حضرت عیسی در میان خلق نسخ انجیل با اختلاف یکدیگر ظهور یافت و
مجموع نصاری متحیر ومبهوت شدند که کدام یک از این نسخ مختلفه اصل وصحیح است

که او را اختیار نموده مابقی را متروک نمایند آخر الامر انجیل متی را اختیار

کردند و ما بقی را دور انداختند و لکن امت خاتم انبیا معتقد این هستند
که این قرآن همانست که بخاتم انبیا نازل گردید یک حرف و یک نقطه بر او افزوده
نشده است تحریفی که شده است بنظم طبیعی و ترتیب سماوی که عین نزول یافته
بود مرتب نیست و بهمین جهت مطالب معنوی از قرآن بعسرت و صعوبت استنباط
میشود از آیات قرآن هرگاه کاسته نشده باشد مسلماً افزوده نشده است
زیرا که داخل نمودن کلام غیر بقرآن مثل داخل نمودن آب با روغن است فوراً
استنباط میشود که این پاره از ملحقات است چند سال قبل از این ترجمه تورات
و انجیل را از فرنگستان بایران آورده بودند و در میان خلق بلا عوض
قسمت میکردند گویا بهر که میدادند قدری وجه هم ضمیمه آن مینمودند بعضی
بجهة پول و بعضی بجهة اطلاع و اغلبی محض اینکه جلد آنها پاکیزه بود میگرفتند
کتب مذکوره بقدری بی معنی و لاطائل بود که حساب نداشت مطلبیکه جلوه
داشته باشد و چنگی بدل بزند در آنها دیده نشد حرفی که زیاد داشت
مقدمه اورشلیم بود که در اغلب اوراق مذاکره اورشلیم را نموده بود
فی الواقع نسبت دادن مطالب این ترجمه هائی که شده بود بخدا تعالی و
معتقد بودن باینکه مطالب آنها از جمله کتب سماوی است همین فقره معصیت
عظیمی است که سالها باید از این عقیده توبه نمود از جمله مطالبی که در آن رساله
نوشته بود اینست که در قرآن این تعلیمات انجیل را بزبان نشناخته که
تلذذ دنیوی خراب است که عمل ثواب نمیتواند نمود و در حضور خدا بمرتبه گناه

کار است که محض عیسی مسیح او را از عقوبت گناه میتواند رهانید و درها نند
کل عالم او ست همان پس این بیچاره غافل است که خدا تعالی خلق را محض جود فرمود
نه جلب سود از بندها مرکب ذرات او در صلب قرار گرفت و صلب در بطن وارد نمود
و از بطن باین عالم آورد آدمی چه طاعت و خدمت مرتکب شده بود که در خور
این فیض و نعمت بشود معلوم شد که مقصود از خلقت محض افاضه جود
و اعطا خلعت وجود بوده است از گناه و طاعت خدا تعالی را احتمال سود و زیان
نیست مولوی میفرماید مثنوی من نکردم خلق تا سودی کنم ÷ بلکه تا
بر بنده گان جودی کنم ÷ من نکردم پاک از تسبیحشان ÷ پاک هم ایشان
شوند و در فشان ÷ اموریکه موجب بقای نوع و کثرت عدد و امنیت
عالم و قلع ماده فتنه و فساد است اسمش را ثواب گذاشته اند و هر چه
گناه نامیده اند
که بعکس اینها است هرچه از طاعت و معصیت عاید میشود بخود شخص
راجع است عقل در بدن خلیفه خدا است انبیا علیهم السلام که عقل کل
هستند در عالم امکان خلیفة الله اند پیوسته خلق را بجانب نیکی دعوت
میکنند و نفوس را از مصالح و مضار آگاهی میدهند از اشیا سلب
اثر نمیتوان نمود هر که از تلخی دهن را کراه است البته از خوردن تریاک اجتناب
و اعراض باید نمود و اگر اعراض ننمود ملامت کننده نفس خود خواهد بود
و همچنین در کلام اثرها است اثر گفتن حرف بد اینست که جواب بد بشنود
پس مجموع احکام شریعت متضمن اثرها و منفعتها است که اثر مجموع آنها

در دادن ظاهر خواهد شد اینکه نوشته است قلب آدمی هم شبیه خرابست
که عمل ثواب حاصل نمیتواند نمود دلیل خرابی قلب چه چیز است قلب عبارت از کمون
وحقیقت است که منبع روح ومخزن علم ومهبط وحی قلبی والهامات لاریبی است قلب
قرارگاه عالم غیب الغیوب مطلق است و خدا برادر دل توان یافت لبس آدمی را
از قلب بعالم غیب راهی واضح وطریقی آشکار است در بن صورت هیچ مقامی
بهتر از قلب نخواهد بود احتمال میرود که این شخص ندانسته است قلب عبارت
از چه چیز است بالقطع قلب را عبارت از دل و کبد و کلیه واقعه در درون
آدمی تصور نموده است حیوانات نیز دارای اینها هستند مسلماً هر که قلب را
دانسته و شناخته باشد بمعانی القلب بصیرت خواهد داشت اینکه گمراه است
جهتش اینست که از معرفت قلب بی‌بهره شده است انای مقام قلب چگونه
از برای خدا تعالی زن و فرزند معین خواهد نمود و ایضا در رساله نوشته است
علامت دیگر که قرآن از جانب خدا تعالی نیست اینست که قرآن تقاضا و تمنای
روح آدمی را دفع نمیسازد زیرا که در دیباچه رساله ذکر نموده ایم که لازم است
که الهام حقیقی آن تقاضای روحانی که خدا در روح و قلب انسان ثبت کرده است
دفع نموده ساکت سازد از این الفاظی که گفته است مطلبی مفهوم نمیشود
که مقصود چیست ولی چون میزان مطلب صاحب رساله را در دست دارم
مقصود و منظورش اینست که در قرآن این عبارت نوشته نشده است

که عیسی پسر خداست و در رتبه الوهیت است این عبارت را بخصوصه در

اول کتاب خودش نوشته بود اینجا که بوضع دیگر بیان مینماید بالقطع
مقصودش اینست و معتقد بر آنست که خدا تعالی فانی خواهد شد هرگاه
ولیعهد و اولادی نداشته باشد امر الوهیت ضایع و تباه میگردد و امور
عباد منجر بفساد خواهد شد چنانچه ولیعهد معین نمودن سلاطین
موجب اطمینان [2] ساکنین سموات و ارض خواهد شد این اطمینان در انجیل
داده شد که عیسی پسر خدا و در مرتبه الوهیت است و جماعت نصاری باین لفظ
اطمینان خاطر دارند تقاضا و تمنای روح آنها ساکت شده است و در
قرآن این اطمینان بخلق داده نشده است لذا نیست که تقاضا و تمنای روح
آنها را رفع نموده و ساکت نساخته است اهل اسلام نمیدانند که بعد
از خدا ولیعهد کیست و دولت الوهیت بکدام شخص باید منتقل بشود لاجرم
پیوسته متزلزل میباشند چه بکه خالی بر حیرتی افزاید اینست که اهل اسلام
از عزت کاسته اند و بر غفلت افزوده اند باطل کیشان از تقویت ملت خود
دقیقه را مهمل نمیگذارند علی الاتصال در انتشار ملت و تقویت دولت
خودشان مبالغه دارند و اهل اسلام عموما در خواب غفلت اند بلکه
عمداً استعمال منومات مینمایند که هرگز بیدار نشوند مجموع طبقات خلق
الفاظی را شعار خود نموده از فعالیت منصرف شده اند هرگاه در الفاظ بیع
و شری امکان داشت و مقدور میشد تاجر الفاظ فروش با نفعها در پیش
بود و از بیع معامله سودها میکرد دریغ درد که لفظ فروشی مقدور نیست

و آسایش رعیت میشود و ولیعهد داشتن خدا باعث اطمینان
صح

اللهم اجعل عاقبة امورنا خيرا بمحمد واله ان الله وملئكته يصلون
على النبى يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما **باب چهارم**
در معاد معاد معنى ان الله يبعث من فى القبور را متضمن كرديده اهل عالم
درين كيفيتى كه حتما وقوع خواهد يافت اختلاف كرده اند واصح ازهمه اينست
كه علم معاد علمى است كه حقيقت ان از عالم غيب الغيوب قلبيه شخص را معلوم
كردد ليس العلم فى السماء فينزل عليكم ولا فى تخوم الارض فيخرج لكم ولكن
العلم مجبول فى قلوبكم تادبوا باداب الروحانيين يظهر لكم ومعاد از جمله
اصول دين است ودر او تقليد روا نيست مكر بجهة اشخاص بطئ الانتقال
كه خود استنباط واستدراك مطالب نتوانند نمود وبراينها لازم است
كه از عالمى سؤال نمايند باقل ما يقنع كه در شريعت وجوب دارد ضبط نموده
معتقد بشوند از عقايدى كه در معاد شيوع دارد انچه را كه دانسته ايم وشنيده ايم
بطور اجمال واختصار درين اوراق مينكاريم وانچه را كه خود معتقد هستيم
اينست مجموع طرقى كه در معاد ذكر نموده اند همه صحيح است انبياء عظام وائمه
اطهار در هريك از احاديث واخبار ملاحظه مقدار كنجايش وظرفيت وسعت
عقل وادراك سائل را فرموده اند بهركه هرچه كفته اند همان اعتقاد مخصوص او است
واختصاص باشخاصى دارد كه در استعداد با او همدرجه باشند لو علم سلمان
ما فى قلب ابى ذر لقتله ولو علم ابو ذر ما فى قلب سلمان لكفره وبمحض ملاحظه
اختلاف درجه عقل وادراك خلايق است فرموده اند حسنات الابرار سيئات المقربين

جمع وتوافق ما بين كل طرق معاد ممكن است بطوريكه اختلاف از ميان رفع
بشود ومجموع انها كلمه واحده باشند وايتلاف فيما بين جمعى معتقد اند
هستند كه چون ادمى را هنكام نزع فرا رسد روح او را قبض نموده باساير
ارواح در شعب صور اسرافيل ضبط خواهند نمود ووقتيكه اراده خداوندى
بقيام قيامت تعلق ميكيرد نخست بارانى خواهد باريد كه قبور خلايق را
نمناك نمايد پس امر باسرافيل ميشود بدميدن صور كل ارواح از شعب صور
باطراف واكناف پراكنده شده هريك عزيمت قبر صاحب خود را نموده
ذرات ارضى اجسام كه خاك شده اند باطراف ارواح خودشان مجتمع شده
مصور بصورت اصليه كه داشتند خواهند شد ودر عرصات حاضر ميكردند
وبعضى بواسطه شبهه اكل وماكول توقف نموده اند ومعاد را روحانى
ميدانند وميزان عدل برپا ميشود واز هر حدود خواهد شد واحقاق
حقوق هريك فرد افرد اشده انبيا واوليا در ميدان شفاعت ايستاده
از حضرت معبود درخواست عفو جرايم وتقصيرات خلايق را مينمايند
اهل بهشت از صراط عبور نموده داخل بهشت ميشوند واهل جهنم از
صراط بزير افتاده داخل اتش قهر وسخط خداوندى خواهند شد ودر
جهنم طبقات مخصوصى است كه بعد بخلايق باندازه تقصيرشان خواهد شد
وبعضى كه معاد را روحانى دانسته اند با اينطبقه معارضه دارند وتكفير
يكديكر ميكنند ومتشرعين امور روحانى را مثل خواب تصور مينمايند

که مبنای آن همچون خیال است و وجود خارجی ندارد و غفلت از این نموده‌اند
که در عالم هیچ چیز از جسم خارج نیست و لکن جسمانیت و روحانیت اینها
بالنسبه است گل سرخ نسبت بشاخ و برگ بوته خودش روح است و نسبت
بگلاب جسم خواهد بود و همچنین گلاب نسبت بعطر جسم است و نسبت
بگل روح میباشد و عطر نسبت ببوی خوش که در او ست جسم است و نسبت
بگلاب روح پس هر شیئی از اشیاء عالم امکان نسبت بما فوق جسمند
و نسبت بما تحت خودشان روح و جوهر خواهند بود و وقتیکه شخص دانست
مجموع امور عالم بالنسبه است دیگر جای معارضه نیست گفتگو و مباحثه
مورث تعطیل در علم و تضییع در عمر خواهد بود با وصف این اگر شخص ترک
معارضه ننمود یا محض غلبه جهل است یا بجهة اشتهار و انتشار صیت
فضیلت و اجتماع عوام الناس سوای این دو فقره هیچ محملی نخواهد داشت
و عقاید بعضی از حکما در معاد از قبیل کلمات مرحوم ملا صدرا در جای خود شرح
بطور اجمال نوشته میشود و برخی باین عقیده هستند که قرب و بعد
و موت و حیات و بهشت و جهنم از اموری است که معنویت دارند صورت را
در اینها مدخلیت نیست بهشت و جهنم کنایه از قرب و بعد حق است و مقصود
از حیوة عقل و علم است و غرض از ممات جهل و ظلمت میباشد مثل اینکه
سلمان و ابوجهل را هرگاه در میان یک پیراهن جای دهند با وصف اتصال
بیکدیگر در حقیقت کمال بعد را از هم دارند بجهة اختلاف عوالمی که در بین

دارند هرگاه دو نفر شخص مخصوصی پهلوی هم نشسته باشند یکی از اینها
جوان صحیح المزاج با وجد و شعف و دیگری پیر و علیل و مهموم و مغموم
و افسرده این دو شخص بصورت نزدیک و بمعنی دور هستند و این طبقه
معتقد این شده اند که بهشت و جهنم در وجود شخص موجود است نعم ما قال

مثنوی
هر کجا خواهد خدا دوزخ کند ؛ اوج را بر مرغ دام و فخ کند
هم ز دندانت برآید دردها ؛ تا بدانی دوزخ است و اژدها ؛

مخفی نماناد
که این عقاید مذکوره دخلی بمعاد ندارد بلکه مخصوص اشخاصی است که حالت
در صورت و هیکل و هیئت انسانیت در این عالم میباشند و الا واضح است
تا در شخص قوت تحقق و علم و عقل موجود او فی کمونه نباشد بعد از ممات بدرجات
عالیه عروج نتواند نمود این جمله حقیقت دمثیت را بمنزله آجر در طور است
و تا در شخص جهل و ظلمت و بعد از مبدء یافت نشود هبوط بطبقات ارضی
سجینی و ظلمانی نخواهد شد و وصول هر یک از عوالم را اسباب مخصوصی
مقرر است بعضی معتقد این شده اند که عالم و آدم هیچ وقت از معاد خالی
و فارغ نخواهد بود که عوالم قدرت خداوندی غیر متناهی است و آدمی باید درک
فیوضات حضرت آفریدگار نماید و این امر ممکن نخواهد شد مگر بترک وضع
صورت حالیه و داخل شدن بمرتبه و مقام انتقالیه و در طی هر یک از عوالم
که بعد جلوه گر خواهند شد الطاف و نعمای الهیه بهتر و کاملتر ظهور
خواهند یافت و تفاوت عالمی که حال در پیش داریم با آن عالمی که حال در او

موجود میباشیم بقدر اختلاف و تفاوت این عالم است با عالم ارحام
امهات بدانکه موت اعظم نعمای الهیه است وصول بعوالم غیبی منوط
بوقوع موت است و خدای تعالی محض حکمت بالغه موت را در انظار صعب و
سخت نموده است و این بابی است باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب
نمودار است و نعم ما قال **نظم** مرگ را بر خود مدان اسباب قهر گرچه
از وی خائف آمد خلق دهر ∴ یک مثل گویم ترا من گوش دار ∴ بر خرد
مندان بسی آمد بکار ∴ مرغ اندر روی تخم خود نشست ∴ عاقبت بینی
که خود او را شکست ∴ تا برون آرد از و طاوس نر ∴ گر گشاید او بهر سو
بال و پر ∴ مرغ حق بوسنه اندر روی تو است ∴ گر ترا نشکست چون
کردی درست ∴ و بعضی را عقیده ممات و فنا است موت را فنا و عدم صرف
میدانند و آدم را در حین نزع بچراغی تشبیه مینمایند که خاموش میشود
و قبح این عقیده آشکار است ملای روم میفرماید **مثنوی** دست و پا
درخواب بینی ایتلاف ∴ آن حقیقت دان مدانش از گزاف ∴ آن توئی که
بی بدن داری بدن ∴ پس مترس از جسم و جان بیرون شدن ∴ روح دارد
بی بدن بس کاروبار ∴ مرغ باشد در قفس بس بیقرار ∴ باش تا مرغ از قفس
آید برون ∴ تا ببینی هفت چرخ او را زبون ∴ و آن مسئله عقلیه است که آدمی
طی مراتب عالی را که نموده دیگر عود بان عالم لا یجوز است مثل اینکه جنین عود بعالم
نطفه نخواهد نمود و چون صورت بدن برفته هرگز راجع بحالت جنین نمیشود

و وقتیکه از رحم خارج شده دیگر ببطن مادر معاودت کردن محال و ممتنع است
و قس علی هذا و این هیکل و هیولای جسمانی از برای روح و حقیقت آدمی که
در کمون انتقال مخفی و مستتر گردیده قبر است و آدمی برتبه عالیه اذا بعثر
ما فی القبور و حصل ما فی الصدور ان ربهم بهم یومئذ لخبیر و فتی مشرف
خواهد شد که ازین بدن خارج گردیده و از قبر صورت بر انگیخته شده پی بکنه
حقیقت خود برد آخرین نفس آدمی در مرگ اولین نفس اوست در بعثت **مثنوی**
اقتلونی یا ثقات ∴ ان فی قتلی حیاتا فی حیوة ∴ از نمودم مرگ من در
زندگی است ∴ چون رهم زین زندگی پایندگیست ∴ خنجر و شمشیر شد ریحان من
مرگ من شد بزم نرگسدان من ∴ زانکه مرگم همچو جان خوش آمده است ∴
مرگ من در بعث چنگ اندر زده است ∴ بهشت عبارت از استخلاص صورت
جسمانی و عروج بسموات و وصول بعوالم تجرد است و جهنم عبارت از تصورات و هیاکل
عوالم نفسانیه و حیوانیه میباشد و این صورت حالیه انسانی اول طبقه جهنم
که بحکم آیه مبارکه و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی
الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا در اول خلقت آدمی باین صورت وارد
میشود و این صورت را بیوت اذن الله ان ترفع نامیده اند و در باب توحید
در شرح آیه نور مذکور شد و چون روح آدمی از بدن خارج گردد هر گاه از
ابرار است فورا فتح باب سموات شده با سهل وجهی عروج بعالم علوی نموده در رتبه
عالیه یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و شرافت و السموات مطویات

بیبیند او را عنایت میشود اشخاصی که در خود عروج افلاک نیستند
ولیاقت مرتبه ورفعناه مکانا علیا ندارند سیر و سلوک ایشان در جو
سما خواهد بود و بقدر استحقاق و استعداد از فیوضات بهره ور میگردند
واگر العیاذ بالله از اشرار باشد حقایق صور نفسانیت و حیوانیت بانها
حمله ور میشود مجانست هر حیوانی را که دارند باحقیقت همان حقیقت حیوانی حمله میکند
و روح او را بخود میرباید چنانچه میفرماید وقل رب انی اعوذ بک من همزات
الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون همز در لغت بمعنی اشاره کردن و
فشردن وخستن ودفع کردن و بر زمین انداختن است و شیاطین جمع و
ماخوذ از شیط است و شیط در لغت بمعنی طغیان و سرکشی است پس از برای
شخص در هنگام نزع یا عروج بمدارج عوالم مجردات و روحانیات علوی
دست میدهد و یا هبوط بطبقات جسمانی سجینی سفلی میشود و هر یک
ازین دو مقام که دست داد ادراک معنی آیه یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
وبرزوا لله الواحد القهار وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد
در حال او حاصل شده ارض صورت خود را تبدیل شده بارض دیگر
مشاهده میکند و برای العین خود را مقرنین فی الاصفاد می بیند هم
چنانکه شاخ حیوانات را بحسب ظاهر بازنجیرها و ریسمانها می بندند او را
کافرین وظالمین بعروق و اعضا صور حیوانیه محکم و مضبوط بسته خواهد شد
که هرگز خلاصی بجهة انها نباشد کلما نضجت جلودهم نارا بدلناهم جلودا غیرها

لا ینقطع تبدیل لباس صورت حیوانی بجهة انها حصول یافته و بعذاب نار
مبتلا خواهند شد نار در لغت بمعنی لباس و صورت آمده است و بمعنی
آتش هم آمده است محقق است که چون آدمی در طلسم صورت نفسانیت
افتاد انواع عذاب از برای او مهیا است که یکی از انها عذاب جحیم است و جحیم در
لغت بمعنی قتل فراوان است که شخص در ایام الاوقات بصور حیوانی مجسم و
مقتول میشود و همچنین مبتلا میشود بعذاب سعیر و سعیر ماخوذ از
سعر است و سعر در لغت بمعنی دیوانگی است چون آدمی بصورت حیوانی در
افتاد عقل که حقیقت محمد و آل محمد است از وی رفع میشود در انوقت جهل
وطغیان بر او مستولی خواهد شد و سایر عذابات از قبیل سوختن
و داغ کردن و لحوم یکدیگر را خوردن و لجام زدن و زنجیر کردن و شاخ بستن
وغیره همه انها ظهور و بروز حاصل خواهد نمود و تطبیق نمودن کل روایات
و اخبار با یکدیگر ممکن است بانکه حقیقت آدمی را دا میکرد بانقلاب سجینی
ظلمانی متوقف و مقیم خطه خاک است باصطلاحی که در قرآن ذکر فرموده او را
انسان مینامند و این صورت مستلزم طغیان و غفلت است زیرا که نورانیت
و حقانیت و معنویت حقیقت آدمی که او را نفس مطمئنه نامیده اند در اولین
طبقه طلسم ظلمانیت و جسمانیت و شیطنت صورت ظاهریه که نفس اماره
بالسوء اشاره باوست مقید و محبس شده بنوعی که مستوجب توبیخ و سرزنش خواهد
بود هم چنانکه در قرآن هر کجا اسمی از انسان مذکور شده خصایص نسناسیت را

نیز بیان فرموده چنانچه فرموده است والعصر ان الانسان لفی خسر ان
الانسان لربه لکنود ان الانسان لیطغی یا ایها الانسان ما غرک بربک
الکریم هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا انا خلقنا
الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا انا هدیناه
السبیل اما شاکرا واما کفورا انا اعتدنا للکافرین سلاسل اغلالا
وسعیرا خلق الانسان من عجل خلق الانسان کالفخار و قبل از قید نفس
رهائی یافت و ارضیت او منقبض گردیده بعالم علو عروج نمود او را بشر مینامند
اشخاصی که انسان و بشر را مترادف المعنی دانسته اند سهو و خبط نموده اند اعنی
اطهار را انسان نباید گفت هم چنانکه در احادیث و آیات فرموده اند علی خیر
البشر و نگفته اند علی خیر الانسان و نیز فرموده اند قل انما انا بشر مثلکم
و نگفته اند قل انما انا انسان مثلکم بلکه در قرآن در بعضی از موارد که لفظ
انسان ذکر شده است او را بابکر تاویل نموده اند و شخص ابابکر ملتفت
اینمعنی بود چنانچه در روز یکه با او بیعت کردند یکی از مضامین خطبه که ابابکر در منبر
خواند این بود الا ان شیطانا لی یعترینی فاذا اعترانی فاجتنبونی بدانکه وقتیکه
مشیة الله عزم عروج و اراده خروج و حقیقت ادمی از قید و حبس بدن که او را
بمنزله قبر است میفرماید و ما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم
القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون چون صدای
این ظهور و بروز حاصل نموده ارض جسمانیت صورت ظاهر ادمی که پای بند

عروج و خروج ادم است منقبض میشود نورانیت حقیقت ادمی بر انگیخته شده
از صورت سجینی قیام خواهد نمود و از مبا من الطاف ربانی طی طرف سموات
با سهل وجهی او را ممکن و مقدور شده که بمحض اراده عروج کو با سموات در
نوردیده میشوند و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض
الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و دمیده میشود
در صور حقیقت ادمی که در صورت ظاهر اوست و او را منتفخ و بزرگ میکند
که این هیولای ظاهر ظرفیت او را نخواهد داشت پس غافل و بیهوش میشوند
اهل سموات و اهل ارض یعنی این انتفاخ بطور عموم نخواهد بود که در کل مخلوقات
ظاهر بشود اشخاصی که باید در قالب صور که بمانند از استدراک این لذت
و وقوع اینحالت با خبر نمیشوند بیهوش و غافل هستند بلکه مخصوص اشخاصی
خواهد بود که اراده حق تعالی باستخلاص انها از حبس و قید بدن تعلق
شده است پس مرتبه ثانی تنفخ در روح حقیقت انها خواهد شد بطوریکه دیگر
در قالب نگنجیده بیکمرتبه از بدن بیرون می اید و خارج میشود پس قیام نموده
و بقالب افتاده و افکنده خود مینگرد و اشرقت الارض بنور ربها و وضع
الکتاب و جیء بالنبیین والشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون و روشن
میشود ارض اعمال بنور پروردگاران ارض یعنی هر که هر چه کرده است و هر طریقی
پیموده است اشکار خواهد شد کتاب حقیقت و لایت حقه وضع شده انبیاء
و ائمه اطهار که شاهد بر خلایق هستند حکم میکنند ما بین انها بحق و عدل

بطور دیگر ایشان ظلم کرده شده نشوند و وفیت کل نفس ما عملت وهو اعلم
بما یفعلون و عوض داده میشود هر کسی بهر چه کرده است و اوست دانا
بانچه خواهند کرد و انشخص اگر از ابرار است فتح باب سموات و قدرت عروج بمدارج
علوی بجهت او حاصل خواهد شد و هرگاه از اشرار است هبوط بدرکات هاویه
و حضور همزات الشیاطین و وارد شدن بحقایق صور نفسانیه و معذب
شدن بعذاب سعیر و جحیم از برای او مهیا و موجود است و در ایه دیگر
فرماید و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون یعنی دمیده
میشود در صور که از برزخ که رفعت در بدن نمیگنجد پس یکمرتبه از قبور دفعة
بیجنی بسوی پروردگار خود رجوع نموده گویا از مادر زاییده شده اند مثل
طفلی که بمادر رو نماید قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد
الرحمن و صدق المرسلون در انوقت گفتند وای بر ما کیست که ما را بر انگیخت
از خوابگاه و اسایشگاه بدن ما این همان است که خدا تعالی وعده کرده بود و
راست گو بودند پیغمبران ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون
اگر این نفخ صورت و صیحه کرده شده نبود مگر صیحه واحده بلکه عام بود مجموع
خلایق در شنیدن ان اشتراک داشتند و ملاحظه بعضا دون بعض ننمودند
پس در انوقت جمیع خلق قول الباری نموده در پیش ما حاضر بودند اینکه
بمورد حاضر میشوند دلیل این فقره است که هر شخصی نفخ صور مخصوص و صیحه
خاصی دارد که دخل بسایرین نخواهد داشت و ایه مبارکه و کلهم اتیه یوم القیمة

فرد اشاده بهمین است باینکه ادم بر دو نوع است قسمی از انها ناس است
و ما بقی نسناس جمعی که جامع صورت و معنی ادمیت اند انطبقه ناس
میباشند و لاکن ارشاد در منافقانها مؤثر است و برخی صورت و
تماثیل ادم هستند و در مثل بعینه تخم مرغ لق شده را میمانند که
بحسب صورت ظاهر تخم مرغ است و لکن خواص و حقیقت تخم مرغ در انها نیست
هزار سال در زیر مرغ گذاشته بشوند هرگز جوجه بیرون نمی اورند و این طبقه
نسناس هستند ارشاد و هدایت در ایشان مفید و مؤثر نیست چون
از این صورت خارج شوند هبوط بصورت اسفل مینمایند اما اشخاص
طبقه اولی روح و نفس مطمئنه که در کمون دارند حقیقت ادمیت است انها
و صورت جسمانیت و نفس اماره بالسوء ایشان که در انظار مشهود
و مرئی شده است حقیقت شیطانیت انها است و متکبر حالت نزع فرا
میرسد شیطان صورت ظاهر که حاجب و حائل است ما بین حقیقت ادمیت
و پروردگار او مخاطب میگردد بخطاب فاخرج منها فانک رجیم و ان علیک
لعنتی الی یوم الدین ایام اشتراک حقیقت ادمی با صورت شیطانی که
بحکم ایه و شارکهم فی الاموال و الاولاد با هم داشتند منقضی میشود
بهمین جهة مجموع اموات مکروه احیا شده اند و شارع مقدس بتعجیل و تاکید در
دفن انها فرموده پس این ترکیبی که اجتماع اضداد در او شده است حالکونی
که انفکاک و افتراق انداشان میگویند و این دو ضد که در یک صورت مشاهده

شده اند دو کلی مختلف الحقیقة هستند که در ضمن افراد واحده مجتمع یافت
میشوند لاینقطع درین جهان عدد آدم با عدد شیطان مساوی است
هر آدمی در کمون شیطانی است و هر شیطانی آدمی در بر دارد و مشارکت
این دو با یکدیگر در اموال و اولاد بدین نهج است اما در اولاد هر مولود یکه از
عدم بوجود می آید حقیقت و معنی باطنی او از آدم تولید شده صورت ظاهره
و صفات رذیله او از شیطان تولد یافته است و مشارکت ایشان در اموال آن
چنین است که مجموع زخارف دنیویه و تجملات ظاهریه که در میان خلق متداول است
قسمت شیطان صورت و نفسانیت است که از مشاهده آنها محظوظ میشود
و لذت میبرد و آنچه از اموال که فی سبیل الله انفاق میشود با قربات الصالحات
و لایت اهل البیت و مودت ذی القربی و علم باسرار مبدء و معاد و استدراک
توحید ذات واجب الوجود و لذت تفکر و تدبر در اشیا مجموع این امور
اختصاص بحقیقت آدمیت دارد هیچیک ازینها شیطان صورت آدمی را
بهره و نصیبی نخواهد بود و ازبرای وهم انقدر بیش نیست که در پناه ظل حمیت
عقل و ادراک آدمی چند صباحی از ارتکاب فحشا و منکر و ما بقی صفات رذیله
محظوظ و ملتذ میماند عزت و اعتبار صورت ظاهر ازبرای او حاصل میشود
رباعی آنکس که سرت برید غمخوار تو اوست ؛ و آنکس که ترا بی تو کند یار تو
اوست ؛ هرکس که ترا باد دهد همتای تو اوست ؛ و آنکو کلهت نهاد طرار تو اوست
بدانکه ارشاد عرفای حقانی عبادت ازین است که در ایام زیست و توقف این

جهانی خلق را متمسک بعروة الوثقی ولایت مطلقه علویه نموده در هنگام حیات
طی مسافت وادی موتوا قبل ان تموتوا نموده سیر و سیاحت عوالم معاد را
فرمایند یعنی که نفس اماره بالسوء را در ترک متمنیات و مشتهیات
بمیرانند عوالمی را که بعد ظهور خواهد یافت قبل از وصول بعرض نظر بصیرت
برسانند تا در همه وقت و همه حال لوازم سفر خود را فراهم آورده دیده حق
بین را روشن و نظر خودبین را تاریک نموده گرد و غبار خودپرستی و خویشتن
ستائی از میان برخیزد حافظ میفرماید شعر جمال یار ندارد نقاب پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد ؛ تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون ؛ کجا بکوی
حقیقت گذر توانی کرد ؛ اهل فرس باصطلاح خودشان گفته اند که اسکندر
بوزارت و مرافقت حضرت خضر عزم ظلمات و طلب آب حیوان نمود اسکندر
کنایه از سلطان نفس مطمئنه است که بدلالت و راهنمائی خضر وارد ظلمات
بدن سجینی شد و در آن ظلمتکده جستجوی چشمه علم که مایه زندگانی جاودانیست
مینمود و آن چشمه کنایه از قلب است که منبع علم و علم آدم الاسماء کلها
میباشد و نیز میگویند که اسکندر بکوه قاف رفت کنایه از ورود روح
و حقیقت آدمی است باین بدن محسوس که جبل امنیت و آمال است اینکه
اسکندر حقیقت آدمی در کوه قاف بدن توقف دارد قاف در لغت بمعنی مکث
و ایستادن است و درین کوه مشاهده عجایبات عوالم آفاق و انفس
میکند چون حقیقت آدمی عزم ارتحال از کوه قاف جسمانیت نماید نفس مطمئنه

که بشر و روح عبارت از او ست از بطن کالبد سجینی طالع میگردد و هم چون
آفتاب که از تحت الارض طلوع نماید فوراً ادراک معنی اذا بعثر ما فی القبور
وحصل ما فی الصدور ان ربک یومئذ لخبیر را خواهد نمود چنانچه نفس
اماره بالسوء که کوه قاف ظاهر بود است دال معنی اذا الامانة فاقبره ثم اذا
شاء انشره را خواهد کرد ولکن نشر او بموجب اذا شاء انشره نادر الوقوع است
زیرا که مذاکره کلمه اذا در هنگام تقلیل میشود و نشر نمودن صورت موات
از دخمه و مغاره که اجساد را دفن مینمایند در وقت ضرورت خواهد شد
مثل اینکه پیغمبری مبعوث بشود و امت از وی اعجاز احیای اموات را درخواست
نمایند و آنحضرت محض اسکات و الزام ایشان با اینکه بجهة مجسم و محسوس
فرمودن امر معاد بعضی از اموات را مومنان احیا بفرمایند چون حقیقت آدمی
بدن خارج کرد بدست حوادث روزگار از دامن جلال او کوتاه است و وارد عالمی
خواهد شد که زمان قد هور را در او راه تصرف و به انهزام و انهدام نخواهد بود همیشه
باقی ببقاء الله میباشند مولوی در مثنوی میفرماید مثنوی که از انسو جمله
علتها یکی است ؛ صد هزاران سال یکساعت یکی است ؛ هست ازل را و
ابد را اتحاد ؛ وهم را ده نیست سوی انتقاد ؛ بدانکه نوع انسان نوعی است
که جنسها در او مخفی است و صورتی است که صورتها در او مستور شده و هیکلی
که هیکلها از او ظاهر میشود طبیعتی است که طبایع مختلفه در او مکنون است معانی
حالت مضادی در دارد که وجوهات از او مشتق و منشعب میگردد در نظر لغت

اضداد است که لفظ واحد معانی مختلفه متعدده داشته باشد حقیقت
انسانیت کوه بیابانی است که انواع حیوانات در او یافت میشود و جنگلی است
که مجموع اثمار و اشجار در او حاضر است در حقیقت و تشبیه که خدای تعالی صورت
انسان آفریده کل موجودات آفریده شد در مثل مشابهت تخم اشجار دارد همچنین تخمی
که میکارند در حقیقت اصله و شاخه و شکوفه و خواص و طعم و رایحه و منافع
و مضار و هر چیزی که از لوازم و خصایص اوست با آن تخم کاشته شده است
فرد قلیلی از جمله انهائی که در کمون صورت انسانی یافت میشود بنی نوع
آدمی است و ما بقی انواع مختلفه حیوانیه است که از معدن صورت انسانی
خارج میشوند پس در نوع انسان جنس ناس و فرق نسناس معا
موجود است جمیع اجناس عالم بحکم الجنس مع الجنس یمیل با یکدیگر
مانوس و مالوف شده اند پیوسته محافظت از یکدیگر میکنند هرگز مشاهده
نشده است که در صدد قتل جنس خود برایند مگر بحسب اتفاق ولکن
انسان با هم خصومتها و منازعات و مقاتلات دارند مگر اشخاصی که با هم
دیگر از یک جنس باشند در آن وقت ما بین آنها اتحاد خواهد بود پس معلوم
میشود که در نوع انسان انواع است که هر یک از آنها با مثل خود مانوس
و مالوف و با غیر خود در نزاع و خصومتند حالت نزع که یوم تبلی السرائر است
حقیقت کلیه نورانیه آدمیت با صور مختلفه حیوانیه که هزات الشیاطین اند
حضور پیدا میکنند شخص محتضر با هر یک مجانست دارد حقیقت کلیه اجزا او را

بخود جذب نموده بلع میکند و از منهج توالد و تناسل صورت حقیقت اورا بعرض انظار ناظرین میرسانند پس حقیقت صورت انسانی موردی است که جمیع حقایق ابتدا باین صورت وارد میشوند چنانچه خدا تعالی میفرماید وان منکم الا واردها کان علی ربك حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا واین کلمه جثه بالکسر در لغت بمعنی امتحان وخوف وخطر است در انوقت ادمیرا ملبس بلباس جوع وخوف خواهند نمود ملای روم علیه الرحمة در مثنوی میفرماید

مثنوی میفرماید **مثنوی**	پیش ازین هرچند جان پر عیب بود
در رحم بود و ز خلقان غیب بود	الشقی من شقی فی بطن ام
من سمات الله یعرف حالهم	تن چه مادر طفل جانرا حامله
مرگ درد و زادن است و زلزله	جمله جانهای گذشته منتظر
تا چگونه زاید ان جان بطر	زنگیان گویند خود از ما است او
رومیان گویند بس زیباست او	چون بزاید در جهان جان وجود
پس نماید اختلاف بیض و سود	گر بود زنگی برندش زنگیان
روم را رومی برد هم از میان	تا نزاد او مشکلات عالم است
انکه نازاده شناسد او کم است	او مگر ینظر بنور الله بود
کز درون پوست او را ره بود	اصل اب نطفه اسپید است وخوش
لیك عکس جان رومی و حبش	میدهد رنگ احسن التقویم را
تا باسفل میبرد ان نیم را	یوم تبیض و تسود وجوه

ترك و هندو شهره گردد زان گروه	فاش گردد که تو کاهی یا که کوه
هندوئی یا ترك پیش هر گروه	در رحم پیدا نگردد هندو ترك
چونکه زاید بیندش زار و سترك	این سخن پایان ندارد بازران

تا نمانیم از قطار کاروان ؛ چون دانسته گردد باطن صورت انسانی حقیقت ادم و حیوان هر دو موجود است و تمیز انها در این صورت حالیه بقرینه و قیاس میتوان داد ازانکه بامور دنیویه بر حسب ادم در اینحال صعب و سخت است و در هر حال خیر الامور اوسطها را ملاحظه نموده بلکه اغلب باقل ما یقنع اکتفا کرده اند مداخله امور اینجهان بنی نوع ادمیرا در وقت ضرورت و مصلحت اتفاق خواهد افتاد بهمین جهة سلیمان پیغمبر عرض کرد رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی زیرا که اهل الله را دنیا وسروری دنیا در غیر ضرورت و مصلحت سزاوار نیست هیچیك از انبیا سلطنت دنیویرا اختیار ننموده اند و جیفه دنیا را بکلاب واگذار کرده اند چنانچه فرموده الدنیا جیفة وطالبها کلاب تحمل زحمات دنیویرا مستی و غفلت و غلبه حیوانیت مینماید ع اری شتر مست کشد بار گرانرا ؛ پس بجهة قوام وانتظام کار جهان وجود اشخاصی که در باطن حیوان و در صورت انسان مشاهده میشوند ضرور است زیرا که ادم اوقات خود را اشرف ازین میداند که مصروف دار فانی بدارد ولکن حیوانرا غیر ازین دادادی نخواهد بود لاجرم تحمل بار زحمات دنیویرا نموده بلکه باصرار وابرام زیر بار زحمات نمیرود

و بزبان حال میگوید شعر زحمت او خوش بود بر جان من ؛ جان فدای
یار دل رنجان من ؛ و همین ملاحظه است که عقلا نسبت بناهای عظیمه
دنیویرا از قبیل سوراخ کردن کوه و تراشیدن احجار عظیمه ایمقوله
کارها را نسبت بدیو داده اند و میگویند کار دیو است زیرا که یقین داشته اند
که ادم حقیقی در ینموارد صرف اوقات نخواهد نمود در ینصورت اسناد
این امور را بدیوی داده اند که در صورت انسانیت مشاهده شده است
خدا تعالی در وصف انها فرموده است و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن
و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم
اذان لا یسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضلّ اولئك هم الغافلون
علامت اینکه این اشخاص کالانعام بل هم اضل هستند اینست که انعام
باختیار خود زیر بار نمیروند و مجبورا بار میکشند و لکن این اشخاص
باصرار حمل بار مینمایند در ینصورت اضلّ از انعام خواهند بود که
با وصف دیدن و شنیدن مطلقا ملتفت نمیشوند بلکه نهی موجب افزایش
حرص انها است با انکه مجموع پیغمبران و اوصیای ایشان اغلب وقایع معاد را
بیان فرموده اند و لکن از ترس تخطئه عوام و مردمان احمق وضعی بیان
فرموده اند که خلق تصور میکنند که این امور بعد از این وقوع خواهد
یافت اگرچه فی الواقع دیدن عین الیقین و حق الیقین خلایق را بعد از
وصول باین مرتبه و مقام حاصل خواهد شد ولی در موجود بودن ان عوالم

که الان حاضر و اماده و مهیا است ادم را مقام علم الیقین لازم است با
وجود یکه بالصراحه فرموده اند بهشت در اسمان است و جهنم در زمین و از این
واضح تر ادای مطلب نمیتوان نمود قصور ذهب و فضه و جواهری که در او موجود است
و هم خلایق الحال برای العین مجموع انها را مشاهده میکنند و غفلت از این
دارند که اینها همانست که خدا و رسول وعده داده بودند چون در کلام مجید
فرموده است انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و حفظا من کل شیطان
مارد لا یسّمّعون بالملأ الاعلی و یقذفون من کل جانب دحورا و لهم عذاب
واصب یکی از فواید نجوم در اینجهان زینت و روشنی کره خاك و دانستن
عدد شهور و سنین بجهة حساب است خلق معتقدند که خلقت نجوم محض
زینت و تماشا است و غفلت از این دارند که هریك از انها عالم بزرگی است
چون ارواح مؤمنین از اجساد عنصری بیرون رود عروج بعالم بالا خواهد نمود
در سرعت طی مسافت سموات مثل برق است گویا سموات را در نوردد با فضای
دیگر و مقامی که دارد وارد یکی از کره کواکب خواهد شد و مدتی در انجا توقف
خواهد داشت چون استعداد عروج بکوکب دیگر حاصل نمود فورا وارد
مرکز او خواهد شد چون قدرت خدا تعالی را انتها نیست عوالم او را نیز انتهای
نخواهد بود هر کره کوکبی بخصوصه عالمی است که دخل بعالم کره کوکب دیگر ندارد
و این ترقی بجهة خلق مستمر و برقرار است که هرگز مقطوع و ممنوع نخواهد
شد و هم چنین انچه در وصف حوض کوثر فرموده اند در کره ماه موجود است

زیرا که رطوبت و برودت ماه بحد کمال است بخصوصه فرموده اند که نهرهای
بهشت داخل انهار دنیا میشود و جریان میاه بدین علامت می بینیم که بواسطه
ماه میاه در انهار جاری میشود و آب چشمه سارها طغیان مینماید و جزر و مد بحار
نیز بماه مربوط است پس محقق میگردد که کوثر عبارت از کره ماه است
و ولایت محمدیه موجب وصول باوست و کوثر در لغت یعنی عطا کننده بسیار است
و عطای ماه در مرکز خودش بقدری نیست که حال بخارج مرکز خودش سرایت کرده است
اغلب منافع ارض از اثر وجود ماه است لهذا اطلاق کوثر باو صدق میکند
اسامی عدیده در شیء واحد جایز است و هم چنین اوعیه ثلثه که عبارت از زمان
و دهر و سرمد میباشد هر یک از اینها اختصاص بمحل مخصوصی دارد زمان
عبارت از وقت و ساعتی است که مقرون با حد ازمنه ثلثه باشد در ظرف
لیل و نهار و موضع زمان از سطح کره ارض است الی تحت فلک قمر که منتهی
الیه نقطه ظل ارض بانجا قرار گرفته و تکوین لیل و نهار را احداث ظل ارضی
ظاهر شده است دهر عبارت از ساعتی است که مقرون با زمنه ثلثه نیست
بدون وقوع در ظرف لیل و نهار و موضع دهر از کره ماه است الی تحت
کره آفتاب و سرمد عبارت از وقتی است که مطلقا اقتران با زمنه ثلثه ندارد
همیشه حال محض است ماضی و مستقبل را در او راه نیست و موضع آن از کره
آفتاب است بطرف فوق که انتها بجهة او مظنون نخواهد شد و هم چنین
ازل عبارت از ابتدائی است که هرگز مسبوق بامری نبوده است و ابد انتهائی است

که هرگز منتهی بجائی نشود و بعبارة اخری ازل بدویست بلا ابتدا و ابد ختمیست
بلا انتها نظامی میفرماید نظم ای بازل بوده و نابوده ما
وی بابد بوده و فرسوده ما ؛ اول و آخر بدوام ثبات ؛ هست کن و
نیست کن و کاینات ؛ بدانکه مبنای کار بنی نوع انسانی بر اینست که همیشه
اوقات منکر و مکذب بری و معتقد و مصدق ظاهری بوده اند آنچه را
که میشنوند مرغوب تر از چیزیکه می بینند میدانند مثل اینکه در عهد
جمیع انبیا این رسم متداول بود که خلایق از وصف پیغمبری که در عصر آنها
بود خاموش بودند لاینقطع تعریف انبیای سلف را میکردند و این
امر اختصاص بانبیا ندارد در کل موارد هم اینطور است حتی در کارهای
مبدء و معاد آنچه را که می بینند تکذیب مینمایند و آنچه را که میشنوند
تصدیق میکنند از جمله در باب دمیدن صور اسرافیل در اوراق سابق
مذاکره این مطلب را نموده ایم که شخص صور اسرافیل عبارت از حقیقت عنصر
باد است که لاینقطع در صور هیکل مخلوقات دم میدهد یعنی قالب صورت
هر چیز از نفخ صور اسرافیل عنصر باد بزرگ و منتفخ میشود بقدریکه
در معیار خود قرار میگیرد پیوسته منتفخ و بزرگ میشود تا وقتیکه
تولد بیابد و مرد کامل تمام الخلقه بشود مع هذا انا نفره که واقعیت
و حقیقت دارد غفلت نموده انتظار این مرد را داریم که یکوقتی ملکی ذو جناحین
طویل القامه کرنای بسیار بزرگی از طلای خالص در دست دارد و مثل بوق

تمام بدن و صکّاک اعظم مهیب از درون بیاید که صماخ را بدرّد و خلایق را
از وحشت غش عارض بشود و حکمای جلیل القدر باین عقیده بوده اند
از جمله مرحوم ملّا صدرا در کتاب عرشیه باین عبارت بیان فرموده است
قاعدة فی النّفختین قال الله تعالی و نفخ فی الصّور فصعق من فی السّموات و من
فی الارض الّا من شاء الله ثمّ نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و اعلم
انّ النّفخة نفختان نفخة تطفی النّار و نفخة تشعلها و الصّور بسکون الواو
و قرء بفتحها ایضاً جمع الصّورة و لمّا سئل النّبی ص عن الصّور ما هو فقال
هو قرن من نور التقمه اسرافیل فوصف بالسّعة و الضّیق و اختلف فی انّ
اعلاه اوسع و اسفله اضیق او بالعکس و لکلّ منهما وجه فاذا تهیّئت
الصّور کانت فتیلة استعدادها کالفحم للاشتعال بالنّار الّتی کمنت فیها
فتبرز بالنّفخ و الصّور البرزخیّة مشتعلة بالارواح الّتی فیها فینفخ اسرافیل
نفخة واحدة فتمرّ بها فتطفئها و تمرّ النّفخة الّتی تلیها و هی الثّانیة علی تلک
الصّور فتحیا احیاء ناطقة فمن ناطق یقول الحمد لله الّذی احیانا بعد ما اماتنا
و الیه النّشور و من ناطق یقول من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرّحمن
و صدق المرسلون و کلّ ینطق بحسب علمه و حاله معدود قلیلی را عقیده اینست
که نفخات الهیه را آلات و ادوات لازم نیست تفصیل این را در اوراق سابق بیان
نموده ایم از کلام الله مجید آیاتی که ذکر نفخات در او شده است بعضی را در ذیل
مینگاریم تا معلوم بشود که نفاخ غیب را بوق و کرنا محتاج الیه نیست

قال الله تعالی و لئن مسّتهم نفحة من عذاب ربّک لیقولنّ یا ویلنا انّا کنّا
ظالمین و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السّمع و الابصار و الافئدة قلیلا
ما تشکرون فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین و
الّتی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا و جعلناها و ابنها آیة
للعالمین و اذ تخلق من الطّین کهیئة الطّیر باذنی فتنفخ فیها فتکون
طیرا باذنی چون ازین آیات مذکوره محقّق شد که نفخات الهیه محتاج
دم و بوق نیست باید در نفخ صور معتقد همان بشویم که در اوراق سابق
مذکور و مسطور گردیده است بانکه انسان اشرف مخلوقات است
که بعالم غیب الغیوب تعلّق دارد و در قلب او وضع شده است که بهنگام
توجّه و ارادت قلبی و الهامات لاریبی بقلب او فی افاضه میشود و او را بر
خفایای امور علیم و خبیر مینماید هاتف در ترجیع بند خود میفرماید
شعر چشم دل باز کن که جان بینی ؛ آنچه نادیدنی است آن بینی ؛
گر باقلیم عشق رو آری ؛ همه آفاق گلستان بینی ؛ باصره چشم ظاهر
مشاهده صورت محسوسات را میکند ملاحظه معنی و رؤیت معقولات
اختصاص ببصیرت قلبیه دارد چشم ظاهر از مناظره جمال انوار روحانی
ملکوتی بی بهره است اهل دل آنچه را که مشاهده مینمایند محض همین که
بتحریر و تقریر در نمی آید ابکم در سکوت شده اند همچنانکه وصف طعم اطعمه را نمیتوان
نمود آنچه را که ذائقه ادراک نمود بتقریر نمیشود حالی کرد موقوف باینست

که از اینجهت شخص مخاطب هم فندکی بخورد تا بداند طعم شیرینی چه طور است و ترش
و تلخ چگونه است و بهمین ملاحظه فرموده اند **شعر** این مدعیان در شعر
طلبش بیخبرانند : انرا که خبر شد خبری باز نیامد : اشخاصیکه دیده اند
دانسته اند که این مطلب بتقریر و تحریر در نمی گنجد لاجرم خاموش شده اند و
سکوت اختیار کرده اند اشخاصیکه میگویند از تقریر انها ثابت میگردد که ندیده اند
زیرا که امور قلبیه وجدانیه دارد محسوسات هرگز بمعقولات نخواهند
برد محض همین فقره است که فرموده اند الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا
مگر مشاهده شده است که شخص اعمی در طرق و شوارع بدون راه نما عبور
و مرور مینماید این بصیرت که او را حاصل است روشنی و بینائی میباشد که در
قلب او ست بخلاف سایر حیوانات که طریق قلبیه انها مسدود است و بتجربه
رسیده است هرگاه چشم حیوانات را ببندند مطلقا از جای خود حرکت
نخواهند نمود این فقره دلیل واضحی است که بصیرت قلبیه انها بر خاسته شده
اینجا ادمی را از منجیات و مهلکات و غیره که بقلب او وارد میشود صنف حیوانات را
در انظار جلوه میکند بطوریکه قوه باصره انها در ظاهر بنحویست که در اراضی
مسطح هر قدر میخواهد بعد مسافت و امتداد داشته باشد اغلب حیوانات
اشیاء بسیار کوچک دقیق را می بینند و از امور مشغله نیز استحضار حاصل
مینمایند بتفصیل خواجه نصیر علیه الرحمه با شخص اسیابان مشهور است که خواجه را
اندرون اسیا خوابیدن ممانعت نمود و گفت امشب باران خواهد بارید

خواجه پرسید دلیل شما در این باب چیست اسیابان گفت هر شبی که
انقلابی در هوا خواهد شد و باران خواهد بارید سگ اسیای ما
باندرون اسیا توقف میجوید و در سایر اوقات شبها در خارج اسیا میماند امشب
از سر شب در اندرون اسیا خوابیده است و همچنین حیوانات عادی خود را
بدون تجربه و تعلیم گرفتن میشناسند و از انها اجتناب کرده فرار میکنند
چوب و گیاهی که در مزاج انها ناسازگار است ابدا نمیخورند مگر وقتیکه قضا
چشم انها را ببندد و همچنین اغلب حیوانات از ضمیر ادمی مستحضر میشوند مکرر
اتفاق افتاده است که در صحرا میگردند و چرا مینمایند بمحض اینکه شخص اراده
صید نمودن انها را نمود فی الفور پراکنده و متفرق میشوند به مبدئی که
ولکل وجهة هو مولیها اشاره باینمطلب شده که هر مخلوقی از هر صنف
که میخواهد باشد در عیان و در نهان با مربی و موجد خودش که حافظ
و ناظر او ست راه و رابطه واضحی دارد که بوصف در نمی اید ولکن اشخاصی که
دارای طبع بهیمی هستند بصیرت قلبی در انها مطلقا نیست نه اینست که خدا تعالی
بانها نداده باشد بلکه عنایت فرموده است خود شان ضایع و فاسد
نموده اند اینه قلب را تاریک کرده اند در بنوقت حکم اولئک کالانعام بل هم
اضل برانها جاری میشود فرقی مابین قلب ادمی و چشم حیوانات اینست که قلب
ادمی لوح اثبات است هر چه در او منتقش شد هرگز محو نخواهد گردید بهمین
لحاظ فرموده اند که بعد از هدایت قلبیه ضلالت هرگز وقوع نخواهد یافت

باب چهارم

وقتیکه ایمان و ایقان آدم قلبی شد هرگز کفر و زندقه باو دست نخواهد
یافت ولی ایمان ملفوظی زود فاسد و متغیر میشود والحاصل قلب آدمی
لوح اثبات و چشم حیوانات لوح محو است هر چه در انظار ایشان نمود میشود
فورا محو میگردد و بهمین جهة دایم الاوقات از چشم حیوانات استنباط
اشتنکی میشود اینکه یمحو الله ما یشاء و یثبت ما یشاء و عنده ام الکتاب
بیان این امور است و ام الکتاب قلب آدمی است که هیچ چیز از و محو و ترک نمیشود
کتاب قلب آدمی بین یدی الله تعالی است پس محقق شد که انسان و حیوان هر دو
قابل وحی خدا تعالی میباشند وحی انسان بقلب او میشود و وحی حیوان در نظر
او نقابل محجوبیایه مبارکه واوحی الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا انما
با ینمطلب است که وحی حیوانات نظری است زیرا که قلوب حیوانات بحکم افئدتهم
هواء خالی و فاسد کرده بنص ایه یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار
آنچه سابق در قلب ایشان جای داشت حالا در نظر ایشان قرار گرفته و در آیه دیگر
میفرماید وجاءت سکرة الموت بالحق ما کنت منه تحید ونفخ فی الصور
ذلک یوم الوعید وجاءت کل نفس معها سائق و شهید لقد کنت فی
غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید خلاصه معنی
انکه آمد مستی و بیهوشی مرگ و این همانست که از و اجتناب نموده تو حیدی
و دمیده شد در صور و این روز نیست که وعده عذاب داده شده بود و آمد
هر نفسی با او سائق و شهید میباشد سائق یعنی بچنده و شهید یعنی گواه

در معنی آدم است

انها اظهار است که در دنیا در کمون هر شخص حضور دارند بهر صورتی
که مستوجب باشد سائق بفتوای شهید روح الشخص عاصی را داخل صور
حیوانیت مینماید و میگوید باو گران بینشاهد که پیوسته در باطن تو حاضر و
ناظر بود در غفلت بودی پرده غفلت را برداشتیم و باصره تو حدت یافت
اینک وعده و عید خدا تعالی را تماما و کاملا خواهی دید در اخبار مسطور است
که چون اراده ازلی تعلق گرفت که مخلوق از ترکیب عناصر اربعه ایجاد بفرماید
بهر یک از ملئکه اربعه کبریان شرع انها را جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
میگویند امر شد که قبضه خاک برداشته بعالم پاک بیاورد چون وارد مرکز
خاک شدند خاک بر خود بلرزید و آغاز زاری و بیقراری نموده ایشان را از رحم
غالب گردیده تهی دست معاودت نمود چون عزرائیل مامور شد باز خاک هم
خضوع و خشوع آغاز کرد عزرائیل جرا و قهرا قبضه از خاک ربوده بعالم افلاک
عروج فرمود چون ماده ارضی بیدقدرت تخمیر یافت هیکل حضرت ابو البشر نمودار
شد و صورت حوا از پهلوی آنحضرت ظاهر گردید و ایشان مدتی در بهشت متنعم
بودند تا زمانیکه باقتضای کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لکی اعرف عوالم نورانیت ایشان قبول صورت جسمانیت نمود و بوجه الارض
هبوط واقع شد و موجب کثرت و تعدد نوع گردید ظهور بنی نوع انسان
در جهان از وجود ادم و حوا است و لکن وجود حیوانات از وحش و طیور و سباع
و حشرات الارض و حیوانات بحری و بهایم را معین نفرموده اند که از چه سبب است

ایشان
اینها هر یک از انها نظیر ادم و حوا از جنس خود شان خلق فرمودند با اینکه
اینها قبل از خلقت ادم در عالم بودند که در خلقت بنی نوع انسانی سبقت
گرفته اند چون این امر از اسرار است عوام الناس بلکه خواص را هم قدرت فهمیدن
این مطلب نیست شاه ولایت پناه و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین اصحاب
خاصه را از این امر اگاهی دادند چون این سر خفی بسامع جهال رسید و فهم
ان کما ینبغی نتوانستند از عهده بر ایند از غلبه انحراف از مطلب مذهب تناسخ
در جهان ظاهر گردید و در صدد عبرت برآمدند ما بین تناسخ و تناسخ بعضی
معتقد این شدند که اصل ادم از جماد بود ترقی بعالم نباتات نمود چون
سیر عالم نباتی را کامل کرد از عالم حیوانی طلوع نمود وقتیکه این سیر بانتها
رسید از صورت ادمی جلوه گر میشود و سیر تمام این صورت را خواهد نمود
و بعضی معتقد بر این شدند که ارواح در جهان قدر معین و عدد مخصوص
دارند که در قوالب مختلفه لا ینقطع داخل شده بهمین منوال تا ابد خواهند بود
و گروهی باین عقیده میباشند که خدا تعالی ادم را خلق نمود و او را صنعت ید
خود قرار داد که در ضمن ایجاد او در حقیقت همه چیز موجود و مخلوق شد چنانچه
این صد وجوه عدیده مشتق شده است از ادم بر صور عدیده ظهور یافت
بلکه مجموع فواکه و اشجار و اثمار و نباتات و معادن و حیوانات و کل این چیز بکه
روح جمادی و روح نباتی و روح حیوانی بانها دمیده شده است تماما از ادم ظاهر
میشود ایات قران و احادیث که دلالت باین معنی دارد بسیار است در این رساله

140

حتی یبعث فی امها رسولا یتلو علیهم ایاتنا و ما کنا مهلکی القری ص

مذاکره بعضی از انها میشود از جمله ابتدا میفرماید و ما کان ربک م
مهلک القری و اهلها ظالمون ما حصل معنی انکه نبوده است پروردگار تو
مهمل و معطل گذارنده مردمان نیکوکار را اینکه ایشان را بر انگیزانند در
میان اهل و عشایر خود شان حال کونی رسولند از جانب خدا با انها
و نخوانند بر انها ایات ما را یعنی بشناسانند بانها اولیای خدا را مهلک
در اینجا بمعنی مهمل و معطل گذاشتن است و قری بمعنی مردمان نیکوکار است
امها بمعنی اهل و عشیره است و نبوده ایم ما هلاک کننده بمعنی منهدم کننده
امکنه خلایق مگر اینکه اهل انجا ظالم و مغضوب اولیا بودند نعم
ما قال شعر تا دل مرد خدا نامد بدرد :: هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ::
و نیز میفرماید ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا
ما بانفسهم و ان الله سمیع علیم معنی این ایه انست که خدا تعالی هیچ قومی را
مسخ نمیفرماید و تغییر نعمت حسن صورت ادم را که بحکم انا خلقنا فی
احسن تقویم در بهترین صورتها است نخواهد داد مگر وقتیکه ادم تغییر
بدهد چیزی را که در نفس او واقع است و این انوار نعمت و رفعت خدا تعالی است
در نفس بنی نوع انسانی چنانچه فرموده است واذکر ربک فی نفسک تضرعا
و خیفة دون الجهر من القول بالغدو و الاصال و لا تکن من الغافلین
در صورتیکه شخص ان پروردگار و رب خودش که در نفس او واقع است یعنی
در قلب و در کمون او مضمر شده است غفلت نمود البته تغییر در صورت

او ظاهر میکردد و بصورتی غیر از ان صورت در می اید و در ایه دیکر میفرماید
وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم خلاصه معنی
انکه نیست جنبنده در سطح زمین و نیست طایری که با بال خود طیران بکند
مکر اینکه کروهی و جماعتی هستند مثل شما فرق کرد اند باینست صورت انها
تغییر و تبدیل یافته است در ایه دیکر میفرماید فلولا فضل الله علیکم و
رحمته لکنتم من الخاسرین ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا
لهم کونوا قردة خاسئین مخفی نماند که این ایه در شان جماعت یهود
نازل شده است که تکذیب خاتم انبیا نمودند فضل و رحمت خدا بر انها که
از معاصر بودن ایشان است با حضرت رسول آخر زمان الشان العزیز حکایت
تعالی جماعت یهود را که مکذب انجناب بودند مثل زمان سابق علی دور
الاشهاد انها را مسخ نفرمود و مسخیت معاندین کلیه بعد از موت مقرر شد
و در موضع دیکر میفرماید فلما نسوا ما ذکروا به انجینا الذین ینهون
عن السوء واخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون فلما
عتوا عما نهوا فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین و در ایه دیکر اشاره بلعنة
الحمد کرده و ایشان را از یهود و نصاری که اهل کتاب هستند شریر شمرده
میفرماید قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة عند الله وغضب الله علیه
وجعل منهم القردة والخنازیر وعبد الطاغوت اولئک شر مکانا واضل
عن سواء السبیل خلاصه معنی اینست بکوای پیغمبر با منان خود که ایا

میخواهید شما را اکاهی بدهم از شخصی که بدتر از یهود و نصاری است که اهل کتاب
هستند این شخص همانست که خدا او را لعنت کرده است و غضب با و نموده
و کردانیده است از انها که میمون و خوک و کوساله پرستند و این فرقه
در اشر مکانند زیرا که وقوع انها در صورت ارذل حیوانات شده و کرامت
نزد ایشان از راه راست و طریق مستقیم الحمد از مفرد اوردن ضمیر من لعنه
الله وغضب علیه ظاهر میکردد که ماده و مایه فساد یکنفر است او و منابعان
او که میمون و خوک و کوساله پرستند بعد از خروج از این عالم بصورت
این حیوانات داخل خواهند شد زیرا که مثل معاندین انبیاء یهود سابق
تصریح در حکم فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین نفرمود که فی الحال مسخ
بشوند بلکه با حترام پیغمبر بعد از موت میشوند و فرموده است و
اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد
کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین و در ایات دیکر که باز در حق معاندین
الحمد نازل شده تصریح میفرماید که مسخ انها بعد از مردن خواهد شد
که همزات شیاطین که حقیقت صور حیوانی است در وقت نزع در بالین
انها حاضر شده روح ایشان را بخود جذب نموده میربایند میفرماید
ولقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون هذه جهنم التی
کنتم توعدون اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون الیوم نختم علی افواههم
وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون ولو نشاء

لطمسنا على اعينهم فاستبقوا الصراط فانى يبصرون ولو نشاء
لمسخناهم على مكانتهم فما استطاعوا مضيا ولا يرجعون مقصود
از ذکر این چند آیه دو فقره است اول لا مشار الیه هذه جهنم التی کنتم
توعدون صور مسخیه است زیرا که این آیات جمیعاً تصریح در تبدیل صورت
انسانیه بصور حیوانیه شده است و از این آیات محقق میشود که جهنم موعود
که احاطه میکند کافرین و ظالمین و معاندین را عبارت از مسخ شدن است
اسمی از آتش و دود برده نشده یکی از اسامی جهنم هاویه است و این لفظ مشتق
از هوا است یعنی نفس پرستی و هوا طلبی است چون آدمی مسخ بشود و
بصورت حیوان در آید بحکم و افئدتهم هواء قلوب آنها از انوار عقل آنها
خالی میشود و مملو از هوا و نفس میگردد در آن وقت آن شخص وارد درکات
هاویه شده است ما بقی اسامی جهنم در جای خود نوشته میشود و نیز اشاره
باین مطلب است که مسخ شدن آنها در انظار خلق ظاهر و آشکار نخواهد شد
بعد از مرگ واقع میشود هرگاه میخواستیم قبل از مرگ آنها را مسخ نمائیم
فی الحال بدون مهلت و سداداً لمسخناهم على مكانتهم در جای خود شان که
نشسته بودند مسخ میشدند و هم چنین میفرماید ان الذین کفروا بآیاتنا
سوف نصليهم نارا كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا
العذاب ان الله كان عزيزا حكيما ما حصل معنی آنکه اشخاصی که کفران ورزیدند
با اولیای ما زود ملتبس بلباسی میشوند که تبدیل پذیر است بعضی بصورت

حیوان در می آیند هر قدر که در جلود حیوانیت آنها کهنگی ظاهر بشود
باین معنی که پیر و فرتوت بشوند مجدداً تبدیل جلد آنها شده باز بصورت
حیوان ظهور خواهند یافت اینکه نار را بمعنی آتش گرفته اند جهتش
اینست که از این لفظ ابتداءً معنی آتش بیشتر بذهن میاید و سوختن
در آتش بحسب ظاهر اصعب از جمیع طرق قتل است لهذا او را در تعذیب
کافرین مشخص کرده اند و نمیدانند که نار معانی عدیده دارد بمعنی لباس و ظاهر
شدن است کفار یکه میمیرند و از انظار غایب میشوند فوراً در لباس بدو کثیف
عذاب که صورت حیوانیت است ظاهر میگردند و معذب میشوند بعذاب
جوع و خوف و دنائت صورت و هم چنین معذب میشوند بعذاب سعیر
که بمعنی دیوانگی است چون ظل ظلیل عقل آنها که حقیقت محمد و آل محمد است از
شخص مرتفع بشود فوراً عذاب سعیر که بمعنی رنج و دیوانگی است عارض خواهد شد
و هم چنین از ارتفاع عقل که وادی ایمن خداتعالی است عذاب جوع و خوف
و پریشانی و عذاب جحیم که بمعنی قتل فراوان است که على التعاقب و التوالی کشته
بشود و باز بصورت حیوان ظهور یابند مرصد قتل باشند اینست که هر کجا
لفظ نار مذکور شده باشد مقصود آتش باشد در آیه که میفرماید کلما
اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله مقصود از اوقدوا برانگیختن فتنه است
که بعداوت خدا و یا یکدیگر مبنی باوست فی الحقیقه در حربگاه آتش نمی
افروزند که خاموش بشود منظور از افروختن آتش حرب احداث فتنه و فساد است

که خدا تعالی نار فتنه را انهار فرو می‌نشاند و سعایت ایشان را باطل میکرداند
و نیز فرموده است اولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون تلفح
وجوههم النار وهم فیها کالحون الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون
قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین ربنا اخرجنا منها فان
عدنا فانا ظالمون قال اخسئوا فیها ولا تکلمون ما حصل و لب معنی اینست
که ایشان گروهی هستند که نفوس خود را بخسران و ضرر انداختند در جهنم
خواهند نمود
خلود و بروی انها زده میشود لباسی که در آن لباس کالح خواهند بود یعنی ترش
رو و بدلب و دندان خواهند شد و بانها گفته میشود که آیا انبیا و اولیا
احکام ما را بشما نخواندند و ابلاغ ننمودند ایشان خواهند گفت که شقاوت
بر ما غلبه کرد و گمراه بودیم اگر ما را ازین صورت بیرون بیاوری دیگر گاه خلاف
امر نمودیم از ظالمین خواهیم بود و بانها گفته میشود داخل شوید و فروتنی
و پست شوید در آن صورت حیوانیت و لب از سخن گفتن و تکلم نمودن فرو بندید
و اخسئوا در لغت بمعنی پستی و فرومایگی است و اعراب در هنگام ممانعت
و تسکین دادن سگ از بانگ نمودن و فریاد کردن کلمهٔ اخسئوا بیان
مینمایند یعنی پست و بیمقدار و ساکت بشوید و در جای دیگر میفرماید ولا
تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم وافئدتهم هواء وانذر الناس
یوم یاتیهم العذاب معنی این است که میفرماید گمان مکنید خدا تعالی را غافل

از کاری که میکنید اینست و جز این نیست که در عقوبت شما تاخیر شدن
برای روزیکه گشوده میشود در آن روز چشمها حالکونیکه نظر میکنند در
خواری و فروتنی و سرها را بزیر افکنده از غلبهٔ جبن و خوف و واهمه نگاه میکنند
و هراسناکند و قناعت دارند بهر چیزیکه بانها داده بشود و سر فرود می‌آورند
با عجز و برنمیگردد بسوی انها گوشهٔ چشم انها و قلوب انها هوا است و از
انوار عقلیه خالی است و انذار بکن خلایق را از روزیکه این عذاب بانها وارد
شود مجموع این صفات در حیوانات محسوس و آشکار است و از جملهٔ آیات قرآن
که تصریح در مسخ شدن اهل عذاب میباشد این آیه است که میفرماید
فان للذین ظلموا ذنوبا مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون ذنوب بفتح دال
بمعنی دنباله پر موی است یعنی از برای اشخاصیکه ظلم کردند دمهای پر مو
خواهد بود مثل دمهای رفقای انها ذنوب بر وزن صبور آنست که مو
دم او انبوه بسیار باشد و هم چنین آیه فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا
علیهم حاصبا ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض
ومنهم من اغرقنا وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
این مطلب واضح است که هنگام مردن اعم از اینکه غرق بشود یا صیحه با و بزنند
که بمیرد یا بزمین فرو برود بحالت شخص مقتول تفاوت نداد حاصل و نتیجه
جملگی غیر از مردن نخواهد بود و مذاکره طرق موت انها را فرمودن امر بدیعی
نیست که اختصاص بکفار داشته باشد بسا اتفاق افتاده است که مومنین درهم

اینطور موت واقع شده است در اب غرق شده اند و باد ان بلند کا انها را
بزیر افکنده است و زنده انها را مدفون نموده اند پس عقوبتی میشود امر برا
که خدا تعالی در کلام مجید اظهار بفرماید از اموری خواهد بود که خلایق
از ایشان بمثل ان عاجز باشند و هیچ عقوبتی در عالم مشابهت بعقوبت
خدا تعالی نخواهد داشت چون نیک تامل فرمایند اهل ذوق و بصیرت تصدیق
خواهند فرمود که همین است و سوا این نیست بلکه مقصود از ایه و منهم من
ارسلنا علیهم حاصبا قوم عاد و ثمود است که باد را بر ایشان مسلط نمود
یعنی مجموع انها را مسخ کرد بصورت طیور اورد و در هوا متفرق نمود در طبع عنصر
باد غلبه بر سایر عناصر دارد و حاصب در لغت باد شدید را میگویند که غبار الوده
باشد و خاکرا از زمین با خود بردارد و در هوا ساری نماید و پرواز نمودن طیور
بجهت ان دو باد و غلبه عنصر باد است که ما بقی عناصر هیکل طیور را با خود متحرک
نموده در هوا طیران میکنند و بیکدیگر میخورند و تا ابد و الی ما شاء الله
بهمین حال باقی خواهند بود و غرض از معنی ایه و منهم من اخذته الصیحة قوم
بنی اسرائیل است که بصورت سباع و قرده مسخ شدند که صیحه لازمه صورت است
نه بینی که چون ادمی سباع و بهایم را دید اینها صیحه میزنند پس ایشانرا اخذ صیحه
شده است هر جا وارد بشوند با انها صیحه زده خواهد شد و مفهوم معنی و منهم
من خسفنا به الارض قوم لوط و قارون است که پیوسته بزمین فرو میروند
و منظور از معنی و منهم من اغرقنا قوم فرعون هستند که چون داخل رود نیل

شدند بصورت حیوانات بحریه از قبیل نهنگ و سگ ماهی و سگ ابی و سایر
حیوانات بحری در امدند و پیوسته در غرق میباشند هر که را دست جور بر باد داد
همیشه بر باد است و انرا که بصیحه اخذ فرمود متصل باو صیحه زده میشود و هر
شخصی را که بزمین فرو برد لاینقطع بزمین فرو میرود انچه را که در اب غرق نمود
پیوسته مستغرق بحار است و احدی از احاد خلق را مقدور و ممکن نخواهد
شد که ایشان بمثل این عذاب بکنند یا اینکه بتوانند انها را از این رحمت
که حال طبیعت ثانوی یافته و اسباب اسایش انها شده است خلاصی بدهند
و هر یک از انها بمصداق اخبار کل حزب بما لدیهم فرحون در تعذیب حقیقی
بیاسوده اند و معنی ارحم الراحمین انست که عذاب و هم در جا و موقع خودش
اسباب اسایش بشود و لکن انچه که موجب اسایش اجسام حیوانات در بهشت
شده است در جنب نعمتهای خداوندی که از برای مؤمنین در محل اعلا فراهم
امده است هزار درجه از سوختن و کباب شدن در میان اتش شدید
تر است زیرا که از دور سیر عوالم ملکوتی نموده در ان نوقت با خود میگویند
انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون یعنی اینست و جز این نیست که
چشمهای ما مست شده است بلکه ما قومی هستیم که ما را سحر کرده اند که باینطور
کریه المنظر و بد هیئت عاجز و از رحمت خدا تعالی دور افتاده ایم و در ایه دیگر
میفرماید فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا
بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون یعنی مادامیکه نور ولایت

مطلع از قلب انها مرتفع شد و فراموش نمودند چیزی را که مذاکره باو
میکردند و این هنگام نزع و رحلت میباشد گشادیم بر انها ابواب رحمت را
از هر چیزی که میباشد و ایشان اندین انها فرحناک بشوند که بیکمرتبه ارواح
انها ماخوذ از همان شیاطین میشود و صورت حیوانیت انها را فرو میگیرد
و بیکمرتبه مبلس و مبلس مشتق از بلس است و او انکسی است که نیکوئی نداشته
باشد و در ایه دیکر میفرماید حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید
فاذا هم مبلسون و در ایه دیکر میفرماید ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا
عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط
و کذلک نجزی المجرمین و در ایه دیکر میفرماید کذبت قبلهم قوم نوح و اصحاب
الرس و ثمود و عاد و فرعون و اخوان لوط و اصحاب الایکة و قوم تبع و کل
کذب الرسل فحق وعید افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید
مطلب در اینجا است که مکذبین انبیا مذکور که در خلقت نخستین خود بودند
در حال زندگی بعد از مسخ شدن ملتبس بلباس خلق جدید کردیدند یعنی
بصورت حیوان در امدند و در ایه دیکر میفرماید و ضرب الله مثلا قریة
کانت امنة مطمئنة یاتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله
فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون لباس جوع و خوف
عبارت از صورت حیوان است که هرگز سیر نمیشوند و پیوسته خائف و متوحش
و هراسناک میباشند و در ایه دیکر میفرماید یوم یفر المرء من اخیه

وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه وجوه
یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة و وجوه یومئذ علیها غبرة
ترهقها قترة اولئک هم الکفرة الفجرة کل این ایات اشاره بر انست که هذه
جهنم التی کنتم توعدون صور حیوانی است که مسخ عبارت از اوست چون
روح اراده خروج از قالب جسمانی نماید هرگاه از ابرار است روح انشخص عروج
بعالم سموات خواهد نمود و در وصف انها فرموده است لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی و وقیهم عذاب الجحیم و اگر از اشرار است وارد صورت
حیوانیت میشود و در سطح زمین میماند بدانوقت میگویند قالوا ربنا
امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج
من سبیل ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم و ان یشرک به تؤمنوا فالحکم
لله العلی الکبیر و غفلت ازین دارند که از برای انها عذاب جحیم اماده است
قتلهای فراوان بجهت ایشان وقوع خواهد یافت بدانکه حیوان ماکول
اللحم و قابل التزکیه از طبقه عصاة خلقند که تزکیه موجب استخلاص انها از
صورت حیوانیت میشود سباع ضاره و جوارح طیور اشخاصی هستند
که در لباس ادمیت مرتکب قتل نفس شده اند انیاب و مخالب انها اسباب قتل
انها است که در دهن و دست انها موجود است و اینگروه در صورت حیوانات
نیز قائل طبقات و اصناف حیوانات میباشند و پیوسته در همین صورت
خواهند بود حیواناتی که بهره از هر جنس که نخواهد باشد از قبیل کلاب

باب چهارم

وقرده وخنازیر وفیل ووزغ وسوسمار وسگ ماهی ولاک پشت ومار وعقرب
ودرندها وامثال آنها با جمیع ها از کافرین وظالمین وغاصبین وقاتلین انبیاء
واولیاء وخاصان حضرت مبتلا شوند که ابواب نجات آنها از صورت حیوانیت
گردد کات هاویه عبارت از آن صورتها است مسدود خواهد بود بدانکه علماء
صورت حیوانی که بزبان شریعت درکات جهنم نامیده اند هفت طبقه دارد که
هر شخصی باقتضای عمل خود وارد یکی از آن طبقات میگردد وهر طبقه در عالم خود
ده درجه دارد یعنی در تحت هر صورتی از صور هفتگانه حیوانیه ده نوع واقع
شده است طبقه اول جهنم صورت انسان است که بحکم صریح وان منکم الا
واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها
جثیا مورد کل مخلوقات ابتدا بصورت انسان درآمدن است در وقت برزخ
مؤمنین از این صورت نجات خواهند یافت وبمدارج متعالیه عروج خواهند
نمود وظالمین بصورت اسوء از صورت مذکوره میشوند طبقه دیگر طیور است
وطبقه دیگر وحوش است وطبقه دیگر حیات وافاعی وطبقه دیگر حیوانات بحریه
از قبیل ماهی وغیره وطبقه دیگر سباع است وطبقه دیگر حشرات الارض است
ودر تحت هر طبقه ده نوع مندرج که مجموع انواع هفتاد نوع میباشد
وهر نوعی اجناس غیر متناهی را متضمن گردیده خدا تعالی این ابواب هفت طبقه را
ابواب سبعه نامیده میفرماید لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم
واین هفتاد نوع را سلسله فرموده است که میفرماید خذوه فغلوه ثم الجحیم

در معاد اکبر

صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه ومعنی آیه مبارکه
وما تدری نفس بای ارض تموت اینست که دریافت نمینماید هیچ نفسی که بکدام
ارض در صورت حیوانی داخل شده وحقیقت آدمیت او در دخول بکدام صورت
خواهد مرد صور حیوانی قبور انسان است کل من علیها فان هر چیز که وارد
بصورت حیوانیت شد حقیقت او را موت دریافت فانی است ویبقی وجه
ربک ذو الجلال والاکرام وباقی میماند وجه پروردگار تو که صاحب جلال و
مکرمت است لب مطلب اینست عروج کنندگان عالم زنده وپاینده خواهند
بود وداخل شدگان صورت حیوانیت فانی وفاسد شده اند در حقیقت
اموات عبارت از آنها است اخبار یکه اشعار بر صحت وقوع این مطلب دارد بسیار است
از آنجمله از خواص اصحاب امیر المؤمنین ع روایت شده است که روزی در خدمت
شاه اولیا مذاکره این مطلب را مینمودند از جمله حضار شخصی بود که پدر
خود را معاند اهل البیت میدانست عرض کرد یا امیر المؤمنین آیا پدر من
از آنجمله خواهد بود حضرت امیر المؤمنین فرمودند داری پدرت از آنها است
آیا میخواهی او را در این لباس ملاقات نمائی عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین حضرت
فرمودند بیرون بخارج مدینه در مسلخ گوسفندان جمعی از سگان در آنجا
جمع اند این اسم را بخوان هر کدام اجابت کرد ونزد تو آمد بگو امیر المؤمنین
میفرماید که سر خود را بر من مکشوف داری وشرح حال خود را باز گوئی فورا
آن شخص از خدمت آنسرور برخواست ومتوجه دار المسلخ اغنام شده کلاغ

بستند که با یکدیگر مجادله میکنند ان شخص اندو را بستاد و بان اسمی که
اموخته بودند فریاد کرد ناگاه سگی از میان انها خارج شده بطرف او روان
شد چون نزدیک رسید ان شخص گفت امیر المؤمنین است که
شرح احوال خود را باز گوی سگ بزبان امده گفت بدان و اگاه باش که من پدر
تو هستم قهر ولایت مطلقه مرا باین صورت انداخته است و نهاد دست از دامن
مولای خود بر مدار که انحضرت شاه طلسم فکن و طلسم شکن است و دخول و
خروج این صورتها جمیعا باختیار و اراده اوست و هم چنین روایت شده که شخص
یهودی متمولی بود که اموال خود را در تحت الارض پنهان نموده عزیمت سفر
کرد در عرض راه اجل او را فرا رسید و از متعلقان او پسری داشت که در
مدینه بود چون از موت پدر مطلع شد بخدمت امیر المؤمنین امد و عرض
کرد پدرم مالی زیادی داشت و در زیر زمین پنهان نموده است مرا اطلاع و
اگاهی بموضع انها نداد حضرت فرمود عزیمت وادی حضر موت یمن کن چون بان
وادی رسیدی غراب و کرکس زیادی در صحرا خواهی دید که بر تو حمله ور میشوند
وقتیکه نزدیک تو میرسند بگو من فرستاده امیر المؤمنین هستم پدر خود مرا
میخواهم یکی از انها بنزد تو خواهد امد و ان پدر تو است از او سؤال کن اموالش را
هر جا مخفی نموده است بتو اطلاع خواهد داد پس ان جوان یهودی عزیمت وادی
حضر موت نمود و از پدر خود پرسید انچه را که پنهان نموده بود پس بمدینه
مراجعت کرد مجموع اموال پدر را یافته بهمراه خدمت حضرت حاضر نمود حضرت

همه را باو بخشید و انجوان اسلام اورد شاه ولایت پناه فرمودند که بواسطه
اسلام تو در رحمت و عذاب پدرت تخفیف حاصل شد و هم چنین حجاج بن یوسف
بعد از قتل سعید بن جبیر مبتلا بمرض موت شد و اغلب بیهوش بود
چون بهوش میامد میگفت مرا چه کار بود با سعید که او را کشتم اینک
سعید دست از من بر نمیدارد بعد از چند روز بکربا سفل السافلین
شتافت شخصی ورا در خواب دید گفت خدای تعالی با تو چه کرد جواب داد در عوض
هر که بامر من و در غزوات من مقتول شده بود یکمرتبه مرا کشتند و در عوض
سعید بن جبیر هفتاد مرتبه مرا کشتند لابد حجاج بصورت حیوان در امده است
این همه قتل از برای او اتفاق افتاده است و معذب بعذاب جحیم که عبارت
از قتل فراوان است شده هم چنین حکایت ابن ملجم مرادی که بهمان صورت
خود باقی است هر روز مرغی او را میخورد و بعد از ساعتی قی میکند و بهمین
منوال خواهد بود و از جمله اخباریکه دلالت بر مسخ معاندین و کفار دارد
مناظره محمد بن علی بن نعمان الملقب بمؤمن الطاق است که از جمله اصحاب
امامین الهمامین جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است
که با ابو حنیفه کوفی نموده تفصیل انکه روزی ابو حنیفه باو گفت ای ابو جعفر
ایا تو برجعت قائلی گفت اری ابو حنیفه گفت حالیا پانصد دینار از کیسه
خود بمن قرض بده هر گاه ما و تو رجوع نمائیم انرا بتو ادا نمایم ابو جعفر با
ابو حنیفه گفت که یکی از احکام رجعت نزد ما انست که مجموع اعادی و مخالفان

اهل البیت در عرصهٔ رجعت بصورت سگ و میمون و خوک و مانند اینها
بر انگیخته خواهند شد اکنون تو ضامنی بده که بشکل اینها رجوع نخواهی کرد
تا مبلغی را که میخواهی بتو بدهم والا میترسم که بشکل سگ و خوک رجوع کنی
و آنگاه قرض را از تو باز یافت نتوانم نمود و هم چنین از جابر جعفی که از خواص
حضرت صادق علیه السلام است مرویست که روزی جابر دو قطعه ماهی
بخدمت حضرت صادق ع آورد آنحضرت فرمودند بدیده مادر خود را بچند
درهم خریده جابر عرض کرد در اینصورت خوردن گوشت اینها بجهت من چگونه است
آیا حلالست بر من یا حرام حضرت فرمودند برای تو خوردن این دو ماهی
حرام است و از برای غیر تو حلال میباشد از این آیات و اخبار که مذکور شد
و از اخبار یکه ذکر آنها موجب تطویل میشود محقق است که آدمی با سموات
عروج خواهد نمود با اینکه مسخ شده بصورت حیوان میشود قال الله
تعالی لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون فما یکذبک بعد بالدین
الیس الله باحکم الحاکمین در کتاب حیوة الحیوان نوشته است و اصل عبارت
اینست و فی رسالة القشیری فی باب کرامات الاولیا سمعت ابا حاتم السجستانی
یقول سمعت ابا نصر السراج یقول سمعت الحسین بن احمد الرازی یقول سمعت
ابا سلیمان الخواص یقول کنت راکبا حمارا یوما و کان الذباب یؤذیه فیطاطی
راسه و کنت اضرب راسه بخشبة فی یدی فرفع الحمار راسه الی فقال اضرب

فانک هکذا علی راسک تضرب قال الحسین فقلت لابی سلیمان لک وقع
هذا قال نعم کما تسمعنی از این تفصیل محقق میشود که ابا سلیمان از ولایت
بهره و کم نصیب بوده است که حمار از بیجا نسبت با خود او را اجر داده است که بعد
از مرگ مسخ میشوی و بصورت حمار خواهی شد همینطور که حالا تو چوب
بر سر من میزنی شخصی که راکب تو خواهد بود چوب بر سر تو خواهد زد بدانکه
مجموع حقایق در باطن و در کمون آدمی قرار گرفته است و بدل اینها که بجهان هستند
بعالم صورت درآمده اند و از حقیقت بیگانه اند حقیقت آدمیت که اذن
رفعت سموات باو داده اند شخص نفس مطمئنه است که در کمون اینصورت مکنون
و مضمر است و بدل او نفس اماره بالسوء است که اشاره بهمین صورت ظاهر
شده است بصیرت آدمی در باطن او است و بدل او باصره ظاهر بین است عقل که
مقتدی و مهتدی و مربی نفس مطمئنه است و در باطن آدمی قرار گرفته و بدل او
نکرا و تلبیس است که در ظاهر صورت آدمی است صفات حسنه تماما و جلها است
چنانچه در قرآن آیات عدیده در اوصاف مؤمن نازل شده است میفرماید
الذینهم فی صلوتهم خاشعون والذینهم عن اللغو معرضون والذینهم
للزکوة فاعلون والذینهم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم فانهم غیر ملومین والذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون والذینهم
علی صلوتهم یحافظون والذینهم بآیات ربهم یؤمنون والذین یؤتون ما
ما آتوا قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون اولئک یسارعون فی

الخیرات وهم لها سابقون ودر جای دیگر میفرماید والذین لا یشهدون
الزور واذا مرّوا باللغو مرّوا کراماً وهم چنین میفرماید وعباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هوناً واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ودر موضع
دیگر میفرماید ان المتقین فی جنات وعیون آخذین ما آتیهم ربهم انهم
کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون وبالاسحار
هم یستغفرون وفی اموالهم حق للسائل والمحروم ودر نصایح لقمن فرموده است
یا بنی اقم الصلوة وامر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک ان
ذلک من عزم الامور ولا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحا
ان الله لا یحب کل مختال فخور واز ینقبیل آیات در صفات مؤمن بسیار
نازل شده است که هیچیک از آنها دخل بصورت ظاهر ندارد جمیعاً امر معنوی است
تعلق بحقیقت آدمی دارد واز امورات ذوقیه وجدانیه است ولکن علامتی
که اختصاص بصورت دارد مجاز محض است نقاش صورت زهد وورع
ظاهریه را در کمال خوبی بصورت در می‌آورد نکات ودقایق اورا هم مینماید
بعضی از علامات ظاهریه که پیرایه صورت گردیده اینست لباس سفید
پوشیدن مبالغه در اخراج حروف از مخرج نمودن ولشلشه در تنحنح کردن
شارب را تراشیدن وخط نمودن نعلین زرد پوشیدن ومصافحه
زیاده از قانون کردن پیشانی را داغ نمودن بجهة مشابهت سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود انگشتر بزرگ در انگشت کردن وعصا با دام دست

گرفتن از مجامعت کردن بسیار وخوردن اغذیهٔ چرب وشیرین خود را مظهر
حدیث حب المرأة من الایمان وحدیث المؤمن حلوی کردن است در حفظ
ظواهر صورت بقدری در میان خلق مواظبت است که مطلقا مذاکره صفات
ایمان در السنه وافواه جاری نمیشود بلکه دارنده صفات مذکوره را
علانیه واشکار تحمیق میکنند ونسبت سفاهت وجنون باو میدهند
وواضع علایم مصنوعه را توقیر وتمجید مینمایند وغفلت از این دارند
که عنقریب ربوبیت معاد کذا خواهند شد قلب خالص آنها از یکدیگر
امتیاز خواهد یافت وپرده از کارها برداشته میشود هرچه در کمون
هر که هست مجسم گردیده وبمثابه ابلی خواهند شد وصاحبش را در جوف
خود نهفته مبدا دد بطوریکه از مشاهده جلد ظاهر او واقف بطبیعت
وخوی او خواهند شد واینصور مختلفه حیوانیه را همزاد الشیاطین
نامیده اند چون فی الجمله ظاهر گردید که معاد بمعنی ظهور وعود حقیقت
کل اشیا است چنانچه لقمن در نصایح پسر خود فرموده است یا بنی انها ان
تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله
ان الله لطیف خبیر چون حقیقت آدمیرا با صورت نفسانیه جسمانیه مفارقت
واقع شد نفس حسیه نامیه را از مفارقت روح ومباعدت از نفس مطمئنه
قدرت عروج بسموات واختیار در حرکت وسکون نخواهد بود حقیقت
ارضیه او را جذب میکند ودر کمون خود او را تربیت نموده بصورت اشجار

واثمار و نباتات او را بعرض انظار عالم شهود میرسانند بمجموع نباتات
واشجار واثمار یکه در جهان مشاهده میشود از وجود نفس حسیه
نامیه است که در کمون آدمی مکنون بود و حال ظهور یافته است و بهمین معنی که
در احادیث وارد شده است که تخم نباتات و نهال اشجار را حضرت آدم در وقت
خروج از بهشت همراه خود آورده و در زمین کاشت اختلاف طعم و رایحه و خواص
ترکیب آنها باقتضای حالات و طبیعت و صفات و خوی صاحبان آنها است
در خبر است که خدا تعالی ولایت آل محمد را بر همه چیز عرض نمود هر چه قبول کرد
شیرین و خوش طعم و رایحه و گرانبها گردید و آنکه قبول ننمود تلخ و بد طعم
و کریه الرایحه و بیمقدار شد و اینجمله در رده و قبول ولایت محمد و آل محمد تابع
صورت آدمیت خودشان بودند و همچنین قوه جمادی آدمی وارد حقیقت
ارضی خواهد شد فلزات و معادن آنچه هست از ظهور و بروز یافته است
و خواهد یافت و آنها نیز در رده و قبول ولایت محمد و آل محمد تابع اصل خود بوده اند
بدانکه آیات قرآن اغلب توجیه دارد چون بمعرض تاویل در آورند بحر ذخاری از
علم و حکمت از آنها ظاهر میگردد که عقل در فهم آن حیران میشود چنانکه در
آیه واتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل
من الآخر قال لاقتلنک قال انما یتقبل الله من المتقین لئن بسطت الی
یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین
معنی ظاهر تحت اللفظ واضح و مشهور است احتیاج بتذکره ندارد و مطلب

در تأویل است میگوئیم حقیقت کلیه آدمیت بمنزله شخص احدی است اسمش را
آدم گذاشته و ماده او را که از جنس او است حوا نامیده بمعنی ادیم الارض است
یعنی گسترده شده و مندرج میباشد و آدم در لغت از ادمه ماخوذ است
و بمعنی امتزاج یافته و هویدا و آشکار است زیرا که صورت آدمی از امتزاج
عناصر اربعه هویدا گردید و افضل تسبیحاتی که بجهة آدم مقرر شده است
تسبیحات اربعه است که هر یک از آنها اختصاص بعنصری دارد از جمله سبحان الله
که دلالت بر تنزیه دارد مناسب عنصر آب است و الحمد لله که تناسب بر رزق و روزی
دارد مناسب عنصر خاک شد زیرا که ارزاق خلایق از او بعمل میاید لا اله
الا الله که مشعر بوحدت ذات واجب الوجود و موجب تکمیل و عروج ارواح است
سزاوار عنصر آتش میباشد زیرا که تکمیل کل اجسام از عنصر آتش است
و بواسطه او عروج بمعارج عوالم روحانی حاصل میگردد و الله اکبر
شایسته عنصر باد است زیرا که انتفاخ موجب کبر و عظم اجسام میشود
بزرگی هر چیزی بواسطه عنصر باد است که در باطن آن چیز دمیده میشود
مطلب در اینست که حالت اجتماع ترکیب عناصر اربعه را در بدو امر آدم
نامیده اند و در او دو نفس موجود گردیده و این دو نفس حقیقت آدم را
مثابه دو پسر میباشند و بجهة هر یک از آنها اسامی و اصطلاحات عدیده
ذکر شده است و این دو پسر آدم یکی اخص اسامی و اصطلاحی که بجهة
او مذکور نموده اند بهمین موجب میباشد اول هابیل میگویند یعنی شخص

بزرگوار و این اسم مأخوذ از هیل است و هو الشیخ الکبیر من الناس دوم
نور مبین نامند یعنی روشن و درخشنده سیوم بشیر میگویند یعنی
بشارت داده شده بمدارج رفعت چهارم علیین میخوانند یعنی در خور
ملاء اعلی پنجم لاهوت نامیده اند یعنی رجوع کننده بعوالم الوهیت
ششم نفس مطمئنه گفته شده است یعنی نفسی که از خوف و خطر فنا و زوال
ایمن و آسوده است و اما پسر آدم که ارذل است اسامی و القاب متعدده دارد
که از جمله آنها است قابیل و این اسم در لغت مأخوذ از قابله است یعنی قبول
کننده چیز برادر خود بمناسبت آنکه پسر اخص آدم که اسمش هابیل است
در کمون صورت ظاهریه قرار گرفته است و این صورت ظاهر که پسر ارذل آدم است
اسمش را قابیل گذاشته اند بجهت قبول نمودن و پذیرائی که از هابیل کرده است
دوم انسان نامیده اند که مرادف معنی نسیان است سیوم ناس گفته اند
که بفارسی بمعنی نسناس است یعنی در شکل و صورت آدم مینماید و لکن در
باطن حیوان خواهد بود چهارم خناس نامیده اند و او در لغت از خنس
مأخوذ است یعنی رانده و دور انداخته شده پنجم او را شیطان لقب داده اند
و مأخوذ از شیط است یعنی سرکش و نافرمان ششم ظلمت نامیده اند یعنی
تاریک و ستمکار هفتم سجین فرموده اند یعنی خاکی که در لای انداخت هشتم
ناسوت گفته اند یعنی بصورت جسمانیت در آمده و قبول تجسم نموده نهم
نفس اماره بالسوء او را ستوده اند یعنی نفسی که شخص را دلالت بطرف

ضلالت و بدی مینماید دهم نفس لوامه نام نهاده اند زیرا که هنگام
انفکاک از حقیقت نفس مطمئنه خود را ملامت خواهد نمود در امور یکه
که از او ظهور یافته است غیر از آنچه ذکر نمودیم اسامی و القاب بسیار دارد
که مذاکره آنها موجب تطویل خواهد شد خدای تعالی در وصف این دو پسر فرموده
اذ قربا قربانا یعنی زمانی که تقرب جستند این دو پسر آدم بما تقرب جستنی
بعبادة اخری مستدعی عروج ملاء اعلی شدند قربانا تثنیه قرباست و قربان
مصدر است یعنی متوقع نزدیک شدن بما شدند یکنوع نزدیک شدنی را
این است دعا که نمودند دعوت هابیل مقبول شد و مخاطب میشود بخطاب
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و
ادخلی جنتی و دعوت قابیل بعرض قبول در نیامد و معاتب میگردد بعتاب
فاخرج منها فانک رجیم و ان علیک اللعنة الی یوم الدین و چونکه قابیل
تقرب جستن ممنوع شد بهابیل گفت من ترا خواهم کشت قتل در اینجا
کنایه از اکراه کردن است و بضلالت افکندن است که مشابه و نظیر شخص مقتول
بشود که قدرت عروج بمدارج عالیه نداشته باشد هابیل در جواب گفت
من دست بروی تو نخواهم گشود و ترا نمیکشم زیرا که از پروردگار عالمیان
خائف و هراسناکم انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار
ذلک جزاء الظالمین فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین
قابیل گفت من اراده دارم برابر یکدیگر بکنم گناه خود را با گناه تو با اینکه

بوده باشی تو از اصحاب نار یعنی اهل نار داخل شده کان بصورت حیوانی و
دخول در نار سزای ظالمین است یعنی همچنانکه مرا خدا تعالی از عروج بعالم
اعلا محروم فرمود و ~~دنا نقد~~ و ترا اذن رفعت داده من نیز بر خود فرض و حتم
نموده ام که ترا در عصیان با خودم مساوی و هم درجه کنم که همچون اموات
در زمین بمانی و قدرت عروج نداشته باشی نفس اماره بالسوء قابیل
باراده او موافق شده در قتل برادر خودش هابیل نفس مطمئنه و او را کشت
و بضلالت و غفلت انداخت چون روح هابیل از ظلمتکده بدن خارج گردید
و صبح حقیقت طالع شد خود را از خاسرین یافت کما قال الله تعالی فاصبح من
الخاسرین حافظ میفرماید **شعر** فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که نظر بر مجاز کرد فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف
یواری سواة اخیه پس قهر خدا تعالی هابیل را دریافته مسخ شد بلکه با
نار ملتبس گردیده بصورت کلاغ در آمد که در زمین چنگال بند نموده باشد
تا اینکه بنماید او را که چگونه صورت هستی و لباس وجود را از تن قابیل بدر
خواهند آورد فنعم ما قال **شعر** جان کشاده سوی بالا بالها تن زده
اندر زمین چنگالها چون قابیل خود را مظهر و لا تزد الظالمین الا تبارا
دید که خود را مؤثر نیافته و خویشتن را از هابیل مهجور و ممنوع دید
قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سواة اخی فاصبح من
النادمین قابیل گفت ای وای بر من یا من عاجز بودم یا اینکه بوده باشم مثل

صورت کلاغ و با هابیل مصاحب و موافق بشوم لباس عافیت را از تن
برادر خودم در آوردم و او را محض معیت با خودم گمراه کردم و از حالت عروج
بمعارج سماویه خارج نمودم با اینهمه سعی که در این کار بعمل آوردم اکنون
مهجورم و حالت خلطه و آمیزش با او ندارم و الحاصل هابیل بجهت ترحم نمودن
با قابیل و متابعت هوای نفس خود کردن بخسران افتاد و اصبح من الخاسرین
گردید قابیل بواسطه مکری که انگیخت و ظلمی که بهابیل نمود آخر الامر فایده
نداشت و ثمری نبخشید از کردار ناصواب نادم و پشیمان و اصبح من النادمین
شد نزول آیات مذکوره بجهت تنبیه است که موافقت با نفس نباید
نمود زیرا که دشمن شما است و شما را از فیوضات الهیه محروم میدارد
و هرگز در نیل مقاصد کثیرة المفاسد او مبالغه ننمائید بلکه او را در منع
مشتهیات نفسانیه مجبور نمائید هانا موت او باعث حیات شما خواهد
بود و بهمین ملاحظه رسول خدا اصحاب و اتباع خود را امر بجهاد نفس میفرمود
مرها للتاکید مبالغه در مذاکره این مطلب مینمود چنانچه در اخبار ایشان
ضبط شده است بعث رسول صلی الله علیه و آله سریة الی الجهاد فلما
رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم جهاد الاکبر قیل
یا رسول الله ما الجهاد الاکبر قال صلی الله علیه و آله افضل الجهاد جهاد
النفس التی بین جنبیک صدق رسول الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا انک جامع

الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد **باب پنجم در تجربیات**

در بیان اینچیزیست که بتجربه تحقق یافته است اگرچه علمی که بتجربه حاصل گردد
افضل علوم خواهد بود زیرا که سماعی نیست جوهر عقل و ادراک پی
بحقیقت او برده است و لکن درین اوان خاصه در ایران اعتنائی چندان
بعلومی که از عقل و تجربه حاصل شده باشد ندارند زیرا که خیلی از علم خود را
قابل اعتنا و در خور اعتبار ندانسته بعقل و تجربه اعتبار متقاعدند بلکه
در محسوسات و بدیهیات که مطلقا حاجت بتفکر و تدبر ندارند علم خود را
حجت میدانند تقلید عقاید متقدمین مینمایند و اینکه از آنها نقل
شده است مستند باو میشوند بخصوص وقتیکه اسامی ناقلان آن مطلب
قدری مغلق باشد و در کتب قدیمه بلغت عربی بیان نموده باشند همچنانکه
در فتوحات و محاضرة الابرار چند فقره ملاحظه شد که محیی الدین مکی از
عمر بن معد یکرب روایت نموده است داستان مفصل مزخرفی است که تحریر
آن موجب تطویل خواهد بود معهذا امکان عقلی ندارد قول احدی را
باور ترجیح بدهند گویا عادت اهل این مملکت از قدیم الایام اینطور بوده
که همیشه تکذیب معاصرین و تمجید متقدمین میکرده اند کلام خدای تعالی
باین امر ناطق است آیاتی که مشعر باین مطلب است که مجموع انبیا را در عهد
خودشان تکذیب نموده اند و تصدیق پیغمبر سابق بر او را میکردند
و اینفقره عادت قدیم اهل عالم بوده است که اهل این زمان طبیعت مذکوره را

موروثا منتشر شده و بیرایه اعتبار خود نموده اند قطع نظر از اینفقره
علم را عبارت از علم الفاظ میدانند و کمال را منحصر باین دانسته اند
که شخص تتبع در لغت عربیه داشته باشد اشعار و قصائد امرء القیس و متنبی
وغیره را حفظ نماید در لغز و معما ماهر باشد مقامات حریری را با مقامات بدیع الزمان
همدانی تطبیق نموده باقتضای سلیقه خودش یکی را بر دیگری ترجیح بدهد و با
شخصی که عکس آنرا معتقد شده است مجادله نماید در آخر الامر معلوم نشود
که کدام یک از این دو مقامه بدیگری ترجیح دارد و غفلت از این دارند که مجموع
اینچه بسالهای فراوان و رنجهای بسیار تحصیل نموده اند بتمامها بطالت و
تضییع عمر بوده است وقتیکه فائده از این علوم مشاهده نشد اظهار
دلتنگی کرده میگویند علم را در انظار خلایق اعتباری نیست نعم ما قال
شعر مرا بتجربه معلوم شد در آخر حال ؛ که قدر مرد بعلم است و قدر علم
بمال ؛ و نمیدانند که علم منحصر در دو علم است اول علم معاد دویم علم معاش
علم معاد عبارت از علوم عقلیه وجدانیه است که شخص پی بحقیقت اشیا
برده و از مطالب مبدء و معاد کما هو حقه مستحضر گردد بطوری که گویا برای العین
دیده است نتیجه این علم اینست که آدمی از دنیا و ما فیها آزاد میکند دنیا را
که اینهمه عبرت و اعتبار در او ملاحظه میشود نخواهد دید الا جیفه و طالبان
او را نخواهد دانست الا کلاب چنانچه فرموده انما الدنیا جیفة و طالبها کلاب
پس علم حقیقی عبارت از علمی است که قلوب را بانوار قدسیه منور نموده خلع

باب پنجم

قبول ذات نماید شعر علم کر خود نورانه بر باید ؛ جهل از آن علم بر بود شاید
واما علم معاش علمی است که عالمان او خواننددار دراهم و دنانیر خواهند بود
واحتیاج نخواهند داشت بانکه واجب الرعایه اغیار بشوند واز نامساعدی
بخت بنالند ولاینقطع شکوه و شکایت داشته باشند واین علم همین است
که در ممالک اروپ معمول و متداول است هر یک از ابواب و فصول علم معیشت واساتید
علیه میباشد که در نهایت سهولت و آسانی میاموزند درینصورت علم الفاظ را
غیر از قیل وقال و مباحثه و مجادله و صداع حاصلی نخواهد بود عالمان این علم
از فیض دنیا و آخرت بهره ندارند بدانکه اغلب حکمای متقدمین و متاخرین در بعضی
از صنایع خلاق عالم تحقیقات کرده دلایل اقامه نموده اندکه هر قدر شخصی در آنها
تامل و تفکر مینماید هیچ جز مقبول طبع نمیشود از جمله میگویند حدوث آب
از بخارات زمین است که بهوا متصاعد و مجتمع شده مبدل بباران و برف
شده مجدداً عود بزمین مینماید اهل هیچ مملکتی نگفته اندکه ما در ولایت خود ما
اعم از کوه و صحرا موضعی یاد بدیهیم که از آنجا بخار متصاعد بشود و در بالای آن
ما مجتمع شده شروع بباریدن بکند بلکه در مجموع ممالک اینطور مشاهده
شده است که بیکمرتبه ابرهای غلیظ تیره از اقصی بلاد عالم کوه کوه شروع بآمدن
میکند باران بقدر کفاف میبارد و فوراً از آن موضع میکنند و هوا صاف
میشود در اینصورت ثابت خواهد شد که از برای ابر منبع مخصوصی میباشد
که از آن موضع حرکت نموده در هوا جاری میگردد و آنچه بخاطر میرسد این است

در تجربیات

که افلاک کره پست از نقطه قطب شمال الی نقطه قطب جنوب منقسم بچهار قسم
متساوی گشته دو قسمت وسط مسیر آفتاب و سایر کواکب سیاره است
منطقة البروج از وسط قطب شمال و نقطه مغرب بموازات کشیده شده است
و منتهی میگردد بطور دایره بوسط دو نقطه جنوب و مشرق و بروج دوازده
گانه در این دایره منطقة البروج واقع است چون بواسطه انحراف منطقة
البروج از نقطه مشرق و مغرب بجهت شمس در اماکن ارضیه قرب و بعد حاصل میشود
لاجرم فصول چهارگانه در عالم ظاهر گردیده شبها و روزها امتداد و
انقضا حاصل مینماید پس این دو قسم وسط در عرض سال مسیر آفتاب میباشد
بحر محیط آنچه در تحت این دو قسمت وقوع یافته همیشه منجمد است و جاریکه
از آب خارج گردیده است مملو از یخ و برف میباشد در عرض سال وقتیکه
آفتاب وارد بروج شمالیه شده خاصه در جوزا و سرطان بحر منجمد طرف قطب
شمال فی الجمله سیلان حاصل خواهد نمود وقتیکه و بهمین منوال وقتیکه
آفتاب وارد برج قوس و جدی میشود بحر منجمد طرف جنوب قدری سیلان حاصل مینماید
ولکن اوقاتیکه شمس توجه باین بروج مذکوره ندارد و بآنها مستولی نیست
این دو قسمت مملو از برف و یخ و برودت خواهد بود از غلبه برودت رطوبتی
که از آب و برف و یخ حاصل میشود غلبه برودت آنها را متکاثف و متراکم نموده
دایم الاوقات مشابه جبال شامخه بلکه افزون تر از همین برودت متکاثف
شده در حوالی این دو قطب شمال و جنوب موجود میباشد ماده و ماهیت ابر

باب پنجم

همین رطوبت متکاثف و متراکم شده است و وقتیکه آفتاب از برج جنوبی تجاوز
نموده وارد برج حمل میشود توجه آفتاب بطرف بروج شمالیه خواهد بود حرارت
آفتاب بان رطوبات متراکمه میرسد و آنها را ابر و در آنجای خود متخلخل میکند
و باد آنها را در هوا متفرق مینماید و آنها فرارا من الشمس بسمت قطب جنوب میل
مینمایند در هنگام عبور آنها هرچه اوج گرفته و بعد از زمین دارد بدون گذار
میکنند و بطرف جنوب و بلاد واقعه در قطب جنوب میرسد و بزمین نزدیک
میشود و بواسطه برودت هوا قطرات و بصورت برف بزمین نزول خواهد
یافت و آنچه از همین ماده متحرک شده بزمین نزدیک باشد در حین عبور در همان
بلاد شمالیه میگذارد و بطور باران بزمین نزول مییابد و بهمین روش و نهج و وقتیکه
آفتاب توجه بروج جنوبیه را مینماید از اول داخل شدن آفتاب به برج میزان بواسطه
توجهی که بسمت بروج جنوبی دارد آنچه رطوبت متکاثف متراکم شده در تحت
قطب جنوب است از جای خود متخلخل و متحرک نموده باد آنها را در هوا متفرق
مینماید هادیا و منهزما من الشمس عزیمت توجه بقطب شمال مینماید در هنگام
عبور آنچه از همین ماده سحاب بزمین نزدیک میباشد در همان ولایات و اراضی
طرف جنوب باران میشود و بزمین نزول خواهد یافت و آثار بهار در آن سمت
ظاهر خواهد شد و هر قدر از این ماده سحابی که اوج گرفته است وارد اراضی
طرف شمال میشود و بزمین نزدیک میگردد بواسطه بعد شمس و غلبه برودت
بصورت برف بزمین نزول یافته علایم زمستان در طرف قطب شمال ظهور خواهد

در تجربیات

یافت پس در عرض سال چنانچه سالها است تجربه شده است از اول حمل الی
آخر سنبله هر وقت در آسمان ابر ظاهر شده است از طرف شمال آمده است و اهل
تجربه در بهار و وقتیکه باران شدت دارد هرگاه آسمان از طرف شمال صاف
و روشن بشود میدانند که دیگر نمیبارد و در زمستان و وقتیکه برف
بشدت بیارد همینکه طرف جنوب باز شد و روشن گردید میدانند که دیگر
هوا صاف خواهد شد و همچنین از اول میزان الی آخر حوت هر وقت در آسمان
ابر ظاهر شده است حکما از طرف جنوب آمده است و در اثبات این مطلب مذکور
نمودیم که برودت هوا وقتیکه اشتداد حاصل نمود رطوبت را متکاثف
و متصاعد مینماید این فقره جای انکار ندارد هر چیزیکه بحد اشتداد رسید
همین کار را خواهد کرد حرارت مفرط برودت مفرط حکما مائیت را متصاعد
خواهند نمود همچنانکه وقتیکه نمک زیاد داخل آب نموده در ظرفی بگذارند
شب تا صبح اطراف آن ظرف را اگر از آب مخلوط بنمک مرتفع و خارج بود مشاهده
مینمایند که جوهر نمک بخودی خود از آب متصاعد گردیده و در اطراف آن ظرف
مجتمع و منجمد شده است و همین حالت را دارد شیر شکر و وقتیکه زیاد بقوام
آمد باطراف ظرف خود شیر متصاعد میشود و منجمد میگردد بدانکه آفتاب
در نهایت حرارت و ماه در کمال برودت میباشد هر قدر از رطوبات منجمده
متراکمه واقعه در تحت قطب شمال و قطب جنوب اگر حرارت آفتاب در زمانی
که بآنها استیلا دارد متخلخل و متحرک نموده در کره ارض متفرق مینماید هرچه

باب پنجم

باقی بماند ماه در ایامی که مستولی باینجا است مانع از متحرک شدن میشود و
در جای خودش بهمان نگاه میدارد تجربه رسیده است در بهار وقتیکه ماه وارد
برج شمالیه میشود مادامیکه در آن بروج توقف دارد بارندگی کم اتفاق
می افتد و همچنین در زمستان ایامی که ماه در برج جنوبی است خاصه
در قوس و جدی وقتیکه وارد میشود برف کم میبارد بجهة اینکه مانع میشود
از حرکت نمودن مادهٔ ابر هرگاه ماه نبود همیشه در زمستان و در بهار لاینقطع
ابر در آسمان ظاهر بود و میبارید ماه باعث این شده است که گاه گاهی بارندگی
بشود ملاحظه این موانع سلها اسبا و ادوات دیگر فرموده است وان
من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم بدانکه در بهار و تا
بستان که ابر از طرف قطب شمال حرکت مینماید و از رعد مسموع میشود در
پائیز و زمستان که از طرف جنوب حرکت میکند صدای رعد از و شنیده نمیشود
که قطب شمال نسبت باین بلاد مرتفع است ابریکه از قطب شمال برخواسته میشود
هر قدر از او که اوج دارد و از زمین دور است مرتفعا بدون صدای رعد میکند
و هر قدر از او که بزمین نزدیک باشد چون از فراز میل بنشیب مینماید صدای
رعد از و برخواسته میشود بعینه مثل حالت طیور در اوست اغلب طیور وقتیکه
از نشیب بفراز طیران مینمایند اجنحهٔ انها صدا ندارد و وقتیکه از فراز میل بنشیب
مینمایند صدای مهیب از جناح انها مسموع میشود این فقره در سباع و
جوارح طیور اغلب مشاهده شده است عقاب وقتیکه از بلندی بزمین

در تجربیات

طیران مینماید صدای بال او شخص را ملتفت میکند و لکن وقتیکه از نشیب
رو بفراز طیران بکند ابدا صدا نخواهد داشت همین حالت را دارد ابری که
از جنوب میاید قطب جنوب نسبت ببلاد شمال در نشیب واقع است ابریکه از انجا
میاید بالنسبه بما از پائین رو ببالا میاید باینجهت صدای رعد مسموع نمیشود
و نیز باید دانست که از جمله خواص و فواید جبال اینست وقتیکه ابر باو وارد
میشود ابر را نگاه میدارد و مانع از گذشتن او میگردد مگر وقتیکه ابر
ارتفاع و اوج زیاده داشته باشد که بکوه اتصال نیابد بصورت قریب
بزمین وقتیکه ابر بکوه برمیخورد می ایستد بجهة باریدن و بهمین جهة خدای
تعالی ممر جبال را از مشرق بطرف مغرب ممتد نمود که بخلاف ممر سحاب واقع
گردد مسیر سحاب از شمال بطرف جنوب یا بالعکس میباشد کوه از مشرق
بمغرب امتداد یافته است چنانکه در قران فرموده است وتری الجبال تحسبها
جامدة وهی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء انه خبیر بما تفعلون
اغلب خلق چنین معنی کرده اند و باین عقیده هستند که کوه مثل سحاب
حرکت میکند ولکن ما نمی بینیم و ادراک نمیکنیم مرحوم ملا صدرا در
انجا و اضطرار را بر دو اینچنین معنی نموده است که چون جبال حرکت محسوس
ندارد معهذا خدا شرع از مر جبال خبر داده است باید معتقد حرکت جوهری
در او بشویم بعضی میگویند که حرکت جبال که مثل ابر متحرک بشوند در قیامت
ظهور خواهد یافت باوصاف اینکه در موضع دیگر فرموده است و جعلنا

الجبال اوتادا در اینصورت چگونه معتقد عروج جبال باید شد یا معتقد
حرکت جوهری بجهت جبال بشویم معنی صحیح را چرا باید از دست داد و معانی
سقیم را معتقد شد در کتاب قاموس در لغت عرّ معانی بسیار آمده کو نموده
و از جمله اینست عُرّ بضمّ میم از باب افعال کسی است که ناگهان دم شتر جوان
سرکش را بگیرد پس هر دو پای خود را در زمین متمکن گرداند بجهت اینکه اگر
آن شتر بگریزد او را کشیده نبرد و امرّها بضمها از باب افعال یعنی کرد آنند
آن شتر را از شقّ لیشقّ تا رام گردانند او را باینکار و مرّره یعنی کسیرد او را بر
روی زمین مجموع این معانی مناسب معنی تمرّ السّحاب خواهد بود نظیر
از این واضح تر بخواطرم آمد داه رفتن و دویدن اسب را مرّ میگویند و کشیدن
دهنه او را بجهة ایستادن او تا مانع از حرکت اسب گردد تمرّ میگویند معنی
ابر اینطور است که می بینی جبال را در حالتی که جمود دارد و او را بیمصرف گمان
میکنید بدرستیکه این جبال مقابل مرّ سحاب کشیده شده است تا اینکه
سحاب را از کشش باز دارد و او را نگاه بدارد تا وقتیکه بقدر کفاف
باران از او حاصل بشود جبال از برای سحاب در حقیقت مثل عصا در دست
شخص مسترخی خواهد بود که باو تکیه نموده بایستد و اگر جبال خلق نشده
بود سحاب همیشه متحرّک بود و استقامت نداشت در جائی قرار نمیگرفت
که کاملا ببارد و سیراب نماید اراضی را اینست صنعت خدای تعالی
که محکم فرموده است کل اشیاء را و از جمله چیزهائیکه بتجربه رسیده و محقق

یافته است اینست که در انسان مخصوصاً و در حیوان عموماً عدد
ذکور آنها نسبت بعدد اناث از قرار خمس میباشد چهار قسمت آنها
ماده است و یکقسمت نر فرضا هرگاه تعداد نفوس در کل عالم بشود یک
قسمت ذکور خواهد بود و چهار قسمت اناث هرگاه بجهت تسهیل تحقیق
این مطلب تعداد نفوس اهالی یک قریه را بکنند صدق این مطلب ظهور خواهد
یافت و بملاحظه همین نکته بود که رسول خدا صلعم چهار زن معقوده را
بیک مرد اذن تزویج داد همین حکم دلیل بر اینست که عدد رجال عالم خمس
عدد نسوان است بدانکه عوام النّاس از احداث حمام و دکاکین و اجرای
میاه و بساتین و سایر عمارات و ابنیه که در معرض فکاین من قریة
اهلکناها و هی ظالمة فهی خاویة علی عروشها و بئر معطّلة و قصر مشید
خواهند بود و باین عقیده میباشند که در صدد تعمیر ارض الله برآمده و
در خزانه غیب توفیری حاصل شده است و بیقین میدانند که حضرت داور
مطلق را از ایشان امتنان حاصل است و غفلت از این دارند که تعمیر
ارض الله کنایه از کثرت نفوس و تعدّد در ارض صورت آدمی است که بحکم
هو الّذی یصوّرکم فی الارحام کیف یشاء پیوسته خلایق از مشارق عدم قدم
بعرصه عالم امکان گذارند چون در عالم ارض صورت و بوته ناسوت اجتماع
عناصر چهارگانه اختلاط و امتزاج حاصل نمود و در عداد آدمی شمرده
شد بمصداق نص صریح انا لله و انا الیه راجعون بمعاودت عوالم

باب پنجم

لاهوت غروب نموده وانمطلع وادی سلامت لهم دار السلام عند
ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون طلوع کرده فیض حضرت ولی مطلق را فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر دریافت نمایند پس در کثرت نفوس
چندانکه مبالغه شود مطبوع خلق ورضای خالق در او خواهد بود و
این مقصود در ازدواج واجتماع ذکور واناث صورت حصول پذیرد ولیکن
نکات ودقایق چند در نهان مرموز است که ادمی از ملاحظه آن ها
ناگزیر خواهد بود وعلم آنها موقوف بتجربه وسرعت انتقال است از جمله
این فقره شرط بقای مولود است که هنگام انعقاد نطفه ملاحظه نقطه
شمال را باید نمود که مقارنه مطابق خط مستقیم مواجهه نقطه قطب
شمال واقع گردد فی جوف اللیل لا فی النهار در این صورت اگر مولودی
تولد یافت واز امراض وسوانح خارجه محفوظ ماند در جهان زیست
خواهد نمود وقابل بقا میشود هرگاه انعقاد نطفه محاذی سایر جهات
واقع گردد احتمال بقا بجهه مولود مذکور نخواهد بود هرقدر تولد تفقد
حاصل میکنند اشخاص بیهودک و پلید نسبت میدهند عدم بقای آنها را
بشیاطین واجانین وخصومت آنها با والده آن طفل ودر اصلاح این امر شعائر
واستمداد از کهنه واهل سحر میجویند ودر حقیقت خود را استهزا وسخریه
میکنند وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم والحمد لله علی کل
حال والعاقبة للمتقین قد فرغ عن تسوید هذا الکتاب فی [illegible] عشر شهر المبارک رمضان سنه ۱۲۹